

d

خطر مادی‌شدن دین

اصغر طا هرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-
خطر مادیشدن دین / طاهرزاده، اصغر.-
اصفهان: لبالمیزان، ۱۳۸۹.
ص. ۱۸۴

ISBN: 978-964-2609-27-7

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
كتابنامه به صورت زيرنويس.
۱- بدعت و بدعت گذاران. ۲- دنيا دوستي. ۳-
اسلام - قرن ۲۰ م. ۴ - دين - جنبه هاي
اجتماعي.

BP 225 / 4 / 2 ط / 1389
297/464

کتابخانه ملي ايران
2043155

خطر مادیشدن دین
اصغر طاهرزاده
نویت چاپ: اول
پرديس/معنوی
تاریخ انتشار: ۱۳۸۹
شکیبا

قيمت: 2000 تومان
فرهنگي المیزان

حروفچین: گروه
شمارگان: 3000 نسخه

لیتوگرافی:
ویراستار: گروه
فرهنگي المیزان

طرح جلد: گروه فرهنگي المیزان صحافي: دی
کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:
1- گروه فرهنگي المیزان
تلفن: 0311-7854814

2- دفتر انتشارات لبالمیزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

| | |
|----------|---|
| 9 | مقدمه |
| 13 | مقدمه مؤلف |
| 19 | جلد سهی اول، جایگاه سیر باطنی در شیعه |
| 21 | بی‌سرو سامانی فرد و جامعه، چرا؟ .. |
| 22 | حلول و مادی‌شدن دین |
| 25 | آغاز ماجرا در اسلام |
| 26 | اجتهاد بر دین یا در دین؟ .. |
| 28 | ریشه‌ی بحران در جهان اسلام |
| 34 | دینداری؛ عامل اتصال به ملکوت |
| 36 | سیر معنوی و اصالت عوالم باطنی .. |
| 41 | وسعت حقیقت انسان |
| 42 | حقیقت بشر |
| 45 | ریشه‌ی وحدت و بقاء جامعه |
| 46 | آفات عصری‌شدن دین |
| 48 | جامعه‌ی بحران زده |
| 51 | آیا دین یک باور شخصی است؟ .. |
| 54 | محرومیت از قلب ایمانی .. |
| 55 | معنی ولایت انسان کامل .. |

| | |
|--|------------|
| جدّسهٔ دوم، مادی شدن دین و انقطاع زمین از آسمان | 63 |
| خطر تعالیٰ فرهنگی اهل کتاب | 66 |
| گم شدن معنی خدا | 69 |
| تقدس بخشیدن به ظواهر و مادی کردن دین | 71 |
| آفات اعتقاد به حلول | 73 |
| مادی شدن جامعهٔ اسلامی! | 74 |
| تفاوت روحانیت اسلام، با روحا نیون اهل کتاب | 78 |
| انقطاع زمین از آسمان | 80 |
| ریشهٔ مشکلات جهان اسلام | 83 |
| اهمیت ولایت اهل الٰیٰ در نجات دینداران | 86 |
| دین مادی شده و خدای ناتوان | 91 |
| معنی ولایت | 93 |
| جدّسهٔ سوم، دین مادی شده و حاکمیت نفس اماره | 99 |
| علت حقارت جوامع اسلامی | 102 |
| خطر قراردادی دانستن احکام | 116 |
| رجوع به اهل الٰیٰ؛ تنها راه | 119 |
| ایام البشر یا ایام الله؟ | 121 |
| نظر به همهٔ ابعاد انسان | 122 |
| ظهور اومانیسم به جای ظهور مهدیؑ | 125 |
| ریشهٔ بحران معنویت | 133 |
| از بد به سوی بدتر | 135 |
| سنت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن ... | 143 |
| حیات تکوینی و تشريعی جامعه | 147 |
| کتاب و اجل ملت‌ها | 151 |
| چرخش روزگار در دست کافر و مؤمن .. | 153 |
| سنت ظهور و بطون | 155 |

| | |
|-----------|------------------------|
| 158 | شاخصهای هلاکت تمدن‌ها |
| 163 | حیات تشریعی ملت‌ها |
| 167 | ارتباط تکوین با تشریع |
| 168 | جایگاه تمدن غربی |
| 169 | معنی هلاکت |
| 172 | راز ماندگاری دین |
| 174 | علت ماندن ظالمان |
| 180 | جامعه و شخصیت خاص |
| 183 | راه به ثمر رساندن حیات |
| 189 | تحلیل‌های شیطانی |
| 194 | بی‌ثمری سرنوشت‌ها |
| 206 | تفاوت حزب و مسجد |

مقدمه

با اسمه تعالیٰ

1- بحران معنویت، بزرگترین بلایی است که همواره بشر گرفتار آن بوده است و فقط از طریق انبیاء و شریعت الهی قابل رفع است. مشکل وقتی همچنان ادامه میابد که بشریت به جای آن که دست به دامن دین بزند و خود را از آن بحران نجات دهد، پایی دین را میگیرد و پایین میکشد و دین را مادی میکند. مؤلف محترم سعی کرده است آفات مادی شدن دین را تبیین کند و بنمایاند چگونه با مادی شدن دین دریچه هایی که بنا بود بشریت از طریق انبیاء بر روی خود بگشاید، بسته میشود.

2- در این کتاب سعی شده تا روش شود وقتی دین خدا مادی گشت دیگر توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و جان ها نمیتوانند شیفته‌ی آن دین بشوند و امیال دنیا ای خود را به پای دین الهی بریزند و در نتیجه دینداران، در

عمل در عین حفظ ظاهر دین، از نتایج مهی که از طریق دین میتوانند به دست آورند، محروم میشوند.

3- در باره‌ی نقش اهل‌البیت[ؑ] در دین، مؤلف محترم توجه خاصی را با مخاطب خود در میان می‌گذارد و روشن می‌کند جایگاه اهل‌البیت[ؑ] به عنوان واسطه‌های فیض، تماس با باطن دین است و از این طریق دین را از مادی شدن نجات میدهد و در آن حال دیگر احکام الهی قراردادهایی نیست که به تشخیص خلیفه و بنا به مصلحت وقت تغییر کند.

4- از نکات ظریفی که مورد بحث قرار گرفته تفاوت اجتهاد بر دین و اجتهاد در دین است و تأکید بر این‌که چرا در اجتهاد نوع اول، دین مادی می‌شود در حالی که در اجتهاد نوع دوم - که اجتهاد در دین است و نه بر دین - راه دینداری با ظرفت هر چه تمایتر هموار می‌گردد و حیات دینی حیاتی فعال و نشاط‌آفرین خواهد بود.

5- به جهت اهمیت موضوع بر آن شدیم که بحث «سنن سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن» را به مباحثه تکمیل بحث، افقی اضافه کنیم تا ضمن تکمیل بحث، که در مقابل خوانندگان گشوده شود که هلاکت تمدن‌ها به خصوص تمدن غرب چه شاخه‌هایی دارد و جایگاه آن در سنن جاری در هستی کجاست؟ به امید آن که این کتاب بتواند در حد خود تذکری

باشد جهت جلوگیری از فروافتادن جامعه
در دین مادی شده .
گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

با اسمه تعلی

بنا بر این است که موضوعات ذیل را در این کتاب با خواننده در میان بگذاریم.

1- ارتباط انسان با حقایق، نیازمند مسیری خاص است که از طریق رعایت و توجه به تمام ابعاد شریعت الهی ممکن میگردد، مسیری که در آن عرفان و بر هان در کنار فضائل اخلاقی و آداب دینی همه به صحنه میآیند و گرنه دین مادی شده ای میماند که انسانها در آن به جای ارتباط با حقایق قدسی با وهمیات خود به سر میبرند و قرآن از این پایگاه، یهود و نصاری را نقد میکند که یکی عزیر را پسر خدا میداند و دیگری عیسی را، و به مسلمانان تذکر میدهد که گرفتار چنین وهمیاتی نشوند.

2- احکام دین و سیله ای است تا راهی از جان انسانها به سوی آسمان معنویت گشوده شود و انسانها با شوق فراوان

از ظلمات دنیا به سوی نور ابدی سیر کنند. در حالی که در دین مادی شده هیچ افقی در مقابل انسان‌ها گشوده نمی‌شود تا انسان‌ها بتوانند جان را به جانان برسانند و جان بگیرند.

3- دین داری انسان‌های دیندار وقتی نتیجه بخش است که در عمل به احکام ال‌هی، رویکرد شان به شکلی باشد که حجاب‌های بین خود و حقایق معنوی را برطرف کنند و این مهم در صورتی تحقق می‌یابد که دین خدا گرفتار بینش‌های مادی نشده باشد و گرنه انسان‌ها مرده می‌مانند و مرده می‌میرند، چون در طول زندگی با خدای «حي لايموت» که مذبح حیات است مرتبط نشده‌اند.

4- وقتی دین واقعی در صحنه‌ی زندگی انسان‌ها حضور نداشته باشد تا انسان‌ها بتوانند با عالم غیب و معنویت ارتباط پیدا کنند، امیال غریزی و نفس امّاره عنان زندگی انسان‌ها را در دست می‌گیرد و جامعه را به سوی هلاکت پیش می‌برد و این همان خطر مادی شدن دین است.

5- وقتی رجوع بشر به اهل‌البیت \AA شروع می‌شود که جایگاه نیاز بشر به ارتباط با عالم غیب روش‌شود و وقتی جایگاه این نیاز روش می‌شود که بشریت متوجه گردد که دین مادی شده نمی‌تواند جوابگوی ابعاد عمیق باطن او باشد.

6- وقتی متوجه ارزش نقش اهل‌البیت \AA می‌شویم که متوجه باشیم از طریق هدایت آن ذوات مقدس زندگی مسلمانان به سوی

هدفی که اسلام به دنیا بال آن است سوق پریدا میکند و از فروافتادن در دین مادی شده نجات مییابند.

◆ 7- تفاوت نگاه خلفاً با نگاه علی در آن بود که آن‌ها دستورات الهی را امور صرفاً قراردادی میدانستند که تو سط خداوند تشریع شده است و لذا می‌توان بنا به مصلحت وقت آن‌ها را تغییر داد ولی حضرت علی◆ متوجه‌اند که این دستورات به باطنی ملکوتی و غیربی متصل است و انسان‌ها در تغییر آن‌ها آزاد نیستند و به همین جهت با رحلت رسول خدا^۲ و حذف علی◆ از حاکم‌یت جامعه، «ایام الله» به «ایام البیشرون» تبدیل شد.

۸- بـا مـادـيـشـدن دـيـن وـ قـرـارـدـادـيـپـنـدا شـتـنـ اـحـكـامـ الـهـيـ، دـيـ گـرـ جـايـيـ بـراـيـ نـظـرـ بـهـ مـلـكـوتـ عـالـمـ باـقـيـ نـمـيـماـنـدـ تـاـ عـلـمـ اـنـسـانـهاـ عـلـمـ حـقـيقـيـ شـوـدـ. بـلـكـهـ بـاـ شـعـارـ عـصـرـيـکـرـدـنـ دـيـنـ، بـهـ فـقـهـاـ نـيـزـ تـوـصـيـهـ مـيـشـودـ بـاـيـدـ عـلـمـ آـنـهاـ مـطـابـقـ عـلـمـ زـمـاـنـهـ يـعـنـيـ عـلـمـوـمـ تـجـرـبـهـ باـشـدـ وـ اـزـ اـيـنـ طـرـيـقـ مـيـخـواـهـنـدـ شـرـيـعـتـ عـصـرـيـ شـوـدـ وـ اـيـنـ خـطـايـ بـزـرـگـ دـورـانـ ماـ استـ درـ مـادـيـکـرـدـنـ دـيـنـ.

- در موضوع «سنت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن» سعی شده است تا معنی هلاکت تمدن‌ها با موضوع محدودبودن دوره‌ی هر تمدن تفکیک شود تا بدانیم در هر حال هر تمدنی دوره‌ای دارد و پس از طی آن دوره به انتهای خود می‌رسد حال یا با

مقابله با شریعت الهی به انتهایی هلاکتبار می‌رسد و یا با تبعیت از دین خدا انتهایی با ثمر خواهد داشت، و تمدن غربی نیز از این امر مستثنی نیست، منتها بنا بر شواهد قرآنی، تمدن غربی از جمله تمدن‌هایی است که پایان هلاکتبار خواهد داشت و ما باید مواطن باشیم سرنوشت خود را به آن گره نزنیم، بدکه از طریق انقلاب اسلامی راهی جدا از راه تمدن غربی به روی ملت خود بگشاییم تا انس با عالم قدس که فراموش شده بود تجدید گردد.

10- فاجعه‌ی مادی شدن دین، فاجعه‌ی قرن است و تا اهل اندیشه متوجه عمق چنین فاجعه‌ای نشوند و تمام چهره‌های آن را بررسی ننمایند نباید انتظار گشوده شدن راه‌هایی به سوی عالم ملکوت را برای این نسل داشت. بر این اساس یکی از انگیزش‌های نویسنده در تدوین این بحث آن بود که فضلاً و طلب عزیز بتوانند با تدریس این بحث چشم‌ها را از نگاه مادی به دین عبور دهند و هر چه بیشتر معنی فرهنگ «یهودی إلَى الحَقِّ»¹ را که حضرت سجاد فرمودند: «نُزِّلَتْ فِيْنَا»² این آیه در مورد ما نازل شده است، به صحنه آورند.

به امید آنکه با نگاه به جایگاه هر تمدن توانسته باشیم راز به ثمر رسیدن

1 - سوره‌ی یونس، آیه‌ی 35.

2 - بحار الانوار، ج 24، ص 147

زندگی‌ها را از طریق شریعت ال‌هی به بهترین صورت بیابیم.

۱۱- در آخر خوانندگان عزیز را متوجه این نکته گرانقدر می‌نماییم که برای حفظ رکن ارزشمند و حدت مسلمین باشد خارج از هر گونه بد گویی و دشمنی، هر گروه از مسلمین دلایل علمی و منطقی عقاید خود را ارائه دهد تا با طرح مباحث علمی بتوان از دسیسه‌های اختلاف قومی رهایی یافت و همچنان که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله تعالیٰ» می‌فرمایند: «ایمان به مبادی خود و اصول و عقاید خود چیز بسیار خوب و پسندیده‌ای است، پافشاری بر آن هم خوب است، اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه باشد عرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کند.... مباحثه مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بد گویی به یکدیگر در علن در سطح افکار عمومی در مخاطب به با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل ندارند، فرق می‌کند.»^۳ بر اساس رهندmod معظم له سعی شده موضوعات به صورت علمی مطرح شود تا انقلاب اسلامی در آینده با چالش‌هایی که در صدر اسلام گرفتار آن شدیم، روبرو نشود. طاهرزاده

جلسه‌ی اول،
جایگاه سیر باطنی در شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

بی سرو سامانی فرد و جامعه، چرا؟

پس از سلام و صلوات بر پیامبر و اهل‌البیت او ع از خداوند تقاضای علّو روح علامه‌ی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ را داریم. اندیشمندی که در دن‌یای آشفتگی قرن تکنو لوژی، نمایان‌نده‌ی فلاخ و سعادت بود و نه تزدها گفتارش که وجود او پیامی بلند بود به آن‌هایی که راه قدسی‌شدن انسان‌ها را در این شرایط می‌طلبند.

متفکران وظیفه دارند به آن‌چه در عالم وجود پیش آمده و پیش‌می‌آید و آثار و نتایج آن بر ما معلوم نیست، بیندیشند و مسئله را برای بقیه روشن کنند. علامه‌ی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ یکی از آن متفکران واقعی بودند که تلاش داشتند آثار سوء دوری از معنویت را در دنیا ای امروز گوشزد کنند، همچنان که مادرشان صدیقه‌ی کبیری ؑ آثار شوم حذف علی ◆ را که معنویت مجسم بود، به گوش جامعه خواندند. علامه‌ی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ در اثر مجالست‌های مکرر با پروفسور کربن و از طرق دیگر، آثار و نتایج سوء دوری از

معنویت را که در فضای فرهنگ مدرنیته بر بشریت وارد شده بود به خوبی شناختند و تمام همت خود را صرف کردند تا بتوانند از شعله ورشدن آتش نیست انگاری و نفی معنویت که در خرمن انسانیت افتاده است جلوگیری کنند و اگر آثار آن مرد بزرگ را در این راستا بنگریم میتوانیم نسل جوان جامعه را از گرداب غفلت از امور قدسی رهایی بخشیم و عملآ آن‌ها را به دریایی از معارف قدسی متصل نمائیم.

از آنجایی که علامه طباطبائی «رحمه الله عليه» متوجه شده بودند فرهنگ مدرنیته با نگاه پوزیتیویستی خود به عالم و آدم، هیچ حقیقت باطنی برای امور قائل نیست و از آن طریق راه انسان به سوی آسمان معنویت بسته شده، جهت جبران چنین خطری دست به قلم برداشت و آن‌چه را باید مینوشتند، نوشتند. امروز ما جهت عبور از فرهنگ غربی و نظر به فرهنگ اهل البيت الله علیه السلام به شدت به تدبیر در آثار آن مرد بزرگ نیازمندیم و ایشان به خوبی میتوانند برای نزدیک شدن جامعه به هدف اصلی خود، ما را تغذیه کنند.

حلول و مادیشدن دین

موضوعی که بنا است خدمت عزیزان عرض شود با الهام از فرمایش علامه «رحمه الله عليه» در کتاب «معنویت تشیع» است. ایشان موضوع مادی شدن دین را در مقاله‌ای تحت همین عنوان در آن کتاب مطرح کرده‌اند و

توجه‌ها را به حقایقی می‌اندازند که در حال فراموش شدن است. بعد از مقدمات دقیق شناختشنا سی، مقایسه‌ای می‌کند بین انحرافی که در مسیحیت بعد از حضرت مسیح♦ به وجود آمد، و انحرافی که در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم✉ به وجود آمد و این‌که چگونه مسیحیان به قصد بالابردن مقام حضرت مسیح♦، خدا را پائین آورند و در آن راستا بحث حُلول را مطرح کردند. اعتقاد به حلول در حقیقت یعنی خدای بینها یت در یک انسان محدود، محصور شود و این یعنی مادی‌کردن دین. می‌فرمایند: «کلیسا از همان روزی که قدرت به دست آورد و پناهگاه عالم مسیحیت شناخته شد تعلیمات خود را روی اساس «حلول» بنا کرد. جای تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوند و الوهیت را هر چه بود در وجود مادی محدود حضرت مسیح محدود و محصور قرار داد.»^۱ ممکن است ابتدا اشکال شود که چگونه می‌توان پذیرفت یک دین که نظر به حقایق معنوی دارد مادی شود؟! عنايت داشته باشد وقتی خدای بینها یت با طرح موضوع حُلول در انسان، محدود و محصور شود و به آن انسان صفات خدایی بدھند، این دین دیگر مادی شده است و به جای آن که نظر افراد به آسمان معنویت و حقایق غیبی معطوف گردد، به

1 - معنویت تشیع، علامه طباطبائی «رحمۃ اللہ علیہ» ، انتشارات تشیع سال 1385 ، ص 39

ان سانی می افتد که خدا در او حملول
کرده و لذا به تبع آن هرچه در رابطه
با این دین پیش می آید به همان اندازه
نازل و مادی می شود. زیرا با حلول خدا
در حضرت مسیح◆ خدا تا حد ماده و جسم
و جسد پائین می آید و مقام الوهیت در
وجود مادی و محدود حضرت مسیح◆ محصور
می گردد و به دنبال چنین تصویری،
موضوعات دینی که باید بر اساس معنویتِ
مخصوص به خود، مورد توجه قرار گیرند
مورد غفلت قرار می گیرند و یک نحوه
بپرستی تحت عنوان توسل به «آب» و
«ابن» و «روح القدس» به میان می آید و
نهایتاً نطفه‌ی یک نحوه مادیت صدرصد
ضد معنویت در نهاد مسیحیت کاشته شد و
در نتیجه به جای روح انگاری،
صورت انگاری حاکم گشت. قرآن در نقد
چنین کاری می فرماید: «...وَ قَالَتِ
النَّصَارَى الْمَسِيحُ أَبْلَغَ اللَّهَ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
قَبْلِ...»؛² نصاری گفتند: مسیح پسر خدا
است، آن سخنی است که واقعیتی بیدشت
از آنچه در دهان آنها است ندارد، به
این ترتیب سخن خود را به سخن کفار
گذشته شبهه کرده اند.

وقتی که دین مسیحیت مادی شد تبعات
و آثاری را به دنبال خود پدید آورد،
از آن جمله استیلاء و استبداد دینی
کلیسا و قداستبخشیدن به حاکمان و
سلطین بود. زیرا اگر ارتباط یک ملت

با قداست مطلق یعنی خداوند قطع شود، به جای خدا سلاطین را قداست می‌بخشند، زیرا یک ملت نمی‌تواند بدون ارتباط با امور قدسی زندگی کند، حال که عالم قدس از منظر و توجه افراد جامعه به کنار رفت، زمینیان را به عنوان قدیسان می‌پذیرند.

از آثار دیگر مادی‌شدن مسیحیت این‌که نشاط دینی از بین رفت و دیگر دین توان تغذیه کردن و قانع نمودن اذ هان جامعه را نداشت و عقل‌ها شیفته‌ی آن دین نگشتند، چون دین به مجموعه‌ای از مفاهیم غیرقابل فهم و عقاید غیرقابل بحث تبدیل شد. آرام آرام تعداد زیادی از مردم از دین گریزان شدند و به آن پشت پا زدند و در مقابل کلیسا ایستادند و در مادیت کامل سقوط کردند و تعداد اندکی هم که دین کلیسا را پذیرفتند در بنده تشریفات قراردادی خشک کلیسا محدود شدند و لذا ریشه‌ی سطحی‌شدن و یا بی‌تفاوت‌شدن مردم مسیحیت را باید در تجسس‌دادن به خدا و مادی‌کردن آن جستجو نمود.

آغاز ماجرا در اسلام

علامه طباطبائی «رحمه‌الله علیه» پس از تحلیل چگونگی مادی‌شدن مسیحیت، در مورد مادی‌شدن دین در صدر اسلام، معتقد‌ند این مسئله با اظهار بسیار ساده‌ی سخن خلیفه‌ی اول شروع شد که برای اعلام برنامه‌ی عمومی کارهای خود به مردم

اظهار داشت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره‌ی امور با وحی مؤید و مستظر بود، ولی ما اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده، ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صواب دید ف کری خود عمل کنیم»^۳ این جمله ظاهراً هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آورد و به گونه‌ای گفته شده که مردم عادی متوجه نشدند چه نوع فکر و فرهنگی را به دنبال خود به همراه می‌آورد ولی حضرت فاطمه زهراء^۴ و اهل البیت عصمت و طهارت^۵، متوجه شدند این جمله مشکلاتی را به همراه خواهد داشت و لذا حضرت زهراء^۶ با اعتراض‌های خود، گفتند آنچه گفتند و شد آنچه شد و صدای ناله و گریه‌ی حضرت فاطمه زهراء^۷ هنوز از کرانه‌های دور تاریخ از مدینه به گوش می‌رسد، هرچند که بیشتر انسان‌ها عملت آن گریه‌های اعتراض‌آمیز را نفهمیدند.^۸ چیزی که انتظار می‌رود شیوه و سنی از آن به سادگی نگذرند.

اجتهاد بر دین یا در دین؟

سؤال ما این است که وقتی گفته می‌شود می‌خواهند در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد خود عمل کنند، آیا منظور آن است که در دین اجتهاد می‌کنند و یا بر دین؟ آیا اجتهاد و

3 - معنویت تشیع، ص 48.

4 - به کتاب « بصیرت حضرت فاطمه ^۹ » از همین مؤلف رجوع شود.

کنکاش می‌کنند تا از متن قرآن و سیره‌ی پیامبر[ؐ] حکم خدا را بیابند، یا در مقابل سخن صریح دین اجتهاد می‌کنند و نظر خود را بر نظر دین ترجیح می‌دهند؟ به عبارت دیگر اجتهاد در سنت رسول‌الله[ؐ] است یا اجتهاد در مقابل سنت رسول‌الله[ؐ]؟ از نظر فقهای عالیقدار شیعه اجتهاد در برابر نصّ، ممنوع و حرام است، به این معنی که نمی‌شود وقتی مطلب صریحی از خدا و رسول خدا[ؐ] داریم، سخن خود را بر آن ترجیح دهیم، آن‌ها در فروع دین اجتهاد می‌کنند و آن‌هم اجتهاد در دین، نه مقابل دین. مجتهدین شیعه در متون دین تدبیر و تعمق می‌کنند تا حکم خدا و رسول او را پیدا کنند. ولی اجتهاد در برابر دین به این معنی است که دین چیزی می‌گوید ولی من نظر دیگری ارائه می‌دهم. بنا به گفته‌ی علامه طباطبائی «رحمه‌الله علیه»: «این موضوع، مقام خلافت را درست هم‌طراز و همدوش مقام نبوت و رسالت می‌کرد ... با این تفاوت که نبی اکرم تنها در اداره‌ی امور مسلمین اختیاراتی داشت که طبق مصلحت، هرگونه تصمیم مقتضی بگیرد، اما در متن احکام و قوانین الهی حق کمترین دخل و تصرف نداشت، ولی مقام خلافت، هم در متن احکام و شرایع اسلام و هم در امور مسلمین، اختیاری تمام و نظری آزاد داشت ...».^۵

اجتهادی که خلفا به آن معتقد بودند به این معنی است که دین مجموعه‌ای از قراردادهای اجتماعی و روابط فکری بین جامعه است. و پیامبر اکرم ؐ بنا به وحی الـهی قرارداد هایی وضع کردند که در زمان خود شان خوب بود، ولی به نظر خلفا حالا باید کار دیگری انجام بدھند و قراردادهای دیگری وضع کنند. نتیجه‌ی این نوع اجتهاد این شد که ارتباط دین از آسمان غیب و معنویت بریده شد و به مجموعه‌ای از روابط مادی حسی اجتماعی تبدیل شد. علامه طباطبائی (رحمۃ اللہ علیہ) می‌فرمایند: نتیجه این شد که احکام و قوانین دینی اعم از عبادات و معاملات تنها از نقطه نظر افکار اجتماعی استنباطات حسی، اعتبار می‌یافتد و حیات معنوی اسلام از مقام عالی و موقعیت واقعی خود تنزل نمود و در زمرة‌ی امور اجتماعی صرف قلداد شد و در حصار ماده محصور گردید.

ریشه‌ی بحران در جهان اسلام

اگر دین از طریق و حی الـهی وارد اجتماع شود و مناسبات و قوانین جامعه با ملکوت عالم مرتبط باشد جامعه در تعادل همیشگی خواهد ماند. ولی اگر قوانین جامعه در حد قراردادهای اجتماعی تنزل یافتد، در آن حالت نه قداستی دارد و نه انجامدادن آن‌ها انسان را به آسمان غیب صعود میدهد. در این صورت هیچ اتصالی بین جامعه و

عالی ملکوت برقرار نیست و این برای نظام بشری بسیار خطرناک است و جامعه را با انواع بحران‌ها رو به رو می‌کند. زیرا اگر کثرت‌ها به وحدت حقیقی که عین ثبات و بقاء است، ختم نشوند، در خود مضمحل می‌شوند. مثل نظام ارگانیکی تن شما که اگر به نفس ناطقه‌ی مجردی که دارای وحدت حقیقی است، ختم نشود، بدن‌تان نظم خود را از دست مید هد و متلاشی می‌شود. فرق انسان مرده و انسان زنده در همین است که بدن انسان زنده با نفس خود مرتبط است ولی نفس انسان مرده از بدنش مذصرف شده است. سلول‌ها و اعضای بدن متكثّر انسان زنده را یک وجود ثابت غیربی به نام نفس ناطقه تدبیر می‌کند، حال اگر ارتباط بدن با نفس ناطقه قطع شود، بدن می‌میرد و سلول‌هایش متلاشی می‌شود. به همین صورت اگر ارتباط جامعه با عالم ثابت قدسی غیربی به هم بخورد، تعادل درونی‌اش به هم میریزد و بی‌سر و سامان می‌گردد و به اصطلاح به بحران می‌افتد. حضور فعال اهل‌البیت[ؑ] بر صدر حاکمیت جامعه به جهت مقام خاصی که خداوند برای آن‌ها قرار داده است، موجب ارتباط جامعه با عالم ملکوت می‌گردد. از آن جایی که خلافاً فاقد آن مقام بودن حاکمیت آن‌ها نتواند است جامعه‌ی اسلامی را به سر و سامانی که مَذْ نظر اسلام بود برساند و اصرار شیعه در حاکمیت امامان معصوم[ؑ] بر جامعه بر اساس چنین مبنایی است.

بر اساس اعتقادات شیعه؛ اهل البيت^۶ واسطه‌ی فیض الهیاند و زمینیان و جامعه را به آسمان غیب وصل می‌کنند و در این راستا فیض آسمان به زمین می‌رسد و کثرت‌ها در پرتتو وحدت به سرو سامان دست می‌یابند. ولی خلیفه چ نین مقامي را ندارد و مدعی چ نین مقامي هم نیست، او می‌خواهد امور جامعه را از طریق اجتهاد خود، آن هم اجتهاد بر دین، اداره کند و این است عامل این که جامعه مادی می‌شود و در نتیجه تمام احکام ماده بر جامعه جاری می‌گردد، که از جمله‌ی آن احکام، فر سایش و تغییر است و نداشتن هیچ تکیه‌گاه ثابتی که از اضمحلال و نابودی جامعه جلوگیری کند. در همین راستا ائمه^۷ می‌فرمایند: «لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَا، لَساختَ الْأَرْضَ بِاَهْلِهَا»^۸ اگر یکی از ما در زمین نباشد، زمین با اهلهش فرو می‌پاشد. یکی از معانی فروپاشی همین بحرانی است که امروز جهان را فرا گرفته است چون به واقع مدیریت جهان در اختیار آن ذوات مقدسه نیست.^۹

علامه‌ی طباطبائی^{۱۰} در مقاله‌ی «معنویت تـشیع» در راستای تبعات علت مادی شدن اسلام پس از رحلت رسول خدا^{۱۱} می‌فرمایند: «اوایل، صلاح اسلام و مسلمین مطرح بود ولی در اوخر، صلاح

6 - الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 2، ص 317

7 - این نوع بحران غیر از بحران تکوینی است که با نبودن حجت در هستی به وجود می‌آید.

مقام خلافت، جایگزین مصالح اسلام و مسلمین شد! و در نتیجه، هم سیرت اسلامی نبی اکرم[ؐ] از بین رفت و هم اجري احکام به طور کلی منوط به صوابدید و نظر خلافت شد.^۸

در رابطه با موضوع صلاح مقام خلافت به جای مصالح اسلام و مسلمین، موضوع کوتاهی خلیفه اول با عمل خالد بن ولید را یادآوری میکنم که در جریان برخورد با مرتدین، خالد بن ولید به جنگ مالک بن نویره اعزام شد و خالد از راه حیله با مالک طرح دوستی ریخت و مهمان او شد و همان روز مالک را غافلگیر کرده، گردش را زد و همان شب با همسر او همبستر شد. در حالی که این کار از نظر اسلام حرام است. هم به جهت این که مالک بن نویره مسلمان بود و هم اگر او کافر بود باشد مهملت میداد تا مهملت یا عذله زن شوهردار برای نزدیکی با همسر جدید تمام شود. خلیفه پس از اطلاع از این جریان شرم آور، خالد را هیچگونه مجازاتی نکرد. وقتی به او اعتراض شد که چرا حکم خدا را بر خالد بن ولید جاری نمیکنی؟ جواب داد: «من نمیتوانم شمشیری از شمشیرهای کشیده خدا را در نیام کنم»^۹. در این برخورد خلیفه بیشتر به فکر شمشیر خالد بن ولید است که در راستای اهداف خلیفه به کار

8 - معنویت تشیع، صفحه 50.

9 - معنویت تشیع، ص 51.

گرفته می شود هرچند حکمی از احکام الهی تعطیل گردد.

ما معتقدیم اگر حکم خدا در جامعه جاری شود، فیض خدا بر زمین سرازیر می شود و نور وحدت الهی بر جامعه تجلی می نماید، به این معنی که حکم عالم معنویت در عالم ماده جاری می گردد و از این طریق کنترل اجتماع متکثره از طریق وحدت عالیهی حقیقیه به بهترین نو انجام می شود، زیرا وحدت ثبات دارد و وقتی جامعه به عالم وحدت حقیقی وصل باشد با ثبات میماند. ولی وقتی حکم زنا را صرفاً یک قرارداد بپنداشیم، میتوانیم بگوئیم فعلاً اجرای آن به مصلحت نیست، چون جایگاه احکام الهی در هستی برایمان روشن نیست. این که میبینید به سلیقهی خلیفه حکم زنا بر خالد بن ولید جاری نمی شود این همان اجتهاد در مقابل دین است. دین گفته است حکم زنا باید جاری شود ولی خلیفه معتقد است فعلاً صلاح نیست، زیرا معتقد است احکام الهی میتواند تابع مصلحت وقت شود، یک روز اجرای آن مصلحت بود و فعلاً مصلحت نیست.

خلیفهی دوم دستور داد؛ «حَيَّ عَلِيٌّ خَيْرُ الْعَمَلِ» از اذان حذف شود. چون معتقد بود اگر در وقتی که باید جهاد کرد و اسلام را گسترش داد بگوییم «حَيَّ عَلِيٌّ خَيْرُ الْعَمَلِ» معناش این است که نهادن بالاتر از جهاد است و این باعث سستشدن ارزش جهاد می شود. و به نظر خلیفه

دوم فعلاً مصلحت جامعه جهاد است.¹⁰ این کار خلیفه به این معنی است که فکر او می‌تواند به جای نظر دین و سیره‌ی رسول خدا^{۱۱} قرار گیرد، نه اینکه او وظیفه داشته باشد تسلیم حکم خدا و رسول او گردد. خلیفه‌ی دوم بارها می‌گوید: «مُتَّعْتَانَ كَائِنَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأَعْاقَبَ عَلَيْهِمَا»؛¹¹ دو متعه در زمان پیغمبر^{۱۲} حلال بود من حرام کردم و عامل به آن دو را کیفر می‌کنم.

باز خلیفه‌ی دوم در بعضی کلامات خود، اسلام را به شتری تشبیه می‌کند که سال‌های مختلف و حالات گوناگون «ناتوانی» و «توانایی» و «ناتوانی بعدی» را طی می‌کند.¹² به این معنی که اسلام دوره‌ی کودکی و جوانی و پیری دارد. و این حرف همان مادی‌کردن دین است، چون پدیده‌های مادی چنین دوره‌ها

10 - قوشی در شرح تجربه می‌گوید: عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس! ثلاث کن علی عهد رسول الله و انا انهی عنهم و اخرهم و اعاقبهم غلیهم، متعة النساء و متعة الحج و حي على خير العمل»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آن‌ها را نهی کرده و حرام می‌نہایم و هرکس به انجام آن‌ها مبادرت نماید را عقوبت می‌کنم که عبارتند از: «متعه‌ی نساء و متعه‌ی حج و گفتن حی على خير العمل در اذان». (ترجمه‌ی الغدیر، ج 12، ص 79). معنویت تشیع، ص 55.

11- علی‌رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص 281. تفسیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه‌ی «فَمَا اسْتَمْتَعْثِمْ بِهِ مِنْهُنَّ».

12- معنویت تشیع، ص 54

و صفاتی را دارند و این سخنان نسبت به دین نشانه‌ی جدا شدن احکام اجتماع از آسمان معنویت است، به طوری که وقتی دین پیر شد لازم نیست از احکام آن پیروی کرد و می‌توان احکام جدیدی را جایگزین آن احکام نمود.

دینداری؛ عامل اتصال به ملکوت

علامه‌ی طباطبائی^{۱۳} می‌فرمایند: «از همین جهت است که حکومت نوبنیاد اسلامی، همشکل امپراطوری‌های دیگر همزمان خود، همانند امپراطوری روم و ایران شد». ^{۱۴} با همان اختلاف طبقاتی و نظام برده‌داری. در نگاه دین؛ انسان حقیقتاً به دنیا آمده است تا بندگی کند. خداوند می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْأَنْسُ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»؛ ^{۱۵} خلق نکردم جن و انسان را مگر برای بندگی و حاصل این بندگی اتصال به عالم ملکوت است و لذا می‌فرماید: «وَأَغْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»؛ ^{۱۶} بندگی کن تا به یقین بررسی. و یقین وقتی حاصل می‌شود که روح انسان با عالم ملکوت مرتبط شود، زیرا قرآن می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُبَرِّي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوت السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوْقِنِينَ»؛ و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین به حضرت ابراهیم◆

13- معنویت تشیع، ۵۴

14- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶

15- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

16- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۵

نیشان داده شد تا اهل یقین شود. از طرفی خداوند به همه‌ی انسان‌ها خطاب می‌کند چرا در ملکوت آسمان‌ها و زمین، نظر نمی‌کنید. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . . .؟»¹⁷ آیا نباید در ملکوت آسمان‌ها و زمین بمنگرند؟ ملکوت جذبه‌ی غیبی و معنوی آسمان‌ها و زمین است، به طوری که ریشه‌ی همه‌ی هستی مادی در کنترل آن عالم است و آیه‌ی فوق تذکر میدهد که باید انسان‌ها از طریق رعایت دستورات الٰهی نظرها را متوجه آن عالم بنمایند، در این صورت بندگی انسان به مقصد اصلی خود که یقین است می‌رسد و خداوند درباره‌ی آن فرمود: «بِنَدَگِی پُرورِدگارِ خود را بنمایید تا به یقین بررسید».¹⁸

خداوند در رابطه با این که باطن تمام عالم به ملکوت متصل است و ملکوت عالم در دست خداوند است و از آن طریق عالم را در کنترل خود دارد و فیض رسانی می‌کند، می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَعِدُهُ مَلَكُوتُ كُلَّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛¹⁹ منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و همه به سوی او برگشت می‌کنند. یعنی ملکوت هر شیئ در قبده‌ی الٰهی است، به طوری که از خود هیچ استقلالی ندارد و انسان‌ها باید به جنبه‌ی ملکوتی اشیاء نظر کنند و جنبه‌ی

17 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 185.

18 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 99.

19 - سوره‌ی یس، آیه‌ی 83.

باطنی و غیبی هر چیزی را بنگردند تا جنبه‌ی مادی آن‌ها با جنبه‌ی غیبی باطنی شان مرتبط گردد و علم شان به عالم و آدم حقیقی باشد. زیرا نظرکردن به عالم غیب یک نحوه اتحاد قلبی با آن عالم پدید می‌آورد و از آن جایی که دین از عالم غیب نازل شده و سیله‌ای است تا انسان با جنبه‌های غیبی عالم مرتبط گردد و ملکوتی شود و در بستر طبیعت و زندگی در دنیا، از طریق دین، خود را آنچنان تغییر دهد که شایسته‌ی قرب و قیامت گردد.

سیر معنوی و اصالت عوالم باطنی

یکی از آیات کلیدی که علامه طباطبائی «رحمه‌الله علیه» در تفسیر آیات دیگر از آن بسیار استفاده می‌کند آیه‌ای است که می‌فرماید: «وَإِنْ مَنْ شَاءَ إِلَّا عِنْدَنَا خَرَائِذُهُ وَمَا تُنَزَّلُ لَهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ»؛²⁰ هیچ‌چیزی نیست مگر آن که خزانه‌ای در نزد ما است و ما نازل نمی‌کنیم آن چیز را مگر به اندازه‌ای محدود و معلوم. پیام آیه این است که هر چه در این عالم هست دارای وجودهای برتر و ملکوتی و خزینه‌ای است. اشیاء این عالم هر اندازه نازل شوند همه ریشه در آن جا دارند و در آن جا دارای وجود عنداللهی و جامعیت هستند. و فلسفة‌ی حیات زمینی انسان، متحدشدن با مقام ملکوتی و مقام عنداللهی موجودات عالم

است. باید انسان در اثر دینداری و اصلاح جان، چهره‌ی ملکوتی اشیاء این عالم را ببیند و این عالم را آیت و نشانه‌ی ظهور آن عالم بنزگرد و گرنه در کثرات این عالم سرگردان خواهد شد، بدون آن که کثرات را در وحدت ملکوتی آن‌ها بنزگرد. بر همین اساس است که گفته می‌شود ما آمده‌ایم تا آسمانی شویم، یعنی جان ما در حین زندگی زمینی مستعد انتقال به ملکوت عالم شود، چیزی که در خلافت انتخابی، مورد غفلت قرار گرفت.

علامه طباطبائی «رحمه الله عليه» در راستای ضایعه ای که به جهت امر فوق بر اسلام وارد شد می‌نویسد: «کسانی که در حیات معنوی و کمالات باطنی مطالعه کافی دارند و مقاصد حقیقی این رشته از علوم را دریافته‌اند، به خوبی درک می‌کنند که روش «سیر باطنی و حیات معنوی» روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیات حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصلی‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناورتر از جهان «ماده»، مقامات معنوی، واقعیت‌ها و موقعیت‌های حیاتی اصلی برای انسان هستند، هرگز از قبیل مفاهیم تشریفاتی

و مقامات و مناصب و عنایت‌های ضعی و قراردادی اجتماعی نیستند».²¹

خلاصه این‌که اولاً: مقامات باطنی که اولیاء الهی به آن‌ها دست یافته‌اند، واقعیت دارد، ثانیاً: آن واقعیات در عالم ماده نیست، ثالثاً: موطن و محل تحقق آن‌ها همان عالم ملکوت وجود خزینه‌ای است که وجودش اصیلتر و شدیدتر می‌باشد. پس انسان‌ها حیات معنوی خود را در سنگ و خاک نمی‌توانند به دست آورند، بلکه باید به عالم باطن نزدیک شوند و نباید آن را مانند عنوان‌هایی مثل فقر و توانگری و بزرگی و کوچکی که امور اعتباری و قراردادی هستند، بدانند.

ملاصدرا «رحمۃ اللہ علیہ» برای بیان امر فوق مثال سنگی را که طلا شده است با سنگی که روی آن را طلا گرفته‌اند مطرح می‌کند تا روشن شود در سیر مقامات باطنی، وجود انسان شدیدتر می‌شود تا بتواند به عالم معنویت نزدیک گردد، مثل سنگی که طلا می‌شود، نه این‌که در سیر معنوی ذات انسان‌ها تغییر نکند و فقط اعمال آن‌ها تغییر کند. یک انسان متعالی در جهی وجودی اش شدیدتر شده و او از نظر درجه‌ی وجودی با مردم عادی فرق کرده است. بر عکس کسی که دین را از روی تقليید عمل می‌کند و سعی نمی‌کند تا از طریق دین، درجه‌ی وجودی نفسش را تغییر دهد. این مثل سنگی است که طلا

گرفته‌اند و عملًا ذات او با مردم عادی فرقی ندارد.

مقامات اجتماعی تابع قرارداد اجتماع است و لذا بعضاً می‌بینیم عملی که یک روز پاداش خوب دارد روز دیگر پاداش بد دارد، چون آن پاداش تابع قرارداد اجتماع بود و ربشه در ملکوت عالم نداشت. ولی در مقامات باطنی که از سان سیر می‌کند و عالمی که این مرا حل را در بر دارد، همه از قبیل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از حکومت ماده و طبیعت می‌باشد و به همین جهت می‌گوییم ند: «حیات معنوی و معادشنا سی برای ساس اصلت عالم معنی استوار است».²²

طرز فکری که دین و مقامات معنوی را قراردادی و اعتباری بداند و نه حقایق غیربی، معتقد است فرقی بین اول یاء الhei و سایر مردم نیست لذا به راحتی جرأت می‌کند که امام حسین♦ را به قتل بر ساند. طرز فکری که دین را صرفاً دستوراتی قالبی میداند که توسط خداوند و حی شده، نمی‌تواند جایگاه غدیر و علت معرفی امیر المؤمنین♦ را درست تحلیل کند و لذا همین که به نظر خود مصلحت ندانست علی♦ حاکم باشد به تشخص خود عمل می‌کند بدون توجه به تبدیلات آن که از چشم او پذهان بود. حضرت زینب[#] جایگاه تاریخی این بیانش را می‌شناسند و در عصر عاشورا خطاب به

نعش برادرشان می‌گویند: «بِأَبِي مَنْ عَسْكَرَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبَأً»²³; پدرم فدای کسی که لشکرش را روز دوشنبه منهوب و نابود کردند. با این که روز عاشورا روز جمعه بوده است ولی حضرت زینب^{۲۴} می‌خواهند توجه‌ها را به روز دوشنبه که روز سقیفه و روز خلافت انتخابی است جلب کنند که قوانین دین را در حد قراردادهای اجتماعی میدانستند بدون آن که ربطی بین آن‌ها با مقامات باطنی قائل باشد، لذا فرق مؤمن و کافر را در تفاوت اعمال آن‌ها میدانست و نه در حقیقت جان آن‌ها.

تأکید علام علامه‌ی طباطبائی^{«رحمه‌الله علیه»} که می‌گویند: «مقامات معنوی واقعیات و موقعیت‌های حیاتی اصیلی برای انسان هستند و هرگز از قبیل مفاهیم تشریفاتی و مقامات و مناسب و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند.» به این معنا است که مقام معنوی برای کسی که وارد آن شود، مثل کودکی است که جوان می‌گردد نه مثل شخصی که پولدار شده، در مقامات معنوی تمام درجه‌ی وجودی فرد تغییر می‌کند و در مرتبه‌ی وجودی دیگری از هستی قرار می‌گیرد و ادراک و فهم او از عالم به حقیقت نزدیکتر می‌گردد.

23- بحار الانوار، ج 45، ص 59 - منتهی الامال، ص

وسعت حقیقت انسان

حقیقت انسان یا نفس ناطقه‌ی او یک حقیقت گستردۀ‌ای است که در تمام مراتب هستی حاضر است منتها هر انسانی باید با تزکیه و تعلیم، خود را به حقیقت خود نزد یک کند و در صورت رفع حجاب بین خود و مقامات عالم، به اندازه‌ای که به آن مقامات نظر کند با آن‌ها متحد می‌شود. اگر به عالم ماده نظر کند تمام روشن‌متاثر از احکام آن عالم می‌شود و خیالات او صورت موجودات عالم ماده را در خود می‌پروراند و اگر با رفع حجاب‌های مادی به ملکوت عالم نظر کند مقامش ملکوتی می‌شود و با احکام عالم ملکوت متحد می‌گردد. زیرا روح یا نفس ناطقه‌ی او در ذات خود دارای وسعتی است به وسعت همه‌ی عوالم هستی و به هر عالمی که توانست توجه کند احکام و انوار آن عالم، جزء وجود او می‌شود و حکم آن عالم بر جان او سرایت می‌کند و لذا می‌توان گفت: انسان در واقع میان مقامات و مدارج باطنی و واقعی سیر می‌کند و نه در میان مقامات قراردادی و اعتباری. بر همین اساس علامه «رحمه‌الله علی» می‌فرمایند: «اساس حیات معنوی و معادشناصی اسلام بر اساس اصالت گذاردن بر عالم معنی است.» یعنی از دیدگاه اهل البيت ؏ همین حالا هر کاری بکنی در نفس ناطقه‌ی خود تغییر درجه‌ی وجودی پیدا می‌کنی و همواره با هر عملی که انجام می‌دهیم سیری باطنی

خواهید کرد، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی. ولی از دیدگاه خلافت انتخابی، «سنت اسلامی» به یک «سنت اجتماعی و قراردادی» تبدیل شد و به همین جهت در زمان خلفاً تکامل معنوی جامعه به حداقل ممکن رسید، و تعلیم و تعلم دینی با آن همه مسائل دقیق، از مرحله‌ی حس و ماده فراتر نرفت و معنویتی که بتواند در جامعه سیر روحانی ایجاد کند در جامعه وارد نشد و موضوع سیر باطنی فقط در بین عده‌ای از عباد محدود شد.

حقیقت بشر

در تفکر حکمت متعال‌یه روشن می‌شود که هر ممکن‌الوجودی عین ربط و عین فقر به علت حقیقی خود می‌باشد، مثل نور پائینی که بقايش به ارتباط با نور بالائی است، اگر مانعی بین نور بالایی و نور پائین قرار دهیم، نور پائینی نابود می‌شود، زیرا بقاء آن به اتصال آن به نور بالایی است و چیزی جز اتصال نیست. حقیقت انسان هم عین ربط به حضرت حق است و ذاتی است عین فقر و عین ربط، حال اگر در شخصیت تشریعی خود به توحید محفوظ وصل نشود چون عین ربط و نیاز است، به کفر وصل می‌شود. زیرا نمی‌تواند به چیزی وصل نباشد، پس اگر به توحید یعنی به وجود محفوظ و غنای محفوظ وصل نشود، به باطل و صل می‌گردد.

توحید؛ حقیقت یگانه‌ای است عین وجود و عین کمال، و غیر توحید عین سراب است، حیاتی که انسان را به آسمان معنویت وصل نکند و قراردادهای اجدت‌هایی اگر ظهور توحید نباشد و جامعه را به عالم اعلا وصل ننمایند، در واقع آن قرارداد‌ها کثرت‌های بدون اتصال به وحدت‌اند و ماندن در چنین کثرت‌هایی یعنی ماندن در یک زندگی و همی که نتیجه‌ی آن بحران است، چون به باطن پایداری متصل نیست که از فرسایش و اضمحلال و بی‌سرو سامانی آن جلوگیری کند.

وقتی متوجه با شیم حقیقت بشر عین ربط و فقر است، اگر رشته‌ی تعلق او به حق تعالی ضعیف شود به باطل رو می‌کند و بسته به درجه‌ی تعلق او به باطل، از توحید و عبودیت دور می‌شود و به همان اندازه به معادلات وجودنما و به زندگی سرابی دل می‌سپارد و پریشان و بی‌سرو سامان می‌گردد. اینجا است که نقش سیر باطنی برای انسان آشکار می‌شود و روشن می‌شود محدودکردن انسان در مجموعه‌ی قرارداد‌های اجدت‌هایی چه محرومیت بزرگی برای انسان و جامعه انسانی بهار خواهد آورد.

انسان به وسعت ابدیت است و با همه‌ی عوالم وجود می‌تواند ارتباً داشته باشد مگر این که نظر خود را به محسوسات و تخیلات متوقف کند و از تماس با حقایق باز بماند. هم عالم ملکوت واقعیت دارد، هم وسعت انسان

حقیقی است. پس انسان می‌تواند با سیر خود به سوی عوالم بالا، با آن عوالم تماس داشته باشد. مهم این است که با اعتقاد به واقعیت آن عوالم جهت نفس ناطقه را به سوی آن‌ها سوق دهد تا با آن‌ها تماس حاصل نماید و از بهره‌های معنوی آن‌ها برخوردار گردد و این در صورتی ممکن است که خود را از عالم کثرات و تخیلات آسوده کند تا این‌ها حجاب نظر او نگردند و در حد خود با آن حقایق متعدد شود و جذبه‌ی بالقوه خود را با سیر باطنی به فعلیت برساند و بشود آنچه باید بشود.²⁴

وقتی روشن شد جنس نفس ناطقه طوری است که می‌تواند در همه‌ی عوالم وجود حاضر باشد، پس کافی است حجاب‌هایی که مانع این حضور است بر طرف گردد تا انسان در شرایطی قرار گیرد که صرف توجه به عالم غیب، موجب اتحاد جان او با آن عالم گردد. همین که تعلقات انسان از عالم ماده کم شود و بتواند به عالم بالا نظر کند، اتحادی بین نفس ناطقه‌ی او و آن عالم پیدا می‌آید. برای تحقق این اتحاد و سیر به عوالم باطنی عالم اولاً: باید از طریق برآهین عقلی و توجهات وحیانی، اعتقاد پیدا کرد که چنین عالمی هست و دارای مراتب مخصوص به خود است، ثانیاً: از طریق

24 - جهت بررسی بیشتر این موضوع به کتاب «چگونگی فعالیت‌یافتن باورهای دینی» از همین مؤلف رجوع شود.

رفع رذائل و محقق شدن در فضائل بتوان
به آن عالم نظر کرد.

ریشه‌ی وحدت و بقاء جامعه

اگر جان انسان از عالم غیب جدا شود از وحدت جدا شده و از آنجایی که وحدت همان بقاء و وجود است، پس به همان اندازه که انسان از سیر باطنی به سوی عالم غیب محروم شود از وحدت و بقاء محروم شده است. چون همان خدایی که وجود محفوظ است و همه‌ی وجودات از وجود محفوظ او ریشه می‌گیرد، هم او «آحد» است و ذاتی است عین وحدت، پس نبود وحدت برابر عدم است. لذا هر چه جامعه از خدا دور شود به عدم می‌رسد و هیچ گونه وحدت و بقایی را نمی‌چشد که به آن قرار گیرد و از اضطراب رهایی یابد.

در فلسفه‌ی اسلامی بیان شده است که عالم ماده عین حرکت است و عین حرکت همان «غَدْمُ مَا» است یعنی یک قدم با عدم بیدشتر فاصله ندارد. حال مقابل عین حرکت و تغییر، حضرت آحد است که عین بقاء و ثبات است. هر چه از عین ثبات دور شویم به نیستی و عدم نزدیک شده ایم. حال اگر جامعه برای سامان دادن به امور خودش از اندیشه‌ی خود استفاده کند و از حکم الـهی فاصله بگیرد به نیستی نزدیک شده است، مگر این که خود را به خدا وصل کند، که راهکار اتمصال به عالم وحدت، سیر به باطن عالم است از طریق رعایت احکام و

حدود الهی، نه این‌که فقط دین را در حد آداب و تشریفات ظاهري عمل کنیم و رویکرد ما در عمل به احکام به باطن عالم نباشد. در صورتی که رعایت احکام و حدود الهی اگر با حضور قلب انجام گیرد عامل اتصال جامعه به جذبه‌های معنوی عالم است. از آن جایی که خلفاً به جذبه‌های باطنی احکام نظر نداشتند خلافت انتخابی، جامعه‌ی مسلمین را در جذبه‌های ظاهري دین متوقف کرد و از مقصد اصلی دین که احکام و حدود الهی را نرdbان صعود انسان به سوی جذبه‌ی باطنی عالم قرار داده، دور کرد.

خلافت انتخابی دین را به عنوان و سیله‌ی اداره‌ی جامعه پذیرفت و به آن پرداخت و حتی سختگیری‌هایی نیز اعمال کرد ولی به افقی برتر از رعایت احکام نظر نداشتند، افقی که قلب اما مان معصوم ح متذکر آن بود و بنابر ^{۲۵} آن بود که جامعه را متوجه آن نمایند.

آفات عصری‌شدن دین

امروزه گاهی در محافل روشنفکری زمزمه می‌شود که دین با ید «عصری» و مطابق علم زمانه باشد. آیا می‌توان پذیرفت که دین خدا همانگ با عصر و دوره‌ی جدید بشود و براساس ملک‌های علم تجریبی و تعریفی که علوم تجریبی از

25 - جهت بررسی جایگاه باطنی مقام اهل البت ح
به تفسیرالمیزان آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب و آیات 77
تا 79 سوره‌ی واقعه رجوع فرمائید.

عالم و آدم دارد، تفسیر شود و یا عصر و روزگار باید هماهنگ با افقی شود که دین تعیین می‌کند؟ وقتی کسی بگوید دین باشد هماهنگ عصر شود، به فهمی که زمانه از عالم و آدم دارد اصلت داده است نه به دین. «ارنست رنان» در مورد مسیحیت گفته بود: «دین باید اصلاح شود و با وضع جدید سازگاری کند.» از نظر او وضع جدید اصیل است و هر آنچه بشر جدید از عالم می‌شناشد عین حق و حقیقت است و باید دین با آن هماهنگ شود، نتیجه‌ی این حرف این می‌شود؛ علوم تجربی که شاخه‌ی وضع جدید است، مثلاً اعلمای حق و حقیقت تلقی شود و کمال آدمی هم رسیدن به علم تجربی باشد، بدون آن که بشر به عالمی بالاتر نظر کند و بخواهد خود را در حد اتحاد با عالم ملکوت تغییر دهد. در حالی که به قول شیخ الرئیس: علم تجربی ظُنُون مُتَرَاکِمه است مگر این که با قیاس خفی مسئله را جهت بدھیم. اگر کسی بگوید دین باید قامتش را خم کند و با وضع جدید منطبق شود، به معنای آن است که قراردادهای بشر حسّی را به جای احکام الهی قرار دهیم که این شبیه اجتهاد بر دین است که در صدر اسلام واقع شد، اگر مواظب تبعات سخنان آن هایی که می‌گویند دین باید عصری باشد، نباشیم از آفاتی که یکبار تجربه کردیم و راه ارتباط بشر با عالم قدس را منقطع نمودیم، مصون نخواهیم ماند.

بینشی که هماهنگ‌کردن دین با عصر جدید را پیش‌می‌کشد و اصرار دارد باید اصلاح را به برداشت‌های علوم جدید نسبت به عالم و آدم داد، ناخودآگاه خبر از برداشت غلط خود از جایگاه دین در هستی میدهد. چنین بینشی معتقد است چیزی اصیل‌تر از دین وجود دارد و دین باید رنگ آن چیز را به خود بگیرد و جالب است آنچه را دنیا‌ی مدرن پیشنهاد می‌کند عموماً عادات و رسومات اجتماعی است که هیچ ریشه‌ی باطنی ندارند تا بشر را به ثابتات عالم متصل گردانند. به گفته‌ی یکی از اندیشمندان معاصر: «ژان ژاک روسو با بحث قراردادهای اجتماعی می‌خواهد بگوید بشر با فکر خود می‌تواند اجتماع خود را بگرداند و تدبیر کند و نه نیاز دارد با طبیعت هماهنگ شود — بلکه طبیعت را هم نیاز به مرجعی و حقیقتی دارد که بخواهد قراردادهای اجتماعی اش را هماهنگ حقایق قدسی قرار دهد.»²⁶

جامعه‌ی بحران زده

از آنجایی که انسان در عالم زندگی می‌کند و نه بر عالم، اگر جامعه صرف‌با فکر انسان‌ها اداره شود چنین جامعه‌ای از عالم قدس و معنا بریده خواهد شد و از حضور در گستره‌ی بیکرانه‌ی عالم وجود محروم می‌گردد و

سیر باطنی به سوی حقایق را که مذشأ نور و کمال‌اند، از دست میدهد. این فکر شبیه همان فکری است که بعد از پیامبر[ؐ] با طرح اجتهاد و صواب‌دید فکری خلیفه جامعه را اداره کرد و با حذف علی♦ به صحنه‌ی حکومت اجتماع مسلمین پا گذاشت. و علامه‌ی طباطبائی «رحمه‌الله علیه» سعی دارند نقش این فکر را در نظام هستی تحلیل کنند و روش نمایند چون چنین فکری یک فکر مادی است و نه قدسی، به بحران میکشند، میرسد و جامعه را به بحران میکشند، مثل هر پدیده‌ی مادی که محکوم تغییر و فرسایش است. جامعه شبیه پارچه‌ی پوسیده‌ای خواهد شد که هر کجاش را وصله کنی، جای دیگرش پاره می‌شود و تهمام زندگی انسان گرفتار جامعه‌ای می‌گردد که هیچ ثبات و آرامشی در آن نیست تا امکان زندگی آرام که شرط صعود انسان است فراهم شود، در آن حال این انسان است که باید دائم تلاش کند جامعه‌اش را یک طوری نگهدارد و به جای آن که انسان در آغوش جامعه در انس با عالم قدس به سر ببرد هر روز با معضلي روبروست که باید به آن بپردازد.

جامعه‌ای که با قراردادهای بـشـرـی اداره شود، جامعه‌ای است بـحرـانـزـده کـهـ دائمـاًـ انسـانـ درـ آـنـ جـامـعـهـ متـوجـهـ مـعـضـلـیـ مـیـ شـودـ کـهـ قبلـاًـ بـهـ آـنـ فـکـرـ نـكـرـدهـ وـ قـرـارـدـادـیـ بـرـایـ آـنـ تـنـظـیـمـ نـذـمـوـدـ بـوـدـ،ـ وـ هـیـچـوقـتـ هـمـ اـزـ اـینـ بـحـرـانـ بـیـرـوـنـ

نمی‌آید، چون حکم قدسی همه جانبه‌نگر بر جامعه حاکم نیست.

در شرایطی قرار داریم که بخواهیم یا نخواهیم تحت تأثیر فلسفه‌ی جدید غرب هستیم و جا دارد مقایسه‌ای بین فلسفه‌ی غربی و نگاه آن به جامعه و افراد، با فکر خلافاء بشود و در همان راستایی که شیعه برای عبور از تفکر خلفا راه‌کارهایی را می‌شناسد، بتوانیم نسبت به عبور از تفکر غربی از ذخیره‌ی فرهنگی مهمی که اهل الْبَيْت[ؑ] در اختیار ما گذاشتند بهره بگیریم.

فلسفه‌ی جدید غرب به خصوص پوزیتیویسم، علم به حقایق و اعیان اشیاء را منکر است و علم را به علم به ظاهر، محدود می‌داند و در این حال یا به کلی منکر دین است و یا دین را در حد قراردادها و آداب و رسوم اجتماعی پائین می‌آورد. در حالی‌که قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ مَنْ شَئْنَ إِلَّا عِنْدَنَا خَرَائِذُهُ وَمَا تُنَزَّلُهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ»؛²⁷ هیج چیزی نیست مگر آن‌که خزانه آن چیز نزد ما است و نازل نمی‌کنیم آن را مگر به اندازه‌ای معلوم و محدود. این آیه بیانگر وجود خزینه‌ای هر چیزی است نزد خدا، به این معنی که هر مخلوقی از نظر باطنی، دارای خزانه‌ی است در نزد خداوند که جذبه‌ی غیبی و ملکوتی آن مخلوق است. وقتی منکر حقایق غیبی و اعیان اشیاء شدیم عملاً یکی از

اسا سی ترین عقايد دینی را که عامل حرکت انسان‌ها به سوی عالم غیب است، مذکور شده‌ایم، در این حال دیندار بودن به معنی پذیرفتن مجموعه‌ای از باورهای ذهنی است، در آن حد که ما در ذهن به آن‌ها باور داریم، بدون آن که نظر به واقعیت خارجی آن‌ها داشته باشیم، نهایتاً اعتقاد به غیب در حد یک باور مفهومی خواهد بود مثل باور به مفاهیم ریاضی و نه باور به حقایق ملکوتی که به جهت درجه‌ی وجودی شدیدتر در معرض حسن قرار نمی‌گیرند.

آیا دین یک باور شخصی است؟

باور عده‌ای از دینداران به عالم غیب در حد باور به مفاهیم ریاضی است و هیچ واقعیت خارجی برای احکام الهی قائل نیستند، به عبارت دیگر دین آن‌ها در حد باور به مفاهیم ذهنی است که پایه‌ی آن در نفس خودشان است و در واقع دین برای آن‌ها یک خیال خوش معنوی است، و معنویتش معنویتی شخصی است که خودشان دوست دارند این طور فکر کنند، نه این که آن عقیده واقعیت خارجی داشته باشد.

یک وقت معتقدیم خدا و ملائکه و عالمی که انسان در باطن خود به سوی آن سیر می‌کند واقعیت دارد، ولی محسوس به حسن نیست و با عقل و قلب قابل فهم و درک است، ولی یک وقت است که از حرف‌های دین خوشنام می‌آید، چون روحمن را

آرام می‌کند، کاری نداریم واقعیت دارد یا نه. غزلیات حافظ می‌خوانیم، مثنوی می‌خوانیم، گاهی دعا می‌کنیم و از همه این‌ها هم لذت می‌بریم اما همه‌اش در حد مفاهیم در نزد خودمان است. این طرز فکر را در فلسفه‌ی غرب تحت عنوان «نامگرایی Nominalism» یا «نامباوری» و نامگرایی می‌شنا سند. این طرز فکر معتقد است موج مودات دارای ذات نیستند و «تعاریفات» به ذات موجودات بر نمی‌گردد بد که برداشت‌هایی هستند که خود مان آن‌ها را در مورد چیزها مطرح کرده‌ایم²⁸ از جمله کسانی که معتقد به این طرز فکر است دیوید هیوم انگلیسی است که دین را یک گرایش شخصی می‌داند که برای عده‌ای وسیله آرامش خیال است، نه این که عاملی باشد جهت اتصال جان انسان به عالم غیب و ملکوت.²⁹

این‌که در هر زمان علماء دین تکالیف مخصوص مؤمنین را مشخص می‌کنند مسئله‌ای است غیر از این که فکر کنیم اصل دین عصری است و ریشه در حقایق ثابت ندارد. آنچه در نزد علمای شیعه مطرح است، رعایت مقتضیات زمان و اجتهاد در احکام فرعی با تکیه بر اصول ثابت

28 - به کتاب «کار روشن‌فکری» از بابک احمدی، نشر مرکزی، 1374 رجوع شود.

29 - آن عده از روشن‌فکران مسلمانی که اخیراً مدعی‌اند قرآن مربوط به فهم پیامبر $\text{صلوات الله علیه و آله و سلم}$ است بدون آن‌که خداوند آن را به پیامبر $\text{صلوات الله علیه و آله و سلم}$ وحی کرده باشد، بر مبنای مکتب «Nominalism» چنین نظریاتی را مطرح می‌کنند.

قدسی است ولی هرگز نمی خواهند دین را تابع اموری قرار دهند که هیچ مبنای آسمانی ندارد و آن را در پای رسومات سیا سی و اجتماعی که امروزه عمده‌تر غریبی است، قربانی نمایند. شناختن زمانه یک چیز است و به رسمیت شناختن قراردادهای زمانه چیز دیگری است. همچنان که شناخت مبانی دین و اصول آن یک چیز است و تطبیق عمل مکلف بر اساس آن اصول در هر زمان چیز دیگر.

بعضی‌ها می‌گویند: فقیه باید مقبولات زمانه، یعنی آنچه را اکثر مردم پذیرفته‌اند به رسمیت بشناسد و برآسas آن‌ها احکام دین را استنباط کند. نتیجه‌ی این حرف این است که رجوع‌کردن به سخن خدا و معصومین علیهم السلام که رجوع‌نمودن به حقایق ثابت عالم است، به حاشیه رانده شود و عملاً مقبولات زمانه به‌جای باطن دین بنشیند و به دین جهت بدھد و ارزش دین را در پذیرش مردم قد مداد کنیم، نه ارزش مردم را به پذیرش دین. باید مواظب بود چنین مشکلی پیش نیاید و گرنه امور جامعه از حقایق ثابت عالم قدس منقطع می‌گردد و جامعه با انواع بحران‌ها رو برو می‌گردد. کاری که امثال آقای مهندس مهدی بازرگان و یا «سر احمد خان هندی» کردند همین بود که اصالت را به علوم جدید دادند و بر آن مبنا دین اسلام را تفسیر نمودند و عملاً این‌ها به دین گفتند تو باید این چنین باشی که تفکر مردم می‌گوید و اصالت را به رسومات غربی دادند و دین را

براساس آن رسومات خم کردند تا مطابق تفکر مدرن شود. این نوع فکر، مقامات معنوی را از انسان میگیرد و رابطه‌ی انسان را از ساحت قدس جدا میکند و قبله‌گاه او را ابعاد زمینی انسان قرار میدهد. در چنین شرایطی اگر شبانه روز هم دین را تبلیغ کنیم تا مردم مؤدب به آداب آن باشند چون مردم دین را به عنوان یک قرارداد میشناسند این حق را به خود میدهند که اگر قرارداد بهتری را شناختند آن را به جای دین بگذارند. زیرا در چنین دینی سیر باطنی و معنوی معنی نمیدهد تا انسان‌ها به ذنبال نتایجی باشند که پیامبر و ائمه‌ؑ در پی آن بودند و آن وقت آرام آرام این سؤال مطرح می‌شود که دین به چه درد می‌خورد و ناخواسته افراد به این باور می‌رسند که آنچه را دین به ما میدهد از طریق غیر دین هم می‌توان به دست آورد. غافل از این که آنچه به دست آورده‌اند آن چیزی نیست که دین می‌خواست و آنچه پیش آمده حاصل یک دین مادی شده است و نه یک دین قدسی و متعلق به عالم قدس و ملکوت عالم.

محرومیت از قلب ایمانی

وقتی روشن شد دین فقط با بینشی قد سی می‌ماند پس با هماهنگ شدن با روزمرگی‌ها در حجاب می‌رود و بر عکس، با اجرای احکام دین به عنوان احکام نازل

شده از عالم قدس، جامعه به عالم قدس می‌پیوندد، به عالم قدسی که عین بقاء و ثبات است. اگر پیو ندھای فردی و اجتماعی با حقایق قدسی بریده شد، شخص ممکن است آداب دینی داشته باشد ولی سیر باطنی ندارد و قلبی ایمانی در صحنه‌ی اعمال و رفتار او ظهور نخواهد کرد. در آن حال عالم او عالم دینی نیست، دین و سیله‌ی برآورده شدن مقاصد غیر الهی می‌شود و به دنبال آن، جامعه دچار بحران می‌گردد. نمونه‌ی آن را در طرح‌های اجرائی که در فضای الگوگیری از توسعه‌ی غربی انجام می‌گیرد می‌بینید به طوری که خود آن طرح‌ها منشأ بحران می‌شوند و مجبوریم برنامه‌ای بریزیم تا بحران‌های حاصل از آن طرح‌ها را خنثی کنیم و باز برنامه‌ای دیگر برای خنثی کردن بحران‌های جدید و این می‌شود زندگی در بحران و نه زندگی در آغوش نعمت‌های خدا.

معنی ولایت انسان کامل

مطلوب دیگری که در رابطه با قدسی‌کردن امور لازم است عرض شود؛ موضوع اعتقاد به ولایت انسان‌های کامل و واسطه‌های فیض الهی است. در روایات داریم که رسول خدا^{آخ} و ائمه[ؑ] تأکید دارند؛ هرکس ولایت ما را ندارد در مسیر دین‌داری به نتیجه‌ای که با ید بر سد نمیرسد، تا آن جا که روایات تاک ید می‌کند فلسفه‌ی ارسال همه‌ی

رسولان به خاطر ولایت پیامبر خدا^{۲۹} و حضرت علی^{۳۰} میباشد. رسول اکرم^{۲۹} میفرمایند: ملکی نزد من آمد و پرسید: «یَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَىٰ مَا بُعِثْرُوا قَالَ قُلْتُ عَلَىٰ مَا بُعِثْرُوا، قَالَ عَلَىٰ وَلَيْتِكَ وَوَلَيْتَهُ عَلَيِّ بِنْ أَبِي طَالِبٍ»؛^{۳۰} ای محمد بپرس پیامبرانی را که پیش از تو برانگیخته شدند به چه چیز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چیز برانگیخته شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب^{۳۱} مبعوث شدند.

موضوع از این قرار است که پیامبر اکرم^{۲۹} میفرمایند: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛^{۳۱} اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود. یعنی نور رسول خدا^{۲۹} یک واقعیت حقیقی فوق زمین و زمان است و نیز میفرمایند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَذْمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»؛^{۳۲} من پیامبر بودم در حالی که حضرت آدم^{۳۳} هنوز بین آب و گل بود و خلق ن شده بود. و نیز حضرت علی^{۳۴} میفرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ أَذْمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»؛^{۳۳} من وصی بودم و هنوز آدم در بین آب و گل بود. این نوع وجود برای پیامبر خدا^{۲۹} و علی^{۳۴} و سایر ائمه^{۳۵} به این معنی است که آنها در مرتبه‌ی بالاتر از عالم ماده و عالم خلق، در عرش الـهی حاضر بوده و حاضر

30 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 2، ص 210

31 - بحار الانوار ج 1، ص 97.

32 - شیخ بهایی، مفتاح الفلاح، ص 41.

33 - عوالي الـلـالـی، ج 4، ص 124.

هستند و از این جهت یک نوع ولایت بر هستی دارند و وظیفه‌ی انسان‌هاست که با پذیرش ولایت تشريعی آن‌ها، جان خود را به نور عرشی اهل‌البیت[ؑ] متصل گردانند و اعتقاد به ولایت ائمه[ؑ] به آن معنی است که جان خود را متوجه حقایق عالیه‌ای بکنیم که اهل‌البیت◆ مظاہر تمام آن حقایق‌اند و نزدیکی به آن مظاہر مطهره وسیله‌ی اتصال به آن حقایق عالیه است و هرکس منکر آن حقایق باشد، یعنی مذکر ولایت اهل‌البیت◆ باشد در یک دینداری قلابی و بیروح فرو می‌افتد و به هیچ چیز نمیرسد، عملًا از عالم قدس روی برگردانده و در دین خود در حد آداب و رسومات مشغول و متوقف است. خلافت انتصابی بدون توجه به مسئله‌ی ولایت، تصورش این بود که امور دنیا‌ای مردم با ید متصدی داشته باشد نه این که انسان‌ها باید با ارتباط با عالم قدس سرو سامان بگیرند. لذا با محدود کردن مسلمانان در یک نظام اجتماعی به ظاهر اسلامی و انکار ولایت ائمه‌ی معصوم[ؑ]، مسلمانان را از ارتباط با عالم قدس محروم کردند.

بحث ولایت در راستای سیر باطنی که شیعه بر آن تأکید دارد یک بحث عمیق و دقیق علیه است که باید مورد شناخت قرار بگیرد. هدف دین آن است که انسان از طریق آداب دینی به مقام وحدت حقیق یهی تمامه‌ی افسانی، یعنی مقام

موحد محسود است یا بد. توحید در مقام انسانی یعنی مقام انسان کامل که همان مقام اهل الٰیت^{الله} باشد و ارتباط با چنین مقامي شرط سیر باطنی همه جانبی انسان‌ها است و نمی‌توان بدون چنین ارتباطی به نتیجه رسید. ابن عباس نقل می‌کند که به رسول خدا^{الله} عرض کردم به من توصیه‌ای بفرمائید، حضرت فرمودند: «عَلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؛ قَالَ عَلَيْكَ بِمَوْدَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَالَّذِي بَعَثْنَا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فِي أُنْجَاهُ بِوَلَائِتِهِ قَبِيلَ عَمَلَهُ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَإِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِوَلَائِتِهِ لَمْ يَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ وَأَمْرَ بِهِ إِلَى النَّذَارَ يَا ابْنَ عَبْدَاسٍ وَالَّذِي بَعَثْنَا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ النَّازَ لَأَشَدُّ غَضَبًا عَلَى مُبْغِضِ عَلِيٍّ مِنْهَا عَلَى مَنْ زَعَمَ إِنَّ اللَّهَ وَلَدًا»؛³⁴ علی‌بن‌ابی‌طالب را دوست بدار. عرض کردم: یا رسول‌الله! دیگر چه سفارشی داری؟ فرمود: به علی‌بن‌ابی‌طالب موذت بورز. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسن‌های را از بنده‌ای نمی‌پذیرد مگر آن که از حب علی‌بن‌ابی‌طالب از او پرسش کند و خداوند آگاه است اگر بنده‌ی او در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت، عمل او را

مي پذيرد و اگر ولایت او را نداشت ديگر از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان میدهد به آتش درانداز ندش. اى ابن عباس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بيشتر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

چنانچه در اين روایت دقت فرمایيد اسرار بزرگی در راه دين داري را در جلوی ما می گشайд و به ما می فهماند که تا قلب ها به سوی انسان های قدسی سير نکند بهره ای از اعمال خود نمی برند. تدبر در اين روایت به خود عزيزان و اگذار می شود.

سخن آخر اين که: اسلام باید محقق شود تا حکومت اسلامی به معنی واقعی محقق گردد. با طرح حکومت اسلامی و طرح آداب اسلامی، ما در ابتدای راه هستيم. حکومت اسلامی وقتی به نتيجه هايي که با يد بر سر مير سد که زمينه ي تحقيق ديانات در باطن انسان ها فراهم گردد تا انسان ها به بنديگي كامل خداوند که مقدس اصلی خلقت شان است بر سند. با سوزِ بندگي و اصالتدادن به بنديگي خداوند جامعه ي اسلامي متحقق مي شود. باید به سراغ کسانی برويم که آتش در سينه دارند و به جان ديد گران آتش ميزند و سخت مواطن باند که دين گرفتار بینش هاي مادي نگردد. عنایت فرمود يد که يك بینش غلط چگونه دين را تا حد يك قالب ميان تهي تنزل ميدهد، در

راستای فاصله‌گرفتن از برداشت‌های غلط از دین عرض می‌کنم افکار علمایی همچون حضرت امام خمینی^{(رضوان‌الله‌علی‌ع) و علامه طباطبائی^(رحمه‌الله‌علی‌ع) نوری است که ما را در حد اسلام قالبی و اعتباری متوقف نمی‌کند.}

خداآندا: به حقیقت فاطمه زهراء[ؑ] که دغدغه و نگرانی داشتند تا دین گرفتار افکار مادی نشود، ما را منور به دینی بفرما که هرچه بیشتر راه قلبی ما را بر عالم قدس و معنویت بگشاید.

خداآندا: به لطف و کرم خودت این ملت را به اندیشه‌مندان اسلامی متصل بگردان، و روز به روز رحمتی به این جامعه عطا فرما که بتوانند از طریق عالمان واقعی راه خود را به سوی تمدن اسلامی باز نمایند.

مباحث مطرح شده در این جلسه را به قرار زیر جمع‌بندی می‌کنیم:

۱- علامه‌ی طباطبائی^(رحمه‌الله‌علی‌ع) با ارتباط با پروفسور کربن و سایر طرق به طور ریشه‌ای متوجه ضد قدسی بودن فرهنگ مدرنیته شدند و سعی کردند جهت جبران چنین خطری قلم به دست گیرند و آنچه باید بنویسند نوشتند.

۲- طبق نظریه‌ی حلول، مسیحیت معتقد است خداوند در جسم حضرت مسیح◆ حلول کرده و از این طریق دین الهی مادی شد و افق‌ها از توجه به خدا به سوی شخص مسیح◆ تغییر جهت داد.

- 3- وقتی دین خدا مادی گشت دیگر
توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و
جان‌ها نمی‌توانند شیفته‌ی آن باشد.
- 4- سخن خلیفه‌ی اول و اجتهادی که او
بدان معتقد بود آغاز ماجراي مادي شدن
دین در اسلام بود تا آن‌جا که خلیفه
اختیار تام پیدا کرد تا بالاتر از
پیامبر[ؐ] در متن احکام الهی نیز تصرف
کند.
- 5- اگر مناسبات اجتماعی از طریق
و حی‌الهی به ملکوت عالم مرتبط نشود
جامعه به انواع بحران‌ها گرفتار
می‌گردد.
- 6- در سیر اجتهاد خلیفه، «صلاح مقام
خلافت» به‌جای مصالح اسلام و مسلمین
نشست که نمونه‌هایی مثل عدم اجرای حدّ
بر خالد بن ولید از آن نوع است.
- 7- دینداری حقیقی عامل اتصال به
ملکوت خواهد شد و موجب می‌شود تا علم
انسان به عالم و آدم، علم حقیقی باشد
و با جنبه‌های ملکوتی این عالم ارتباط
برقرار کند، چیزی که در روش خدفا
کاملاً مورد غفلت قرار گرفت.
- 8- وحدت و بقاء جامعه در راستای
اتحاد با حضرت احمد که عین وحدت و
بقاء است محقق می‌شود و هراندازه
جامعه از دین معنوی و سیر باطنی
محروم شود از وحدت و بقاء محروم شده
است.
- 9- با عصری‌شدن شریعت و هماهنگ‌شدن
دین با برداشت‌هایی که علوم تجربی از

عالٰم و آدم دارد، عماًلَ بِهِ جَاءَي
اَصَالْتَدَادُنْ بِهِ وَحْيَ الْهَيِّ، پذیرفته ایم
آنچه بشر جدید از عالم می‌شناشد عین
حق و حقیقت است و این خطاوی بزرگ
دوران ما در مادی‌کردن دین است.

10- در آخر، جایگاه ولایت انسان کامل
از جهت اتصال جامعه به عالم قدس مورد
بحث قرار گرفت و تأکید شد که رمز
بقای حکومت اسلامی و سیر آن به سوی
تمدن اسلامی رجوع به علمایی است که به
کمک فرهنگ اهل‌البیت[ؑ]، جامعه را از
خطر مادی‌شدن دین میرهانند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبرَكَاتُهُ»

جلسه‌ی دوم،
مادی‌شدن دین و انقطاع
زمین از آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا^۱
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خَفْتُمْ
غَيْلَانَ فَسَوْفَ يُغْزِيَكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ
شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید!
مشرکان ناپاکند؛ پس نباشد بعد از
امسال در سال های دیگر نزدیک مسجد
الحرام شوند! و اگر از فقر
میترسید، خداوند هر گاه بخواهد،
شما را به کرمش بینیاز میسازد؛
خداوند دانا و حکیم است.

خداوند در آیه‌ی فوق میفرماید
مشرکین نجس هستند، مواظب باشید با
آن ها مأنوس نشوید و از قطع رابطه‌ی
اقتصادی با آن ها هراسی نداشته باشید
که خدا به زودی از طریق فضل خود اگر
بخواهد شما را بینیاز میکند. و از
محاصره‌ی اقتصادی هم نترسید بدله از
این نگران باشید که آن ها در اجتماع
شما وارد شوند و روان جامعه‌ی شما را
آلوده کنند زیرا آن‌چه موجب نجاست
آن ها است روح و روان شرکآلودشان است.

به عبارت دیگر باطن آن ها نجس است که به ظاهر آن ها نیز سراایت کرده است. پس نباید زمینه ای فراهم باشد که روح و روحیه ی مشرکان در مجتمع علمی و فکری مسلمانان نفوذ کند و نگاهی که آن ها به عالم و آدم دارند در صحنه ی فرهنگی شما حضور یابد.

خطر تعالیٰ فرهنگی اهل کتاب

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِرَبِّهِمْ وَلَا بِرَبِّيَّوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِيَنَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزِيَّةَ عَنْ يَدِهِمْ صَاعِرُوْنَ»²; با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و رسول او حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و به دین حق متدين نیستند، مقاتله کنید تا با کمال خواری به دستخود جزیه دهند.

هیچیک از دو ملت اهل کتاب، آنچه را خدا و پیامبر حرام کرده، حرام نمیدانند پس در واقع این‌ها به دین حق که مطابق فطرت است پشت کرده و راهی جدا از راه فطرت انسان‌ها و نظام عالم در پیش گرفته‌اند، پس باید کنترل شوند و با مبارزه با آن‌ها، آن‌ها را مجبور به دادن جزیه کنید، طوری از آن‌ها جزیه بگیرید که خوار شوند و برای خود تعالیٰ فرهنگی احساس نکنند و نتوانند

عقاید خرا فی خود را منتشر نمایند، همه این ها از آن رو است که آن ها ایمان مورد قبول خدا را پیروی نمی کنند.

خداؤند در آیات فوق می فرماید با هر کس که به خدا و قیامت ایمان ندارد باید مبارزه کرد، چه یهود و چه نصاری، تا آن جایی که ابهت فرهنگی شان از بین برود و به خدمت دین در آیند و با دست خود جزیه دهند و خوار شوند. چون اگر با چنین اشخاصی معاشرت کردید به مشکلاتی دچار می شوید که پیش بینی آن را نمی کردید و در فضایی قرار می گیرید که مثل زندگی آن ها، دینداری در جامعه به حاشیه می رود و دنیا برایتان جلوه می نماید و مفهم می شود و با این که از دنیا جز بهره ای اندکی نصیب کسی نمی گردد ولی تمام امیدتان به دنیا و اسباب آن می شود و توکلتان از دست خواهد رفت.

سپس توصیه می فرماید؛ حال که نزدیکی به آن ها چنین مسائلی را به ذنبال دارد سعی کنید هیبت و قدرت اهل کتاب را در اذهان از بین ببرید تا در جامعه خوار شوند «و هُمْ صاغِرُون» و در نتیجه رغبت به اختلاط فرهنگی با آن ها در افراد جامعه از بین برود، چیزی که متأسفانه ما فرا موش کردیم و دچار مشکلات بسیاری شدیم.

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که چرا باید با اهل کتاب جنگ کرد تا جایی که خوار شوند و جزیه بدهند؟

جواب این سوال را خداوند در آیات بعدی میدهد و میفرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلُهُمُ اللَّهُ أَنَّهُ يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مَّنْ دُونَ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»³

يهود گفتند: «عَزِيزٌ پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود میگویند که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف مییابند؟! اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفته‌اند با آن که مامور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با وی شریک میگردانند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمه‌الله‌علیه» در ذیل دو آیه‌ی فوق میفرمایند: هرچند یهود بیشتر از باب احترام، عزیر را پسر خدا میدانست ولی باز یک نحوه انحراف است، این قول مسیحیان که مسیح پسر خداست شبیه قول مشرکین قبلی است که یک بت را خدا و یکی را پدر او میدانستند. خدا آن‌ها را بکشد که در مرحله‌ی اعتقادی از حق

به باطل تا کجا مذحرف شدند؟ به جای اطاعت خدا، آخبار را بدون هیچ قید و شرطی اطاعت میکنند و آن‌ها مسیح را نیز به جای خدا، رب خود قرار دادند و قائل به الوهیت او شدند، در حالی که هیچ‌کدام از یهود و نصاری مأمور نبودند مگر به این که خدا را بپرستند و اتخاذ رب به وسیله‌ی اطاعت استقلالی از هرکس همان عبادات‌کردن اوست..» و در آخر آیه شرک آن‌ها را گوشزد میکند و می‌فرماید: «خداؤند منزه است از آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهند. یعنی هم آنچه آن‌ها به خدا نسبت می‌دهند از ساحت پاک الهی مبری است و هم آنچه مدعیان یهود و نصاری، به عنوان علماء این ادیان انجام می‌دهند، مشرکانه است».

گم‌شدن معنی خدا

ا هل کتاب منکر خدا نشند و لی خدا را محدود کردند و حد او را حد ماده و آدم قرار دادند. این‌ها خواستند حضرت عزیر♦ و عیسی♦ را بالا برند و احترام کنند، خدا را پائین آورند در نتیجه بینشان یک بینش تماماً مادی شد و امور محسوس تمام میدان تفکرشان را تسخیر کرد، هرچند الفاظی که به کار می‌برند الفاظ دینی باشد. وقتی یک ملت با داشتن کتاب خدا و پیامبر، مشرک شوند کار تا آنجا جلو می‌رود که خداوند از طریق پیامبر بعدی

دستور میدهد، با آن‌ها مقاتله و مبارزه کنید تا خوار شوند، در صورتی که عزت از آن خدا و رسول و مؤمنین است^۴ پس اگر این‌ها متدين به دین الهی بودند خداوند دستور نمیفرمود خوار شمرده شوند. معلوم است که این‌ها اصلاً دین الهی را از داده‌اند و از مسیر الهی خارج شده‌اند.

حال سؤال این است که چگونه این‌ها بی‌دین شدند؟ قرآن میفرماید: یهود، عزیر را و نصاری، مسیح را پسر خدا میداند. معنای این کار نشناختن خدا است. خدایی که در حد یک آدم جلوه کند، نه تنها آن آدم، خدا نخواهد شد بلکه خدا نیز در آن فکر و فرهنگ معنای حقيقی خود را از دست میدهد، در چنین فضایی هیچ کس نمیداند خدا و معنویت و غیب به چه معنی است، چون بیانش‌ها در حد ماده متوقف شده و این در واقع همان بیانش بتپرستی است که الفاظ آن تغییر کرده و نه معنای آن، این‌ها درجه وجودی حقایق معنوی را آن قدر کاوش دادند که در حد محسوسات مادی درآمد. سر احمد خان هندي در تفسیر قرآن‌ش گفته بود: ملائکه همین قوای مادی طبیعت هستند. او آیات قرآن را بر این اساس تفسیر کرد. چنین شخصی ناخودآگاه همان اندازه بتپرست است که یهودی‌ها و مسیحی‌ها بتپرستند. اگر کسی دین را در حد ماده پائین بیاورد

مردم را از معنویت و غیب جدا کرده است. قرآن کسی را که دین را محدود به ماده می‌کند مشرک می‌داند. زیرا در آخر آیه فرمود: «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ منزه است خدا از آنچه بدان شرک می‌ورزند و در آیه ۲۸ همین سوره فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»؛ پس می‌توان نتیجه گرفت، کسی که از دین و خدا تفسیری مادی داشته باشد مشرک است و مشرک نجس است حال چه این شرط در قالب پرسش بت سنگی باشد مثل بتپرستان حجاز و چه در قالب نگاه مادی یهود و نصاری به عالم غیب و معنویت.

تقدس بخشیدن به ظواهر و مادی کردن دین

علامه طباطبائی^{رحمه الله عليه} در مقاله‌ی «معنویت تشیع» به نقش ائمه \mathbb{A} از آن جهت که زمین را به آسمان معنویت متصل می‌کنند و کمک می‌کنند که دین اسلام تبدیل به یک دین مادی نشود، اشاره می‌کنند. ائمه \mathbb{A} کاری کردند که زمینیان به کمک دین اسلام جهت اصلی خود را که قرب الی الله بود فرا موش نکنند و دین در حد قالب آداب دینی متوقف نگردد، آن‌ها واسطه‌ی فیضاند و واسطه‌ی فیض تکویناً و تشریعاً به همین معنا است که جامعه‌ی انسانی را به آسمان غیب و معنویت راهنمایی و هدایت نماید و چنین کاری در حد خلفایی نبود

که بعد از رحلت پیامبر ﷺ به جای ایشان نشستند تا جامعه‌ی مسلمین را اداره کنند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمه‌الله علیه» در مقایسه‌ی بین مسیحیت و اسلام و آن چه در صدر اسلام واقع شد می‌فرمایند:

«کلیسا از همان روزی که قدرت را به دست آورد و پناهگاه عالم مسیحیت شناخته شد، تعلیمات خود را روی اساس حلول بنا کرد. جای تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوندی و الوهیت را هر چه بود در وجود مادی محدود حضرت مسیح، محدود و محصور قرار می‌داد، بنابراین تعلیم، الوهیت، خواه بتواند از انسان جدا شود یا نتواند، این قدر هست که تو انسانست هویت یک انسان مادی را پذیرفته، با خواص و آثار آن مجهر و متصف شود.^۵»

تحت عنوان به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی◆ برای آنکه مقام حضرت را بالا ببرند خدا را متصف به صفات انسان مادی کردند و آن را در وجود مادی حضرت مسیح محصور نمودند. در ادامه می‌فرمایند: «این نظریه- یعنی حلول الوهیت در انسان مادی- اندکار ماوراء ماده را در برداشت و چون مسئله‌ی الوهیت در دین، مسئله‌ای اساسی و در حقیقت سرچشممه‌ی همه‌ی مسائل اعتقادی و عملی دینی است، از این نظر نیز همین مسئله، هر مسئله‌ی دیگر دینی را که

برا ساس معنویات استوار بود از بین
برد و هر معنویتی را با مادیت توجیه
می‌کرد.^۶»

آفات اعتقاد به حلول

نتیجه‌ی چنین کاری که در مسیحیت
انجام شد عاملی گشت تا بذریک نوع
مادیت صدرصد ضد معنویت در نهاد
مسیحیت کاشته شد. عجیب این که کلیسا
به همین اندازه از «حلول» - که در مورد
حضرت مسیح قایل بود - قناعت نکرد، بلکه
همان حلول را به خود تطبیق داد و خود
را به جای مسیح فرض نمود و فرمانروای
بی‌چون و چرایی جامعه‌ی مسیحیت شد و لذا
بحث آزاد در تعالیم دینی ممنوع شد و
محکمه‌ی تفتیش عقاید به وجود آمد،
کلیسا توبه‌ی هر گناهکاری را که
می‌خواست قبول می‌کرد و برای هر کس که
می‌خواست ورقه‌ی آمرزش صادر می‌نمود،
غافل از این که هر طریقه و رژیمی -
اگرچه طریقه‌ی دینی باشد - همین که خاصیت
مادیت به خود گرفت و اتصال مقررات آن
از عالم معنویت منقطع شد، جبراً وارد
جریان جهان مادی شده و محکوم قوانین
طبیعت می‌گردد و مانند سایر پدیده‌های
مادی، عمری خواهد داشت و حالات مختلف
کودکی و جوانی و پیری را طی خواهد
کرد و روزی خواهد مُرد. آنچه مرگ
ندارد معنویات است، این است که کلیسا
قدرت دهشتناک خود را از دست داد و

مردم برای فرار از کلیسا گرفتار گرداب بیدینی و مادیت شدند که از سال‌ها قبل در متن کلیسا رسوخ کرده بود و دین را به امور تشریفاتی بی‌روح تبدیل کرده بودند.

قرآن شریف به مسلمین توصیه می‌کند هر گز با جامعه‌های غیر اسلامی یعنی جامعه‌ی شرک و جامعه‌ی اهل کتاب، امتزاج روحی برقرار نسازید. قرآن در پیش‌بینی‌های خود تلویحًا اشاره می‌کند که جامعه‌ی اسلامی به واسطه‌ی روابطی که با جامعه‌ی غیر مسلمان برقرار می‌کنند، احکام قرآن را با عذرها و بهانه‌هایی که می‌ترانند یکی پس از دیگری مهجور داشته و ترک خواهند نمود.

مادی شدن جامعه‌ی اسلامی!

امروز هم اگر مواطن نباشیم و حقیقت اسلام را در نیابیم تحت تأثیر فرهنگ یهودیت و مسیحیت قرار می‌گیریم و به مرور آثار آن تفکرات انحرافی را در دین خود وارد می‌کنیم. وقتی قرآن می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ وَقَالَتُ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِإِفْوَاهِهِمْ يُضَانِهُوْنَ قَوْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ قَاتَلُهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»⁷ و یهود گفتند عزیز پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنی است باطل که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند

شبا هت دارد، خدا آنان را بکشد چگونه از حق بازگردانده می شوند. در واقع دارد خبر میدهد که مواظب باشیم معنویات را صورت مادی ندهیم، همچنان که بعضی از مسلمانان با نیت الهی ولی اندیشه‌ی مادی، مساجد را از سادگی خارج می‌کنند و برای جذاب شدن مساجد آنجا را با انواع لوستر و کاشی‌کاری، تزیین می‌کنند و یا عکس‌هایی چاپ می‌کنند با حریرهای سبز و سفیدی که یک کودک در حالت قنوت است و از آن تعبیر به معراج مینمایند، در حالی که این معراج نیست، این همان مادی کردن دین است. زیرا در نماز باید از زمین به آسمان وصل شد و از هر گونه تصور مادی عبور کرد، حال هر چیزی که حواس ما را از آسمان غیب به سوی پدیده‌های مادی جلب کند ما را زمینی کرده است. نباید جذبه‌ی معنوی مساجد مغلوب این ظواهر شود، در حدی که نتوان در خانه‌ی خدا به عبادت پرداخت. اگر تصور نوجوانان از نماز این چنین شد، آن وقت هر گاه به یاد نماز می‌افتد آن عکس‌ها و لوسترها و حریرهای در ذهنشان تداعی می‌شود و همین‌ها بین قلب آن‌ها و عالم غیب و معنویت جای خود را باز می‌کند و حجاب می‌شود، چنین اشخاصی اگر برج ایفل را ببینند بیشتر می‌پسندند تا یک محیط معنوی ساده را و علاقه‌شان به آن

گونه امور مادی بیشتر می شود تا امور
معنوی.⁸

اگر به آیه فوچ دقت فرمائید، پس از آن که فرمود: «نصاری می گویند مسیح فرزند خدا است»؛ می فرماید: «ذلک قَوْلُهُمْ بِإِفْوَاهِهِمْ يُضَانُهُوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ آن سخنی است بی پایه که واقعیتی بیشتر از آن چه در دهان آن ها است ندارد، سخن خود را به کفاری که قبل از آن ها بودند شبیه کرده اند. چون حرف های من در آوری می زنند که ریشه در هیچ حقیقتی ندارد، خدا آن ها را بکشد، چگونه از حق روی می گردانند.

چنانچه حقایق غیبی را در حد پدیده های مادی پائین بیاوریم، عملًا از دین و عرفان و بر هان جدا شده ایم و خود را در وهمیات خود گرفتار کرده ایم. این که می فرماید: حرف این ها شبیه حرف کفار است، هر چند به کلیسا و کنیسه می روند و عبادت می کنند، به این معنی است که در واقع دین ندارند و بتپرستی را با واژه های دینی وارد زندگی کرده اند، «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ خدا آن ها را بکشد چگونه به دین خدا ته مت می زند و از حق روی بر می گردانند؟ سیاق آیه خبر از انحراف

8 - اگر قرآن در سوره‌ی انسان، آیه‌ی 12 می فرماید: «وَجَزَاهُمْ بِمَا مَنَّبُرُوا جَنَّةً وَخَرِيزًا» و جزای آن ها را به جهت صبری که پیشه کردنده بهشت و حریر قرار دادیم، آن حریر از جنس همان عالم معنویت است و صورت نیتهاي الهي آن ها است.

شدید مسیحیت میدهد و خداوند به پیغمبر گرامی خود امر میکند که اهل کتاب را دعوت کند که با مسلمین در پی شرفت دو مقصد تشریک مساعی کند، یکی اینکه الوهیت را مخصوص خدای یگانه بدانند و دیگر آن که ربوبیت و آقایی را منحصر به خداوند نمایند و بعضی را بیقید و شرط به سپرستی و فرمانروایی بر مردم نپذیرند. میفرماید: «قُلْ يَأَيُّ أَهْلِ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلْمَةٌ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ ذُونِ اللَّهِ فَإِنَّ تَوْلُوا فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»⁹ بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرسنیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم نه شما.

عرض شد که در تاریخ فرهنگ اسلامی گاهی در بین مسلمین چنین بینشی به چشم می خورد که دین را مادی تفسیر کرده اند و پیرو آن مثل ارباب کلیسا که خود را در جایگاهی قراردادند که سخنانشان مثل سخن خدا باید بدون قید و شرط پذیرفته شود، سخن خلفاء بدون قید و شرط پذیرفته شد. خلیفه دوم، اسلام را به شتری تشبيه میکند که

دوران کودکی و جوانی و پیری دارد.¹⁰ نتیجه‌ی چنین بینشی آن می‌شود که جنگ و فتوحات، مهمتر از عمق بخشیدن به معنویات جامعه می‌شود، همین که صورت اسلام در سایر کشورها گسترش یافته برای خلیفه مطلوب است، هر چند پس از مدتی جهان اسلام گرفتار سطحی‌ترین افکار شود و فرقه‌ها در هر گوشه‌ای سر برآورند و هر فرقه خود را تمام اسلام بداند و بقیه را خارج از اسلام به شمار آورد. در موضوع این که چرا سخن خلفاً بدون قید و شرط پذیرفته شد و به جای سخن خدا و رسول خدا^{۱۱} قرار گرفت با توجه به مباحثی که گذشت باید دقت فراوان نمود.

تفاوت روحانیت اسلام، با روحانیون اهل کتاب

قرآن در راستای نشان دادن مشکل پیش آمده در مسیحیت و جهت تذکر به مسلمانان برای دوری از آن انحراف، می‌فرماید: «اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابَ مَنْ دُونَ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ أَبْنَ مَرْيَمَ وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛¹¹ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آن که مامور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند که هیچ

10 - معنویت تشیع، ص 54.

11 - سوره‌ی توبه، آیه‌ی 31

معبدودی جز او نیست، منزه است او از آن‌چه با وی شریک می‌گردانند. این‌ها احبار و رهبان و حضرت مسیح♦ را به جای خدا، رب میدانند و از احبار و رهبان پیروی می‌کنند نه از آن جهت که حرف خدا را می‌زنند بلکه سخنان احبار و رهبان به جای حکم خدا، برای این‌ها ملاک شده است.

عرض شد با طرح موضوع حلول و مادی شدن الوهیت در لباس حضرت مسیح، رفته رفته کلیسا به جای خدا نشست و تبعیت از کلیسا بدون هیچ قید و شرطی واجب شد و موضوع مادی شدن دین در اسلام از طریق خلفاً نیز به همین صورت پیش آمد و جنبه‌های معنوی اسلام به حاشیه رانده شد و شخص خلیفه و سخن او ملاک قرار گرفت. در اینجا لازم است به این نکته‌ی دقیق و معرفتشنا سانه اشاره شود که بین احبار و رهبان در دستگاه اهل کتاب، و مجتهدان در دستگاه شیعه تفاوت اساسی وجود دارد. مجتهدان در تشیع، یعنی کسانی که تلاش می‌کنند در فروع دین تحقیق کنند و حکم خدا را از منابع چهارگانه یعنی کتاب و سنت و عقل و اجماع، استخراج نمایند. تمام دغدغه‌ی یک مجتهد در تحقیقاتش این است که چگونه حکم خدا را با اطمینان بیدستر به متدينین برساند و از این جهت است که گفته می‌شود پذیرفتن نظر مجتهد به معنی پذیرفتن حکم خداوند است. زیرا نقش اجتهاد در تشیع به معنی فعالیت علامی کارشناسی کشف حکم

خدا برای کشف حکم خداوند است. البته از آنجایی که مجتهدین، معصوم نیستند امکان اشتباه و خطا در کار شان هست اما با عنایت به روش‌ها و دقت‌هایی که دارند اشتباه به حداقل ممکن می‌رسد و به همین جهت پیروی از آن‌ها عاقلانه‌ترین کار است. زیرا پیروی از حقق و کارشناس در اموری که آن شخص کارشنا سانه عمل کرده کار عاقلانه‌ای است، مثل پیروی از پژوهش متخصص که در عین آن که میدانیم معصوم نیست و احتمال خطا در کارش هست، عاقلانه‌ترین کار همان است که در رابطه با تخصصش از او پیروی کنیم. روش اجتهاد در حوزه‌ی تشیع حاصل هزار سال تحقیقات دقیق و عمیق و مستمر است، در حالی که قدیمی‌ترین دانشگاه‌های ذن‌یا بیش از دویست سال سابقه‌ی تحقیقاتی ندارند، روشی که ویتنگنشتاین در 50 سال اخیر درباره‌ی دستگاه‌مند کردن الفاظ در رساندن پیام مطرح کرد مجتهدین شیعه هزار سال پیش مد نظر داشته‌اند.

انقطاع زمین از آسمان

آیه‌ی مورد بحث پیام میدهد یهود و نصاری، احبار و رهبان و مدعیان دین را به جای «رب» مینشانند و چون خدا را گم کرده‌اند دیگر دغدغه‌ی به دست آوردن حکم خدا و جدا کردن آن حکم از حکم غیر خدا در آن‌ها از بین می‌رود. بنابراین به راحتی سخنان هرگس

را که مدعی دین است می‌پذیرند و برای او اهمیت قائل می‌شوند و او را ملاک قرار میدهند. در این صورت دیگر توجه نمی‌شود که وظایف افراد از آسمان معنویت به سوی آن‌ها نیامده تا جان آن‌ها را متصل به حقایق غیبی کند بلکه دستوراتی که آن افراد میدهند به واقع از زمین‌یان به زمین‌یان رسیده است و چنان دستوراتی راه آسمان را به سوی کسی نمی‌گشاید.

وقتی گفته می‌شود حضرت عیسیٰ پسر خداست و خدا در او حلول کرده، فضایی از نظر معرفتی پیش می‌آید که فرهنگ جامعه را تبدیل به فرهنگی مادی می‌کند و دیگر حساسیت این که سخن خدا را بیابند از بین می‌رود و سخنان و حرکات کشیش و خاخام و خلیفه ملاک حق و باطل می‌شود، نه از آن جهت که آن‌ها واسطه‌ی فیض خدا بر زمین‌اند، زیرا فرهنگی به میان آمده که اساساً دیدگاه‌ها به عالم غایب و معنویت منقطع شده و قداستها قداست‌هایی قراردادی گشته است (شبیه شرافت اشراف‌زادگان).

وقتی حکم خدا بر امور افراد و جامعه جاری نشود زمین به آسمان معنویت متصل نیست و در این صورت فیض خدا در امور افراد و جامعه جاری نمی‌گردد و در نتیجه زندگی زمینی به بحران و آشفتگی می‌افتد. مثل وقتی که روح از بدن جدا شود و بدن متلاشی شود، چون انضباط بدن از روح است و اگر بدن ارتباط خود را با روح از دست بد هد

تجزیه می‌شود. در حالی‌که قبل از مفارقت روح، بدن در تدبیر یک موجود غیبی به نام روح بود. این یک قاعده‌ی کلی است که هر موجود زمینی، وقتی در جهت صحیح خود قرار دارد که به غیب متصل باشد. جامعه نیز از نظر اسلام یک حقیقت و یک حیاتی دارد و زنده ماندن جامعه به داشتن آدم‌های زنده و کارخانه و توسعه و کامپیوتر و امثال این‌ها نیست، حیات حقیقی جامعه به اتصال آن به عالم غیب از طریق اجرای احکام الهی است، مثل این که شما از طریق انجام عبادات، حکم خدا را در بدن و قلب خود جاری می‌کنید و رکوع و سجود، انجام میدهید، این رکوع و سجود ظهور فرمان خدا در روح و جسم شماست.

جامعه‌ای که می‌خواهد حیات حقیقی داشته باشد باید از طریق اجرای احکام الهی به عالم غیب متصل شود و لازمه‌ی جاری‌شدن فرامین و احکام الهی در جامعه این است که افراد جامعه معتقد به وجود عالم معنا و غیب و برتربرون آن عالم از عالم ماده باشند و با دینداری به آن عالم متصل شوند، نه این که تمام اصالت را به دنیا و عالم ماده بدهند و دین را هم در حد عالم ماده محدود نمایند و از حیات حقیقی که مخصوص عالم غیب و معنویت است محروم بمانند.

ریشه‌ی مشکلات جهان اسلام

احبار و رهبان و فرهنگ غفلت از
غدیر در نگاه مادی داشتن نسبت به دین
مشترک‌اند و لذا در عمل هم یک
کارکرد نداشت و به صورت‌های مختلف دین و
غیب را در ماده حلول داده و مادی
کردند. لذا وقتی احکام دین پایه‌گاه
قدسی ندارد اگر یک روز هم حکم خدا در
جامعه تعطیل شد نگران نخواهند بود و
خواهند گفت دو متّعه^{۱۲} در زمان رسول^{۱۳} سخنی
خدا حلال بود و من حرام کردم. که خلیفه‌ی دوم بر زبان راند، به این
معنی است که پیامبر آن‌گونه معتقد بود
و من این‌گونه. چون از نظر خلیفه‌ی دوم
در زمان پیامبر^{۱۴} مصلحت وقت به دست
و حی بود ولی پس از رحلت ایشان و با
انقطع و حی، ت‌شخص مصلحت و اجرای
احکام اسلام به طور کلی منوط به نظر
مقام خلافت است. این بینش چهره‌ی خاصی
از مادی‌کردن دین است، چون معتقد است
می‌توان با تشخیص خلیفه کارهای جامعه
را جلو برد بدون آن که این ت‌شخص
ربطی به نظر پروردگار داشته باشد.
حاصل این بینش وضعی است که امروز در
جهان اسلام شاهدیم که حاکمان سکولار بر
جامعه حکم می‌رانند، بدون آن که
دغدغه‌ی اجرای حکم خدا بر جامعه را

12 - مذکور از دو متّعه، متّعه‌ی حج تمتع و عقد
موقع است.

13 - نسائی، سنن، ج 5، ص 153

داشته باشند و بخواهند به منبع حیات هستی یعنی خدای «حی» متصل باشند.

شیعه معتقد است حضرت آحد به عنوان حقیقت اعلیٰ عالم هستی و حی لای موت، احکامی دارد که نور و حدانی او با پذیرش احکام الهی در جامعه جلوه و ظهور پیدا می‌کند و از این طریق جامعه حفظ می‌شود و نه تنها حیات حقیقی خود را از دست نمیدهد بلکه در آن رشد می‌کند، به همین جهت احکام الهی قراردادی و اعتباری صرف نیستند که هر کس بتواند آن‌ها را تغییر دهد بلکه احکام الهی واسطه‌ی ظهور حقایق آسمانی در زندگی مردم است و این از طریق انسان‌هایی اظهار می‌شود که پیامبر خدا باشند و یا با اسرار پیامبر^{۱۴} مرتبط‌اند که در اسلام بعد از پیامبر^{۱۵} علی◆ و اولاد آن حضرت دارای چنین مقامی هستند و در همین راستا بنا به اسنادی که مورد تأیید اهل سنت نیز هست، رسول خدا^{۱۶} فرمودند: «لِكُلَّ نَيْيٍ صَاحِبُ سِرِّ وَ صَاحِبُ سِرَّيْ عَلَيْيِ بَنْ أَبِي طَالِبٍ»؛ برای هر پیامبری صاحب سری است و صاحب سرّ من علی‌بن‌ابی‌طالب است.

اگر کسی متوجه خطر مادی شدن دین باشد و بداند بعد از پیامبر^{۱۷} و انقطاع وحی، ارتباط انسان‌ها باید از طریق انسان‌هایی که واسطه‌ی فیضاند با عالم معنویت برقرار باشد، میداند بعد

از خدا و رسول او باید از اهل **البیت**^{۱۵} پیروی کرد. زیرا خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطْبِعُوا اللَّهَ وَ أَطْبِعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۶} ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را. اولی الامر حتی باشد معصوم باشد، زیرا خدا ما را به اطاعت غیر معصوم دعوت نمی‌فرماید. از طرفی در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْلِهَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۷} فقط خدا اراده کرده که آلوگی را از شما اهل **البیت** بزداید و شما را به طهارت خاصی نایل گرداند. پس باید اولی الامری که فرموده است باید از او اطاعت کرد اهل **البیت** باشند. و در راستای این که همان اهل **البیت** به باطن قرآن دسترسی دارند می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْذُونٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطْهَرُونَ»^{۱۸} آن قرآن، قرآن کریمی است در کتابی پنهانی در عالم غیب و طوری است که فقط مطهرون می‌توانند به آن دست بیابند، و مطهرون هم طبق خود قرآن جز اهل **البیت** نیستند.

این آیات دلالت بر این دارد که اهل **البیت** مظهر حکم خدا هستند و آن‌ها،

15 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 59.

16 - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33.

17 - سوره‌ی واقعه، آیات 77-79.

طوری قرآن را برای مردم تبیین می‌کنند که مردم گرفتار دین مادی نشوند، در حالی که خلفاء به جهت عدم ارتباط با باطن قرآن، گفتند جامعه را به تشخیص خودمان اداره می‌کنیم و رمز عدم موفقیت مسلمین در رسیدن به اهدافی که اسلام برای آن‌ها تعیین کرده در همین نکته است.

اهمیت ولایت اهل البیت[ؑ] در نجات دینداران

در فرهنگ غربی کار به جایی رسید که مردم به جای این که به دنبال حکم خدا باشند تا زندگی زمینی را به آسمان غیب وصل کنند، به دنبال خرد آدمی راه افتادند تا میل‌های خود را اداره کنند و امروز با انواع بحران‌ها روبرو شده‌اند و به همان اندازه که فکر غربی به جوامع اسلامی سرایت کرد جوامع اسلامی نیز با همان بحران‌ها رو به رو شدند. خطای دوم جوامع اسلامی این است که می‌خواهند با همان فکر غربی که عامل بحران است، بحران‌های پذیرفتن ولایت را رفع کنند، غافل از این که آنچه عامل نجات و سعادت است پذیرفتن ولایت الهی و گرفتن احکام اداره‌ی زمین از آسمان غیب است. خداوند در آیات 30 و 31 سوره‌ی توبه که بحث آن گذشت علت مشکلات و بحران‌ها را این‌گونه روشن فرمود که یهود و نصاری علماً‌ی خودشان را ملاک حق و باطل قرار دادند و معتقد

به حلول خدا در عیسیٰ شدند، بدون اینکه خداوند را رب و برنامه ریز حیات خود و جامعه بدانند. می فرماید: «وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛¹⁸ در حالی که به آن‌ها دستور داده نشده بود مگر اینکه خدای واحد را عبادت کنند که جز او معیوبی نیست، خداوند منزه است از آنچه آن‌ها انجام میدهند. به جای این که خدا را بپرستند چشم دلشان را از خدا برداشتند و به اخبار و رهبان چشم دوختند و اخبار و رهبان هم به جهت خود پسندی که داشتند، همین امر را پسندیدند و نتیجه‌ی چنین بینشی، دورشدن از توحید الهی شد و جان آن‌ها گرفتار صورت‌های مختلف دنیا گشت. به همین جهت در آخر آیه فرمود: «سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ خدا از شرک آن‌ها منزه است. با اینکه به ظاهر آداب دین الهی را انجام میدهند ولی چون در تمام اعمال دینی توجه آن‌ها به زمین و عالم ماده است، خداوند کار آن‌ها را شرک میداند و آن‌ها را متذکر می‌کند که آن نوع دینداری توحیدی نیست. کسانی توحیدی زندگی می‌کنند که به ریسمان الهی چنگ بزنند و آسمانی شوند، نه آنکه دین الهی را زمینی نمایند.

وقتی می فرماید: «وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ پس تمام برنامه‌ها باید یک جهت داشته

باشد و آن جهتگیری به سوی خداوند است، باید همواره حقیقت یگانه‌ی عالم هستی مذکورها باشد و همه چیز به او ختم شود، همچنان که از او صادر شده است و لذا هر برنامه‌ای که توجهه ما را به خدا نیند ازد و انگشت اشارتش به خداوند نباشد یک نحوه دنیاپرستی و حسگرایی است و نتیجه‌ی آن حتماً سرگردانی و پوچی خواهد بود. از این رو باید مدیریت جامعه از نظر سیاسی و فرهنگی در اختیار کسانی باشد که تمام وجودشان ظهور اراده‌ی خداوند است و با تمام وجود نیز به او اشاره می‌کنند و لذا حضرت صادق◆ در شرح آیه‌ی: «وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَإِذْ عُوْدُهُ بِهَا»¹⁹ می‌فرمایند: «نَحْنُ وَاللهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَمْعَرِفَتِنَا قَالَ فَإِذْ عُوْدُهُ بِهَا»²⁰ سوگند به خدا مائیم اسماء حسنای الهی که هیچ چیزی از بندگان پذیرفته نمی‌شود مگر با معرفت به ما، که خداوند فرمود او را به آن اسمای حسنا بخوانید. و یا می‌فرمایند: «إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَةٌ مَّشِيهَةٌ لِّلَّهِ فَإِذَا شَاءَ شَئْنَا»²¹ قلب‌های ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نیز همان را می‌خواهیم. اگر این انسان‌ها مدیریت جامعه را به دست گیرند چشم جامعه

19 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 180.

20 - مستدرک الوسائل، ج ۵، ص 229.

21 - تفسیر صراط مستقیم، سید حسین بروجردي، ج 3، ص 374.

همواره متوجه خدا است و از خطر حسنه‌زدگی رهایی می‌یابد.

وقتی متوجه شدیم هر چیزی جز خدا چشم جامعه را پر کند جامعه را آشفته می‌نماید و به بیرا هه می‌کشاند متوجه می‌شویم ریشه‌ی مشکلات جهان امروز را چگونه ارزیابی کنیم. حتی برنامه‌های سرگرم‌کننده، اگر علاقه‌ی کودکان را به خدا رشد نمود بستر مادی شدن دین را فراهم می‌کند و پس از مدتی نتیجه‌ای جز بی‌دینی جوانان در پی نخواهد داشت.

سؤال می‌شود چرا فرزندانمان قبل از بلوغ متین‌اند ولی بعد از آن بی‌دین می‌شود؟ جواب این است که: قبل از بلوغ هم بی‌دین بودند منتهی بنا به تقلید از والدین آدای دین‌داری در می‌آوردن، حال که می‌خواهند مستقل باشند، شخصیت اصلی خود را بروز می‌دهند. اگر دین را در دورانی که آماده‌ی شنیدن سخن والدین‌اند و یا حاضرند برنامه‌های سرگرم‌کننده‌ی تلویزیون را تماشا کنند، به‌گونه‌ای زیبا برای آن‌ها شرح ندهیم تا هرچه جلوتر می‌روند به خدا نزدیکتر شوند، وقتی عقل جوانی‌شان که عقل چون و چرا است، بیدار می‌شود جوابی برای سوالاتی که در مورد دین برایشان پیش می‌آید ندارند و لذا نمی‌توانند دین‌داری را ادامه دهند، چون دینی که برای آن‌ها ترسیم کرده بودیم یا تقلیدی بود یا احساساتی، مثلاً تصویر آب‌شاری را که همراه با چهچه بلبل و شُرُشْر آب بود به او نشان می‌دهیم که در

ک نار آن، کودکی در حال نمازخواندن است و خوشحال می‌شویم که فرزندمان را نیز علاقه‌مند به نمازخواندن کردیم، غافل از این‌که او به جهت علاقه‌ای که به آب‌شار و چه‌چه بدل‌بل داشت برآ ساس تداعی معانی و شرطی شدن، نماز خواند. این نوجوان هر وقت نماز می‌خواند در حقیقت نماز نمی‌خواند بلکه به یاد آب‌شار و چه‌چه بدل‌بل می‌افتد و این‌ها برایش تداعی می‌شود. و چون می‌خواهد خود را در آن فضا احساس کند نماز می‌خواند تا خیال خود را جهت ارتباط با آن فضا تغذیه کند، آری در ابتدا چنین کاری اشکال ندارد ولی چون صورت‌های خیالی پس از مدتی از ذهن می‌رود اگر عقل و قلبی او هدایت نشود، پس از مدتی دیگر نماز نمی‌خواند. لذا تأکید می‌شود باید به تدریج جذبه‌های معنوی دین را به فرزندانمان بشناسیم و آن‌ها را متوجه عالم غیب نمائیم، نه این‌که غیب را در حد محسوسات پائین بیاوریم بلکه با ید انسان را بالا ببریم تا با عالم غیب ارتباط پیدا کند و در این راستا موضوع خودشناست یا معرفت نفس شروع خوبی است چون نظرها به موضوعی می‌افتد که در عین مجرد بودن قابل احساس به علم حضوری است.

دین مادیشده و خدای ناتوان

خداؤند در ادامه‌ی آیه‌ی قبل می‌فرماید: «بِرَبِّيْدُونَ أَنْ يُطْفَلُوْنَ وَأَنْ نُورَ اللَّهَ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَبَرَةُ الْكَافِرُونَ»؛²² ای پیامبر! مشرکین؛ یعنی کسانی که خدا را در عیسی◆ حلول دادند و معنویت را مادی کردند، بنا دارند نور خدا را با فوت‌کردن خاموش کنند ولی نمی‌فهمند که خدا بنا دارد در هر حال نور خود را کامل کند هر چند کافران نخواهند. در واقع آیه‌ی فوق یک نوع مژده و امیدواری به مؤمنین میدهد که در مقابل جریان کفر که می‌خواهد با مادی کردن دین، نور خدا را خاموش کند، خداوند اراده‌ی دیگری دارد و شما نگران آن نباشید که آن‌ها موفق شوند. آنها اراده کرده‌اند دین را از صورت معنوی خود خارج کنند و فضایی بر ضد متدینین ایجاد کرده‌اند تا منادیان حقیقی دینداری معنوی نتوانند جامعه را متذکر نور معنویت نمایند، حتی امام حسین◆ را شهید می‌کنند تا هیچ سدایی از دینداری معنوی به گوش کسی نرسد، ولی خداوند مژده داده که امور بر خلاف اراده‌ی آن‌ها ادامه می‌یابد. عمر سعد به جهت آن که در فضای دین مادیشده تربیتیافت، امام حسین◆ را به شهادت میرساند. در شب عاشورا با خودش درگیر

است که چه کند و لی چون ارزش را به ماده و مادیات میدهد، هر چند از معنویت امام حسین♦ تا حدی آگاهی دارد و لی در نهایت با دل سپردن به فرمانروائی ملک ری، امام حسین♦ را شهید می‌کند. عمر سعد اگر به ملک ری می‌رفت نماز جماعت هم برپا می‌کرد، به نظر خودش قربة الی الله هم نماز می‌خواند، اما نمازی که خدای آن نماز نمی‌تواند او را از ملک ری منصرف کند، آن خدا آن قدر در قلب عمر سعد ارزش ندارد که برای حفظ نور آن خدا از قتل فرزند رسول خدا^{۲۳} دست بردارد. معنی دین مادی شده همین است و به همین جهت حضرت سجاد♦ می‌فرمایند: «لَا يَوْمَ كَيْوُمُ الْحُسَيْنِ♦ ازْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَرْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ يَتَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَمِّهِ وَ بِإِلَهٍ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَعْظُمُونَ حَتَّى قَتْلُوهُ بَغْيًا وَ ظُلْمًا وَ عُذْوا نَا»؛^{۲۴} روزی چون روز تو نباشد ای حسین! سی هزار مرد که گمان می‌کردند از این امتداد دور او را گرفتند و هر کدام به کشنن او به خدا تقرب می‌جست و او خدا را به آنها یادآور می‌شد و پند نمی‌گرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان کشتند.

23 - أَمَالِي الصَّدُوقِ، ص 463. بحار الانوار، ج 44، ص

معنى ولايت

بعضی‌ها دین‌شان یک دین خیالی و خدایشان یک خدای وهمی است و با خیالات خود خوش‌اند، بدون آن‌که با حقیقت حضرت احادیث ارتباط داشته باشند، نماز می‌خوانند بدون آن‌که به هست و نیست خداوند کاری داشته باشند. بلکه با خدای خیال خود خوش‌اند چنین مکتبی را در اصطلاح امروزی آن «نومینالیسم» می‌گویند، بندگی‌شان خیالی است صرفاً برای آن که در روان خود راحت باشند بدون آن که نظر به واقعیت موضوع داشته باشند، مثنوی مولوی و دیوان حافظ می‌خوانند برای آن که با خیالاتی خوش به سر ببرند. طوری زندگی را برای خود تعریف کرده‌اند که دغدغه‌ی ارتباط با حقایق اعلیٰ در آن‌ها نیست بلکه می‌خواهند با خیالاتی که دارند زندگی کzند. ایزها به معنی واقعی ولايت ندارند، زیرا ولايت به این معنی است که انسان راه تجلی انوار عالیه‌ی حقیقیه‌ی موجود در عالم اعلیٰ را در جان و قلب خود بگشاید و سعی کند با ذوات مقدس عالم اعلا مرتبط باشد نه این که صرفاً با خیال خود زندگی کند. ولايت به معنی شیعی و عرفانی آن این است که بدانید نور فاطمه‌ی زهرا^{۲۴} قبل از خلق عالم موجود بوده^{۲۴} و می‌توان

24 - پیامبر ؐ فرمودند: «خُلَقْ نُور فَاطِمَةؑ» قبل آن يخْلُقُ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءً (بحار الأنوار، ج 43، ص 4) نور

با ارادت به حضرت زهرا^۶ و توجه به سیره‌ی آن حضرت به عالم بالا و بواطن عالم وجود سیر کرد، نه این که یک خیالی از آن حضرت بسازیم و با آن خوش باشیم. در مورد رسول خدا^۷ و ائمه‌ی هدی^۸ نیز قاعده از همین قرار است.^{۲۵}

طبعی است آدم‌هایی که دین‌شان خیالی و مادی است با دین‌داران واقعی که نظر به حقیقت دارند و مقید به ارتباط با آن هستند، درگیر می‌شوند. جنگ کربلا جنگ اسلام مادی شده با اسلام قدسی اهل‌البیت^۹ است و این جنگ تمام شدنی نیست، جنگی که در یک طرف، معنویت در حد ماده سقوط کرده و مادیت اصالت و ارزش پیدا کرده و در طرف دیگر، نظام مادی را به چیزی نمی‌گیرد و به حقایق عالم بالا اصالت میدهد و زندگی دنیایی را مسیر انس با آن عالم میداند. وقتی حقایق قدسی مذ نظر نبود یزید می‌گوید: حسین پسر فاطمه‌ی زهرا^{۱۰} است، من هم پسر هند جگرخوار هستم. او یکی، من هم یکی.

خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا^{۱۱} در عین اصالت‌دادن به حقایق غی‌بی، دو صفت دارد: یکی سادگی در امور دنیا و دیگر بندگی خدا و توجه به حضرت الله. خانه‌ی معاویه هم در عین اصالت‌دادن به عالم

فاطمه^{۱۲} قبل از آن که آسمان و زمین خلق شود، خلق شد.

25 - در مورد ارتباط با ذوات مقدس نبی الله و اهل‌البیت^{۱۳} می‌توانید به سلسله مباحث «مقام حقیقت نوری اهل‌البیت^{۱۴}» رجوع فرمایید.

ماده، دقیقاً عکس آن دو صفت را دارد، یکی تجمل و توجه هرچه بیشتر به ذمیا و دیگر عصیان در مقابل فرمان خدا و پشت کردن به هر حقیقت قدسی. نتیجه‌ی خانه‌ی فاطمه^۶، اهل البیت^۷ است و نتیجه‌ی خانه‌ی معاویه، یزید. کسی که بخواهد به حقایق عالیه‌ی اهل البیت^۸ نزدیک شود نمی‌تواند از سادگی و بندگی بی‌بهره باشد.

هر جا پای تجمل در میان است، پای دین مادی شده در کار است و لذا نباید در آنجا امید دینداری داشت. اگر خانه‌ی فاطمه^۹ الگوی تاریخ است و نظام اسلامی از آن طریق می‌تواند به اهداف خود برسد، باید متوجه باشیم شاخصه‌ی خانه‌ی فاطمه^{۱۰} سادگی و بندگی است و باید در تمام مناسبات اجتماعی و فردی این شاخصه‌ها مَد نظر باشد.

فرمود: «يُرِيْدُونَ أَنْ يُطْفَؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرَهَ الْكَافِرُونَ»؛²⁶ ای پیامبر، کسانی که دین مادی دارند حتّماً با تو درگیر می‌شوند. می‌خواهند نور خدا را با فوت دهان خاموش کنند، ولی خدا نورش را حفظ می‌کند، هرچند کفار نخواهند. پس شما دینداری کنید، که دین الهی عین پایداری است و موجب سعادت همگان می‌شود.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

۱- اهل کتاب چون آنچه را خدا و رسول او حرام کرده‌اند، حرام نمیدانند پس در واقع به دینی که مطابق فطرت است پشت کرده‌اند و در همین راستا ارتباط و اختلاط با آن‌ها موجب می‌شود تا جامعه‌ی اسلامی دچار مشکلات فرهنگی شود.

۲- برای آنکه فرهنگ منحرف اهل کتاب، فرهنگ غالب جامعه نگردد خداوند به مسلمانان توصیه می‌فرماید با آن‌ها مبارزه کنید تا مجبور به دادن جزیه شوند و از این طریق خوار گردند.

۳- خطر مادی‌شدن یک دین تا آن‌جایی خطرناک است که خداوند به پیامبر بعدی دستور میدهد با طرفداران دین مادی شده مبارزه کند تا خوار شوند، زیرا در چنین دینی قالب‌ها دینی است ولی نظرها به اموری است که بتپرستان نیز به همان امور نظر داشتند.

۴- از آن‌جایی که عامل پایداری معنویت در دین، حضور انسان‌هایی است که واسطه‌ی فیض بین خدا و خلق خدا باشند، غفلت از این مسئله عامل ایجاد بینش مادی می‌شود.

۵- ظاهرگرایی و غفلت از غیب موجب می‌شود تا مساجد گرفتار زینت‌های دنیاگری شوند و آن مکان‌های مقدس کمتر به عنوان خانه‌ی خدا و محل ارتباط با عالم معنا مَّ نظرها باشند.

۶- با مادی‌شدن دین مسیحیت، آباء کلیسا خود را در جایگاهی قرار دادند

که سخنانشان مثل سخن خدا بدون قید و شرط پذیرفته شد و همین امر با به صحنه آمدن خلافت وارد نظام اسلامی شد، به طوری که با توجیه «مصلحت وقت» بعضاً نظر افراد در جامعه بر سخن خدا و رسول خدا اَللّٰهُ غلبه یافت.

7- مجتهدين در شیعه تلاش می‌کنند تا حکم خدا را از متون دینی کشف نمایند و لی اجتهاد در نظر احباب و رهبان و خلافت انتخابی این بود که افراد نظر خودشان را به عنوان حکم خدا بر جامعه حاکم نمایند.

8- با مادی شدن دین، حساسیت یافتن نسبت به سخن خدا و اتصال زمین به آسمان در مردم از بین می‌رود و رعایت قالب دین کافی می‌نماید.

9- امامان معصوم در حاکمیت جامعه، جایگاهی دارند که در ارتباط با باطن قرآن، جامعه را از سرگردانی در نظرات مختلف حفظ می‌کنند.

10- وقتی جامعه با خدای حقیقی مرتبط نباشد نمی‌تواند در حادثه‌های خطیر از دنیا بگذرد، همان‌طور که خدای عمرسعد، خدایی نبود که او بتواند به خاطر آن از به شهادترساندن امام حسین♦ دست بردارد.

11- خدای خیالی و وهمی، خدایی نیست که انگیزه‌ی ارتباط با حقایق غیبی را در انسان ایجاد کند و عملأ انسان‌ها با این نوع خداحا از ولایت خدای واقعی که

«يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ است،
محروم هستند.

12- پذیرفتن ولايت خدای واقعی و پیرو
آن، ولايت انسان‌های معصومی که واسطه‌ی
فیضاند، موجب می‌شود که «سادگی» و
«بندگی» وارد زندگی‌ها شود و این دو،
عامل جدایی معاویه از علی♦ و جدایی
دین مادی شده از دین معنوی است.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه ي سوم ،
دين مادي شده و حاكمیت نفس
اماره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِرَبِّهِمْ وَلَا
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُخْرِمُونَ مَا حَرَمَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنْ
الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعَطُوا
الْجِزِيرَةَ عَنْ يَدِهِمْ صَاغِرُونَ»؛^۱

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمیدانند و متدين به دین حق نمی گردند، کارزار کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند.

از آنجایی که اهل کتاب از نظر ایمان به خدا و روز جزا مثل مشرکان هستند و ایمانی که نزد خدا مقبول باشد ندارند و آنچه را که خدا و رسول خدا تحریم کرده اند، حرام نمیدانند، و گرفتار انواع آلودگی ها می باشند، باید با آنها کارزار کرد تا زیر دست حکومت اسلامی قرار گیرند و امکان گناه علني برای آنها نباشد تا خدمات نظام اسلامی در اصلاح امور جامعه بی اثر نگردد.

آیه‌ی فوق در مورد اهل کتاب به جهت عقاید غلط و اعمال آلوده می‌فرماید: «يَعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يِدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ»؛ با آن‌ها مبارزه کنید تا با خواری به دست خود جزیه بدهند، یعنی هم از نظر اقتصادی نتوانند در جامعه‌ی اسلامی قدرت برتر شوند و هم از نظر فرهنگی خوار باشند. این دستور خداست که اگر مسلمین به آن عمل نکنند فرهنگ اهل کتاب جامعه‌ی مسلمین را تحت تأثیر خود قرار می‌د و خدمات نظام اسلامی را بی‌اثر می‌کند. زیرا فرهنگ اهل کتاب از مسیر فطرت دور و به مسیر نفس امّاره نزدیک شده و از آن‌جا ی که باید با هر جریانی که عامل تحریک نفس امّاره است مبارزه کرد باید با آن‌ها نیز مبارزه نمود.

علت حقارت جوامع اسلامی

بعد از این‌که تکلیف مسلمین را در مقابله با شرکین تعیین نمود، وظیفه مؤمنین در قبال اهل کتاب را نیز روشن می‌کند. متأسفانه ملت‌های مسلمان از روزی خوار شدند که به جای مبارزه با اهل کتاب، دل در هوای یهود و نصاری سپردنده به طوری که پادشاه صفوی به طور پذهانی به جای دشمنی با پاپ و پادشاه آل‌مان، در آن زمان برای آن‌ها نامه نوشت که مبادا با دشمن مشترک‌مان یعنی دولت عثمانی رفیق شوید. در حالی که دولت عثمانی با همه‌ی ضعف‌ها یک

دولت اسلامی است و نسبت به یهود و نصاری، با اساس اسلام به دشمنی برخواسته است. باید ریشه‌ی وضع موجود خود را در تاریخ گذشته‌ی خود جستجو کنیم که چگونه برخلاف دستور قرآن عمل کردیم تا آن‌جا که در حال حاضر در مقابل اهل کتاب احساس خواری می‌کنیم و یهود و نصاری به مسلمانان به عنوان کالای قابل تصرف مینگردند و آنچنان بر افکار کشورهای اسلامی مسلط شده‌اند که عده‌ای در جهان اسلام نمی‌توانند بپذیرند آمریکا برای جهان اسلام شیطان بزرگ است.

حفظ روحیه‌ی مبارزه با یهود و نصاری برای خوار کردن آن‌ها حکم خدا است تا آن‌ها در مقابل نظام اسلامی سرفراود آورند و به دنبال اشاعه‌ی فرهنگ باطل و اعمال فاسد خود نباشند و در مقابل جامعه‌ی اسلامی صفات آرایی نکنند و با دشمنان اسلام همکاری ننمایند. دلیل این حکم قاطع را خداوند در آبیهی بعد روشن می‌کند که می‌فرماید یهود، عُزیر را پسر خدا میدانند و نصاری، مسیح را، شbahت عقاید اهل کتاب با مشرکان را بیان می‌کند تا روشن شود اگر در مورد اهل کتاب تا حدودی سختگیری می‌کند به خاطر انحراف آن‌ها از توحید و گرایش آن‌ها به نوعی شرک در عقیده و عبادات است. اگر ارزش هر کس به عقیده‌ای است که دارد این‌ها با عقایدی اینچنان خرافی ارزشی برای خود باقی نگذاشتند، کسانی که نقش حقایق غیبی و معنویت در

عالی ماده را نمی‌شناسند، اگر در جامعه خوار نباشند انسانیت را خوار می‌کنند و جذبه‌ی ملکوتی انسان‌ها به حاشیه می‌روند.

مطالب فوق را باید از چند زاویه بررسی کرد. اولین نکته‌ای که باید در آن دقت نمود این است که ریشه‌ی بیدینی جوانان جامعه‌ی اسلامی را به جهت تأثیرپذیری آن‌ها از یهود و نصاری بدانیم. زیرا یهود و نصاری از دین حقیقی که متوجه عالم قدس است، به کلی بی‌بهره‌اند، وقتی معتقد‌ند مسیح پسر خداست، به این معنی است که معنویت در حد ماده پائین آمده و عالم غیب در وجود مادی محدود حضرت مسیح محصور شده است. در چنین فرهنگی کنترل امیال غریزی به کمک ارتباط با عالم قدس و معنویت ممکن نیست. لذا راهی جز مبارزه با آن فرهنگ باقی نمی‌ماند تا پوچی و پستی چنین فکری روشن شود، همچنان که این فرهنگ در عالم هستی، پوج و پست است. با دقت در آیه‌ی فوق باید متوجه بزرگی خطر بینش اهل کتاب شد، بینشی که معنویت را در حد ماده پائین می‌آورد و هر معنویتی را با مادیت توجیه می‌کند و حقیقتاً مذکر عالم غیب می‌شود. چنین بینشی ارزش و جایگاه دین را از بین می‌برد و هرگز به دین به عنوان حقیقتی آسمانی نگاه نمی‌کند تا در هر حال حریم احکام آن را محفوظ بدارد.

مسلم اگر در جامعه‌ای معنی و جایگاه دین حقیقی روش نباشد و همه‌ی افراد جامعه برای حاکمیت احکام آن تلاش نمایند، تمام انسانیت تهدید می‌شود، چون هیچ کس نمی‌داند راه سعادت حقیقی کدام است. ریشه‌ی بحران‌های موجود جهان را با ید در چنین غفلتی دانست و به همان اندازه که مسلمانان نسبت به چنین فاجعه‌ای حساس نبودند و در نتیجه روحیه‌ی مقابله با اهل کتاب را از دست دادند، به مشکلات موجود گرفتار شدند. پیامبر اسلام ﷺ حق دارند که از ما سؤال کنند: آیا من دینی برای شما آوردم که مشکل بیدینی فرزند انتان همچنان باقی باشد و او قات فراغت شان به فساد و تباھی بگذرد؟ یا شما با غفلت از دستوراتِ دین خدا گرفتار چنین مشکلاتی شدید؟ مگر می‌شود با غفلت از آیات قرآن به فرهنگ یهود و نصاری نزدیک شد و انتظار حل مشکلات خود را نیز داشته باشیم؟ قرآن با صراحت تمام اعلام می‌کند که بینش پست مادی یهود و نصاری دین شما را ضایع می‌کند و لذا برای یک لحظه هم با رویکرد با ارزش‌اندستن آن‌ها با آن‌ها مراوده نداشته باشید مگر آن که زیر دست شما باشند، زیرا اگر مسلمانان به یهود و نصاری نزدیک شوند بینش مادی آن فکر و فرهنگ آن‌ها را تحت تأثیر قرار میدهد و در نتیجه نه تنها فرهنگ آن‌ها وارد زندگی مسلمانان خواهد شد، بلکه نگاه به

امور معنوی و غیره از مذظر جامعه اسلامی رخت بر می‌بندد.

بینشی که می‌گوید عَرَیْر و یا مسیح پسر خدا است تمام راه های ارتباط با حقیقت را در مقابل خود بسته است و گرفتار نوعی از زندگی شده که جنبه های معنوی انسانها را مورد غفلت قرار می‌دهد. امروز این بینش در تمام ابعاد جهان غرب حاکم است و چیزی که در این فرهنگ مطرح نیست تعالی و ترقی ابعاد معنوی انسانی است و به همین جهت هر اندازه که به آنها نزدیک شویم به انواع رفتارهای آلوده به دنیا و شهوت مبتلا می‌شویم. وقتی متوجه شدیم ریشه‌ی فاصله‌گرفتن از دین در اقشار مختلف جامعه‌ی اسلامی در نزدیکی و محبت به یهود و نصاری است متوجه می‌شویم تا زمانی که به دستور خداوند طبق آیه‌ی مورد بحث عمل نکنیم تلاش برای دینداری جامعه، تلاش بی‌ثمری خواهد بود.²

بعضی از متدينین معتقدند مطرح کردن موضوع تقابل با یهود و نصاری فایده‌ای ندارد، زیرا اولاً: همه‌ی افراد جامعه به آن اعتقاد ندارند و آن را یک نوع عقیماندگی میدانند، ثانیاً: قابل اجرا نیست زیرا غلبه‌ی فرهنگ غربی و همراهی آن با تکنولوژی چیزی نیست که بتوان

2- آری قبول است که غرب امروز حتی از یهودیت و نصرانیت خود دست برداشته و تجسم عینی دنیاپرستی شده ولی باید متوجه بود این ماده‌گرایی در بطن یهودیت و نصرانیت موجود است و قرآن ما را از آن منع می‌کند، چه رسد به غربگرایی و غربزدگی امروز.

جدا از آن‌ها زندگی کرد. این افراد به این مسئله توجه ندارند که خداوند نژات هر فرد و هر ملت را در بینش صحیح قرار داده است. امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} با این که یک زفر بودند چون به عقیده‌ی حقی رسیدند دیگر معطل آن نشدنند که آیا قابل اجرا هست یا نه، متوجه بودند همان خدایی که چنین دستوراتی را داده، عالم و آدم را در اختیار دارد و زمینه‌ی تحقق دستورات خود را فراهم می‌کنند. هر کس موظف است عقیده و عمل صحیح را از قرآن به دست آورد و به آن عمل کند تا بهترین انتخاب‌ها را در زمان خود به انجام رسانده باشد و راه سعادت خود و جامعه‌ی خود را بگشاید، اگر شهداء این‌گونه فکر می‌کردند که چون بقیه به جبهه نمی‌روند پس ما هم نمی‌رویم، چه اتفاقی می‌افتد، حداقل این بود که خودشان به مقام منیع شهادت نمیرسیدند.

در زمانی که عرصه‌ی دین‌داری و انجام وظیفه تنگ بود هر کدام از شهداء به تنهایی به وظیفه‌ی خود عمل کردند و به دستور ولی امر مسلمین در صحنه‌ی مقابله با دشمن مت‌جاوز کافر پای گذارند و این همه برکات برای خود و جامعه‌ی اسلامی آفریدند و حق تعالی هم به پاس خدمت به شهدا آن‌ها را به آرزویشان رساند و نگذاشت نظام اسلامی در زیر چکمه‌ی صدامیان قرار گیرد، حالا

هم بسیار راحت و آسوده در شعف برزخی خود به سر می‌برند.

آن‌هایی که می‌گویند این احکام قابل اجراء نیست باید بدانند وقتی روشن شد این احکام از طرف خداوند است و ما تصمیم گرفته‌ایم به صورتی معقول آن‌ها را پیاده کنیم، خداوند شرایط را فراهم می‌کند تا قابل اجرا شود، همان طور که در صدر اسلام خداوند شرایط تحقق اسلام را در متن فرهنگ شرک و بتپرستی فراهم کرد. عمدۀ این است که بدانیم مدیر هستی حکیم است و دستورات او مطابق فطرت انسان‌ها و نظام تکوینی عالم است. پس هرکس به اندازه‌ی عقیده‌اش به انجام دستورات الهی و عمل به آن‌ها امتحان می‌شود و وقتی بنا را بر این گذاشت که طبق دستور خدا عمل کند و دید چگونه خداوند شرایط تحقق دستورات خود را فراهم می‌کند، ایمان او به خدا زیادتر می‌شود و عملًا حضور حضرت رب العالمین را در صحنه‌ها ملاحظه می‌کند. باز تأکید می‌کنم: راستی اگر در ابتدای دفاع مقدس هشت ساله حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} و مردم مؤمن به این عقیده به میدان نیامده بودند کسی باور می‌کرد چنین جذگی به نفع مردم مسلمان ایران تمام شود؟

در صدر اسلام نیز ابتدا آیاتی که اشاره به جنگ دارد نازل شد، بعداً به تدریج خداوند زمینه‌ی مقابله با مشرکین و اهل کتاب را فراهم کرد و نتیجه‌ی آن مقابله‌ها، گسترش اسلام و

عزت مسلمین شد، زیرا وقتی ملتی آماده‌ی اجرای حکم خداوند است خداوند نیز توفیق تحقق حکم خود را به آن ملت میدهد و این است معنی اعتقاد به نقش عالم غیب و معنویت در زندگی انسان‌ها و نجات از اصالت‌دادن به عوامل مادی. ملاحظه فرمودید که در فتوای قتل سلمان رشدی؛ چگونه یک فتوا دنیا را متحول کرد و با آنکه در آن فتوا تمام مناسبات نظام لیبرال دموکراسی نادیده گرفته شد ولی چون فتوای حقی بود جهان استکبار هیچ کاری در مقابله با آن نتوانست انجام دهد. وزیر دفاع سوریه مصطفی طلاس می‌گوید: «وقتی فتوای امام خمینی مبني بر مهدوراللّم بودن سلمان رشدی را شنیدم تمام وجودم را شف فرا گرفت و از جهت دیگر متأسف شدم که چرا دانشگاه آلازه ر مصر به خواب فرو رفته است.» سلمان رشدی در مصاحبه‌ها و خاطراتش نشان میدهد نه شب دارد و نه روز. او در یکی از آخرین کتاب‌های خود به فلاکت و ذلت ده ساله‌ی پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» اشاره می‌کند و می‌گوید: «روزی که ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت یکی از بدترین روز‌های عمر من است. او در آن ایام تنها طی 20 روز 13 بار محل خواب خود را تغییر داد³ از آن جهت که آن فتوا، آمریکا و انگلیس را به چیزی نگرفت و یک روحانی مسلمان

حکم قتل یک شهروند غربی را صادر کرد، جهان غرب بسیار تحریر شد. امام خمینی^(رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه) نگفتند این فتوای چه فایده‌ای دارد. این یک بینش مادی است که نقش خدا را در ایجاد زمینه برای نتایج احکام الهی نادیده می‌گیرد و بیشتر به نتایج ملهموس اولیه‌ی آن نظر دارد. این‌گونه افکار را اصطلاحاً افکار «عمل‌زده» می‌گویند. وقتی انسان حق را فهمید باید مطابق آن عمل کند، دیگر یک نفر یا یک میلیون نفر فرق نمی‌کند. ◆
 قرآن درباره‌ی حضرت ابراهیم می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أَمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»^۴; ابراهیم◆ به تنها یی امتی بود مطیع فرمان خدا. امام خمینی^(رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه) درباره شهید بهشتی فرمودند: «بهشتی یک ملت بود.»^۵ پس به اندازه‌ای که عملی حق است نقش‌آفرین است، هر چند تعداد افرادی که طرفدار حق‌اند کم باشند و در همین رابطه حضرت علی می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِدْرَةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ مَائِذَةٍ شَيَّعُهَا قَصْرِيرٌ وَجُوغَهَا طَوِيلٌ»^۶ ای مردم در راه راست، از کمی روندگان نهرا سید، زیرا اکثریت مردم بر گرد سفره‌ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه، و گر سنگی آن طولانی است.

4 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 120.

5 - صحیفه‌ی امام، ج 15، ص 18.

6 - نهج البلاغه، خطبه 201.

وقتی قرار است که ما از درون خود با عالم غیب و معنا ارتباط برقرار کنیم پس دیگر دغدغه‌ی حرف دیگران برای چیست؟

قرآن می‌فرماید: یهود و نصاری با طرح این که **عُزَّیْر◆** فرزند خدا است یا عیسی◆ فرزند خدا است، عالم بیکرانه‌ی غیب را در اشخاص معینی محدود کردند و در حقیقت، معنی غیب و معنویت را از بین برداشتند، حال صحبت بر سر این است که آیا ما در اسلام هم به چنین انحرافی گرفتار شدیم؟

اگر وقت شود ت‌صدیق خواهید کرد متأسفانه در صدر اسلام با حذف اهل ال البيت پیامبر ﷺ جامعه‌ی مسلمانان به نجوي به همان بلا ی دچار شدند که مسیحیت بدان مبتلا شد. ابتدا با یهود فرا موش نکنیم که ارزش و اهمیت اهل ال بیت ﷺ به بیان چند حدیث و روایت نیست بلکه ارزش آنان در جهتدادن به نحوی زندگی مسلمانان است و این‌که با رهنمودهای ائمه ؑ روح معنوی دین حفظ می‌شود. آن‌ها هستند که مانع می‌شوند تا دین به پوسته‌ی بدون روح تبدیل شود. در مسیحیت حضرت عیسی◆ را فرزند خدا نامیدند و عملاً خدا را زمینی کردند و وقتی خدا زمینی شد، کلیسا به عنوان نماینده‌ی فرزند خدا جای خدا نشست و دیگر بدون آن که کتاب خدا ملاک دینداری باشد دستورات کلیسا ملاک دینداری شد و کشیدشان مطلق‌العنان به

نام خدا هر چه خواستند انجام دادند، چیزی که در صدر اسلام پس از رحلت رسول اکرم ﷺ ظاهر شد به طوری که تصور گردید حاکمان حق دارند هر طور خواستند دین خدا را کم یا زیاد کنند که تاریخ گواه چنین موضوعی است⁷ و در مبا حرث قبل نمونه هایی از آن عرض شد.

پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند: «مَنْ مَا ثَوِّيَ لَمْ يُعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَا ثَمِّيَتْ جَاهْلِيَّةً»⁸ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناشد، به مرگ جاهلیت مرده است. این روایت که شیعه و سني آن را از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده اند می رساند که اگر می خواهید دین اسلام گرفتار فکر و فرهنگ جاهلیت ن گردد با ید متوجه شخصیتی با شید که خداوند به عنوان امام زمان برای جهان اسلام پرورانده است و آن قدر شناخت او و رجوع به او اهمیت دارد که نادیده انگاشتن او موجب برگشت به فرهنگ جاهلیت و زندگی مادی می گردد، با این همه با نادیده گرفتن روایت فوق پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و با حذف شدن اهل البيت ع مسیر دین به سوی مادی شدن سیر کرد و این مشکلی شد که جامعه اسلامی هنوز گرفتار آن است.

7 - خلیفه اول دستور میدهد فجأة سلمي را که موجب آزار مسلمانان شد، زنده در آتش بسوزانند در حالی که چنین حکمی بر پیامبر خدا ع نیز روا نیست. (تاریخ طبری، ج 4 ، ص 52)

8 - شیخ طبری، إعلام الوری بعلوم الهدی، ص: .442

وقتی اهداف اصلی اسلام آن طور که باید و شاید در جامعه ظهور نکند متوجه انحراف دین به سوی مادی شدن نخواهیم شد، همچنان که متوجه نیستیم امروز نیز از دو جهت گرفتار فهم مادی از دین شده‌ایم. یکی از جهت نزدیکشدن به غرب که اصلت را به عالم ماده میدهد و دیگری از جهت غفلت از درک صحیح جایگاه اهل البیت و شاید بتوان گفت علت این که ما شیعیان نیز امروزه نمیتوانیم از اهل البیت آن طور که شایسته است هدایت و راهنمایی بگیریم علاقه و محبتی است که در ما نسبت به فرهنگ غرب پدید آمده است، آلوده به فرهنگی شده‌ایم که خود را از زندگی در زیر سایه وحی الٰهی بینیاز میداند، این همان چیزی است که در صدر اسلام واقع شد و حالا به گونه‌ای دیگر در بعضی از شیعیان نیز ظهور کرده است و پس از انقلاب اسلامی بعضی از مسئولان تا آن‌جا پیش رفتند که پیشرفت به روش غربی را مدد نظر نظام اسلامی قرار دادند و خواستند ساختارهای اقتصادی، سیاسی ما را در نهادهای فرهنگ غربی ادغام نمایند.^۹

در جلسات قبل عرض شد که خلیفه‌ی اول گفت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره‌ی امور عامه با وحی مؤید و

۹ - در همین رابطه است که مقام معظم رهبری «حفظه‌اشتعال» فرمودند: به طور قطع می‌گوییم الگوی غرب برای توسعه، یک الگوی ناموفق است. 1386/2/25.

مستظره بود، ولی اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده، ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صوابدید فکری خود عمل کنیم»^{۱۰} مردم عادی متوجه نشدند که مذبور خلیفه از اجتهاد، اجتهاد در مقابل نص است و نه اجتهاد در متن دین برای یافتن حکم خدا، بلکه حکم خود را در عرض حکم خدا قلمداد کرد. از نظر علمای اسلام اجتهاد در مقابل نص حرام است. مثلاً کسی حق ندارد در مقابل نص صریح سخن رسول خدا^{الله} که نماز صبح را دو رکعت تعیین کرده اند بگوید به اجتهاد من نماز صبح را چهار رکعت باشد خواند. حتی علمای اهل سنت هم بعد از خلفاء، اجتهاد در مقابل نص را حرام دانستند. اجتهاد در باره‌ی اموری معنی دارد که برای جامعه پیش می‌آید در حالی که دین سخن صریحی برای آن طرح نکرده و باید با تدبیر در متن کتاب و سنت تکلیف مورد پیش آمده را تعیین کرد. علم فقه یکی از علوم اسلامی است که در باره‌ی احکام دین بحث می‌کند. در رابطه با اهمیت آن قبل از عرض شده که با فقه می‌توانیم دین مردم را نگهداریم. مردم هر گاه مشکلی در زندگی روزمره پیدا می‌کنند به فقیه مراجعه می‌کنند. با تفسیر قرآن می‌توان دین مردم را عمیق کرد، ولی با فقه است که یک مسلمان می‌تواند مسلمانی خود را حفظ کند.

کسی که در اصول دین یا در نص دین اجتهاد کند در حقیقت دین را نپذیرفته است زیرا او تصور می‌کند که دین یک امر قراردادی است و پیامبر این گونه قرارداد کرده‌اند و حالا او می‌تواند این قرارداد را به شکل دیگری وضع کند. ولی ما معتقدیم که احکام دین از عالم غیب گرفته شده است و پیامبر^{۱۱} به واسطه‌ی جبرئیل، از عالم غیب این احکام را دریافت کرده‌اند. به عنوان مثال: نماز حکم خداست. یعنی پیامبر^{۱۱} نماز را از عالم غیب گرفته‌اند حتی شکل وضو را هم از عالم غیب اخذ نموده‌اند. پس نمی‌توان هدف از وضو را نظافت دست و صورت داند. چرا که اینجا شش تن معنایی ندارد. وضو برای اثبات بندگی است نه برای تمیزشدن محل وضو؛ و جایگاه آن را ائمه‌ی اطهار^{۱۲} به جهت آنکه با باطن قرآن در ارتباطند میدانند^{۱۳}، ما فقط میدانیم که با ید بنده باشیم و با تبعیت از حکم خدا بندگی خود را شکل دهیم و کامل کنیم. اما کسی که نماز و وضو را به عنوان دستوراتی که از عالم غیب نازل شده نمیداند، در این موارد به خود حق میدهد که هر وقت صلاح دانست آن را تغییر دهد. بر مبنای همین طرز فکر است که عرض کردم خلیفه‌ی دوم گفت: «ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که

11 - به کتاب اسرار الصلوة، آیت الله جوادی آملی،
رجوع شود.

من آن‌ها را نهی کرده‌ام و حرام مینمایم و هر کس به انجام آن‌ها مبادرت نماید عقوبت می‌کنم که عبارتند از «متعهی نساء» و «متعهی حج»^{۱۲} و «گفتن حی علی خیر العمل در اذان» وقتی شخصی به او اعتراض کرد، در پاسخ او گفت: «آنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ»؛ من دوست و همکار محمد بودم، زمان پیامبر ﷺ مصلحت بود ولی در حال حاضر مصلحت نیست. این نشان میدهد که او معتقد است دین ریشه در یک حقیقت باطنی ندارد، بلکه مجموعه‌ی قرارداد‌هایی است که پیامبر خدا ﷺ در آن زمان تشخیص داده و حالا که شرایط تغییر ییر کرده می‌توان آن‌ها را تغییر داد. معنی مادی پنداشتن دین در همین تصور نهفته است و بر همین اساس دین هم مثل بقیه‌ی پدیده‌های مادی قابل تغییر است.

خطر قراردادی دانستن احکام

اگر متوجه حقایق غیبی و چگونگی وجود آن‌ها در آن عالم باشیم هرگز نباید با جلوه‌های آن حقایق چنین رفتاری داشته و بگوئیم فعلًا مصلحت نیست که آن اعمال را انجام دهیم و با غفلت از جایگاه آن اعمال ارتباط خود را با عالم وجود قطع نمائیم، مثل بندگی خدا از طریق عبادات شرعی که موجب انس با انوار الهی می‌شود، حال مگر می‌شود یک روز بندگی خدا مصلحت

نباشد؟ زیرا خداوند یک حقیقت غایبی برین است، نه یک قرارداد بشری که بشر قرار گذاشته باشد که موجودی به نام خدا در عالم باشد. عمدتی مشکل خلفاً در صدر اسلام این بود که احکام اسلام را دستورات قراردادی میدانستند و فکر می‌کردند این احکام را جبرئیل به عنوان قرارداد هایی برای بشر آوردند است، خلفاً در این که آن دستورات صورت حقایق غیبی است و از طریق انجام آن‌ها جان انسان با صورت ملکوتی آن اعمال مرتبط می‌شوند، مشکل داشتند.

قرآن درباره‌ی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»¹³ او هیچ سخنی را برآساس میل خود بر زبان نمی‌آورد. چون فانی در مشیت الهی است و قلب آن حضرت ظرف اراده خداوند است. وقتی پیامبر ﷺ فرمودند کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که در آینده گمراه نشوید، خلیفه‌ی دوم گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛¹⁴ این مرد هذیان می‌گوید. با چنین نگرشی به پیامبر ﷺ و با غفلت از آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: پیامبر خدا ﷺ هیچ سخنی را برآساس میل خود بر زبان نمی‌آورد، در نظر بگیرید چه تصویری از قرآن و پیامبر ﷺ پیدا می‌شود و معنی مادی‌کردن دین جز این نخواهد بود. در این دیدگاه جایگاه وحی و پیامبر ﷺ ناشناخته می‌ماند و در همین رابطه با

13 - سوره‌ی نجم ، آیه‌ی 3

14 - معنویت تشیع ، ص 57

توجه به این که میدانند حکم خدا آن است که برای زنا کار باید حد جاری شود، میگویند در این مورد خاص صلاح نیست. یا وقتی خلیفه‌ی دوم را غلام «مغیرة بن شعبه» که یک ایرانی بود، به قتل رساند، عبیدالله بن عمر در مقابل قتل پدرش هرمزان را که یک شاهزاده‌ی تازه مسلمان ایرانی بود، کشت و لی خلیفه‌ی سوم از قصاص قاتل سرباز زد و گفت: «دیروز پدرش را کشته‌اند، نمیتوانم امروز خودش را بکشم.»¹⁵ این موضوع گیری خبر از آن میدهد که جایگاهی برای احکام الهی در میان نیست و هر کس به تشخیص خود می‌تواند حکم خدا را تعطیل کند. تمام این نمونه‌ها را از آن جهت عرض می‌کنم که ملاحظه بفرمائید معنی مادی شدن دین چیست و چه خطراتی برای جامعه به پیش می‌آورد و راه درمان جهان اسلام را در کجا باید یافتد.

تصور شد که دین یک امر قراردادی است و می‌توان در مقابل این قرارداد، قرارداد‌های دیگری وضع کرد و از این طریق دین از حقیقت اصلی اش خارج گردید و در نتیجه جامعه‌ی اسلامی نتیجه‌ای را که باید از دین بگیرد نگرفت. زیرا با اجرای حدود الهی است که برکات آسمان بر زمین جاری می‌شود و برآساس اعتقاد به باطن داشتن احکام الهی است که وقتی خلیفه سوم در اجرای حد

شرابخواری بر ولید بن عقبه طفره می‌رفت، علی[◆] خودشان ولید را شلاق زدند^{۱۶} و حضرت در مورد عدم قصاص عبیدالله بن عمر به شدت اعتراض کردند و پس از خلافت فرمودند اگر بر عبیدالله بن عمر دست یابم خون او را به خون هرمزان خواهم ریخت^{۱۷} از آن پس عبیدالله از علی[◆] متواری بود تا در زمان خلافت آن حضرت به معاویه پیوست.

رجوع به اهل‌البیت[ؑ]: تنها راه

همه قبول دارند در صدر اسلام اهل البیت[ؑ] از حاکمیت جهان اسلام حذف شدند ولی تبعات آن را نفهمیدند و هنوز هم آفات آن روشن نشده است، چون جایگاه نیاز بشر به ارتباط با عالم غیرب روشن نشده است. وقتی نیاز های انسان در حد نیاز های مادی او تعریف شود جایی برای کسانی نمی‌ماند که واسطه‌ی فیض حق در نظام عالم می‌باشد. بارها عرض شده است که جایگاه اهل البیت[ؑ] در قرآن چه جایگاهی است ولی ضرورت توجه به چنین جایگاهی هنوز احساس نشده است، آری قرآن می‌فرماید جذبه‌ی باطنی قرآن را تزهای مطهرون احسان می‌کنند: «لَا يَمْسِئُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۱۸} همان مطهرونی که درباره‌ی

16 - مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 345

17 - طه حسین، انقلاب بزرگ، علی و دو فرزند

بزرگوارش، ص 9.

18 - سوره‌ی واقعه، آیه‌ی 78

آن‌ها فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُئْذِهِ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا»؛¹⁹ خدا فقط اراده کرده که ر جس و هر آلوگی را از شما اهل البیت بزداید و طهارتی خاص به شما بدهد. ولی نفهمیدند چرا باید به آن‌ها رجوع کرد. چون از خطر مادی شدن دین غافل بودند، همه چیز را با محوریت پا سخگویی به نیازهای مادی ترسیم کردند و در نتیجه جایی برای قرآن در تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی و تربیتی نمایند و جامعه‌ی اسلامی با مدیریتی سکولار به راه خود ادامه داد و کار تا آنجا جلو رفت که جامعه‌ی اسلامی توانست حاکمانی چون یزید و مروان بن حکم و متوك عبا سی را تحمل کند و خم به ابرو نیاورد، چون فراموش کردند باید از طریق اسلام انسان‌های زمینی آسمانی شوند، که اگر متوجه چنین نیازی بودند هیچ راهی جز رجوع به اهل البیت^{۲۰} برای جامعه‌ی اسلامی باقی نمی‌ماند. کسی منکر کمالات اهل البیت^{۲۱} نبود ولی ضرورتی برای حاکمیت آن‌ها نمیدید و گرنه شخص خلیفه‌ی دوم جملاتی دارد که همه حکایت از اعتقاد به کمالات خاص امیرالمؤمنین◆ دارد، از جمله می‌گوید: «خدا مرا در مشکلی که برای گشودن آن پسر ابی طالب نباشد قرار

ندهد.»²⁰ بارها گفته: «لا آبْقَانِيُّ اللَّهِ بِأَرْضِ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَالْخَسَن». خداوند مرا باقی نگذارد در زمینی که ای ابا الحسن تو در آن نباشی. یا گفته: «عِجَزُ النَّسَاءِ أَنْ تِلْدُنَ مُثْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». ²² زنان از تولد فرزندی چون علی بن ابی طالب عاجزاند.

ایام البشر یا ایام الله؟

وقتی واسطه‌ی فیض حاکم بر مناسبات جامعه نباشد دیگر روزگار بشر «ایام الله» نیست، «ایام البشر» است و ایام البشـر همان «ایام نفس امّاره» است چون امام معصوم بر جامعه حاکم نیست تا مانع حاکمیت نفس امّاره باشد و همه‌ی ذهن‌ها و قلب‌ها را به حق رجوع دهد و اسماء الـهـی بر قلب‌ها تجلی کند و زندگی با انس با «وجود» ادامه یابد. در جامعه‌ای که امامان معصوم حـمـدـهـ حاکمیت داشته باشند سنت «یهـدـیـ اـلـیـ الـحـقـ» جاری می‌شود و چه کسی است که با ارتـباطـ قـلـبـیـ باـ حقـ بهـ شـورـ وـ شـعـفـ نـیـاـیدـ.

بعضی از مجلات می‌نویسند همان طور که زمین‌شناـسـیـ، دـینـیـ وـ غـیرـ دـینـیـ نـدارـیـمـ،

20 - تذکره سبط 87 - مناقب خوارزمی 58 - مقتل خوارزمی 1 / 45 - الغدیر، ج 5 ، ص 175 .

21 - مستدرک حاکم نیشابوری، ج 1 ، ص 45 - ابن‌جوزی در سیره‌ی عمر، ص 106 - الغدیر، ج 11 ، ص 201 .

22 - اریاض النـفـرـ، ج 2، ص 196 - الغـدـیرـ، ج 11 ، ص 217 .

حکومت دینی و غیر دینی هم نداریم. این حرف در باره‌ی زمین شنا سی شاید درست باشد - که البته آن هم جای بحث است - ولی موضوع حکومت، موضوع حکمی است که باید در جامعه جاری شود در حالی که موضوع علم زمین شنا سی کشف رابطه‌ای است که در سنگها در طبیعت جاری است، آیا این دو یکسان است؟ آیا فرق نمی‌کند که در جامعه حکم خدا جاری باشد یا حکم یزید؟ در حالی که حکم یزید بر مبنای میل و هوس خودش می‌باشد ولی حکم خدا براساس حکمت الهی و فطرت انسانی است.

نظر به همه ابعاد انسان

در صدر اسلام بعد از رحلت رسول خدا^{الله} از این نکته غفلت شد که احکامی که حاصل اندیشه‌ی بشر باشد از درک بسیاری از ابعاد عالم و آدم غافل است و در کمترین فرصت به بحران گرفتار می‌شود، ولی احکامی که خدا برای بشر بیاورد احکامی حق و مطابق با تهمام ابعاد بشریت است و اگر بشر مطابق آن زندگی خود را سامان دهد دارای شخصیتی الهی می‌شود و روح و روانش متصل به غیب و عالم گستردگی معنویت می‌گردد. ائمه‌ی معصومین^{علیهم السلام} واسطه‌ی گرفتن احکام الهی و ارائه‌ی آن به بشر هستند. با حذف آن‌ها مردم را به مردم و اگذار کردند و جامعه را از حکم الهی و ارتباط آن با عالم غیب محروم کردند. همین‌طور که در

دموکراسی مطرح در نظام لیبرال دموکراسی رابطه‌ی جامعه با عالم قدس و معنویت قطع است، مگر این که از طریق مردم سalarی دینی اشکال آن را بر طرف نمائیم و در بستر احکام الهی رأی مردم جهت داده شود و با طرح ولایت فقیه جهت کلی جامعه از توجه به حق خارج نگردد، به همین جهت ولی فقیه نمایندگی مردم نمیباشد که بخواهد برآساس نظر مردم عمل کند بلکه برآساس حکم خدا در زمان غیبت امام معصوم ملا باشد مدیریت کلی جامعه‌ی اسلامی را در دست بگیرد.²³

خداآوند در قرآن میفرمایند: «بَلْ جَاءُهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارهُونَ»؛²⁴ بلکه آن پیامبر همراه با پیام‌های حق به سوی مردم آمد و اکثر آن‌ها از حق کراحت داشتند. طبق آیه‌ی فوق اگر نظر و رأی مردم با حکم خدا در تضاد باشد هرچند یک میلیارد رأی هم به کسی داده باشند از آن جهت که با حکم خالق هستی در تضاد است هیچ ارزشی ندارد. اینجاست که در حکومت اسلامی اهمیت و ضرورت فقهای شورای نگهبان روشن می‌شود که وظیفه دارند تمام مصوبات مجلس شورای اسلامی را برآسas احکام دین بررسی و تأیید کنند. حضرت امام خمینی «رحمه‌الله‌علیه» میفرمایند: «مجرد بودن

23 - به کتاب «ولایت فقیه» از حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» رجوع شود.

24 - سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی 70.

رژیم اسلامی، این مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند به کسانی که خیال می‌کنند خودشان صاحب رأی هستند، خودشان را متفکر میدانند، روشنفکر میدانند، به این‌ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا رأی نیست، ضلال است».²⁵

مقام عالم ماده مقام کثرت است و خداوند از یک جهت حق است و از جهت دیگر وحدت م Hispan است و اهل الْبَيْتَ^{۲۶} و اسطه‌ی بین کثرت و وحدت می‌باشد و مردم و جامعه را به وحدت م Hispan و صل می‌کنند. حال اگر اهل الْبَيْتَ^{۲۷} از حاکمیت جامعه حذف شوند، ارتباط جامعه با وحدت M Hispan که همان حق است قطع می‌گردد و جامعه گرفتار کثرت‌ها می‌شود که در ذات خود مقابل حق بوده و باطل است و لذا جامعه اگر ارتباط خود را با حضرت أحد قطع کرد به اضمحلال و گمراهی و بحران فرو می‌رود، در آن صورت آن جامعه در حد عالم ماده متوقف شده و به عبارتی به خود و اگذار گشته است. وقتی تصور کنیم دین، مجموعه‌ای از قرارداد‌های بشری است که انسان‌های بزرگ وضع کرده‌اند، از محدوده‌ی عالم کثرت خارج نگشته‌ایم و عملاً راه خود را از عالم و حدانی قطع کرده‌ایم و با انواع سرگردانی‌ها گرفتار کثرت

شده ایم. ولی اگر حکم خدا در جامعه اجرا شود جامعه آرا مش و ثبات پیدا می کند، زیرا خداوند وحدت محفوظ و ثبات محفوظ است و ارتباط با قرار و ثبات محفوظ، موجب قرار و ثبات می شود. ولی اگر جامعه حکم خدا را کنار گذاشت و به خود واگذارده شد، از آن جا که جامعه به خودی خود در مقام کثیر است وقتی از مقام وحدانی جدا شود دچار آشتفتگی و انواع گمراهی ها می گردد. گمراهی بیشتر این است که چنین جامعه ای بصیرت خود را از دست بدهد و آشتفتگی های خود را نه تنها درک نکند، بلکه عین راحتی و آرامش بپندارد و به کلی از رویکرد به حق محروم شود و اگر هم به تکنیک های پیچیده دست یافته تمام آن ها را در جهت امیال شیطانی استفاده کند.

ظهور اومانیسم به جای ظهور مهدي طرا

وقتي بشر از دين حقيقي که منجر به رشد بندگي او مي شود، محروم شد و بینش مادي بر روح جامعه حاكم گشت مکاتبي مثل اومانیسم و لیبرالیسم به جاي دين می نشینند. لیبرالیسم در عمل یعنی آزادی از همه چيز، حتی آزادی از دین. به قول يكى از دانشمندان: ابتدا در غرب شعار آزادی، برای رها شدن از تنگنا های کليسا بود ولی در نهايت به آزادی از تمام دستورات دين ختم شد و

او مانیدم یا اصالت دادن به انسان و امیال انسانی، به جای خدا و احکام الهی نشست. دموکراسی در چنین فضایی مطرح شد، این است که دموکراسی غربی به معنی حاکمیت رأی انسان‌هایی است که از همه مقیدات معنوی بر بوده و هیچ امر مقدسی را بر نمی‌تابند²⁶ در چنین فضایی دیگر مهدی^{علّا} که رجوع به حق را متذکر می‌شود، ظهور نمی‌کند.

وقتی معنی مادی شدن دین روشن شود و علت آن نیز درست ارزیابی گردد برای بروز رفت از آن می‌توان برنا مهربانی کرد. ابتدا باید نگران گرایش مردم به ظاهر و ظاهربینی بود و این که چگونه توجه آن‌ها از امور باطنی و قدسی مذکور گشته است. تا وقتی برا مور باطنی و قدسی و نقش اساسی آن‌ها در جامعه تأکید نمی‌کنیم هیچ امیدی جهت رفع مشکلات جامعه نباید داشته باشیم. باید بپذیریم در فضای غرب‌زدگی امروزی مردم ما در فهم دین و امور قدسی کاملاً سطحی هستند. اگر به دستورات دین در هر موضوعی نظر کنید ملاحظه می‌فرمایید دو محور در آن‌ها مذکور است، یکی رفع تعلقات قلبی از امور حسّی و دنیاگی و دیگر نظر به عوالم معنوی و سُنن غیبی. به عنوان مثال به دستورات دین در ماه رمضان که نگاه کنید

26 - جهت بررسی بیشتر جایگاه دموکراسی در غرب، به کتاب «سيطره‌ی کمیت» از رنه‌گنون رجوع فرمایید.

می بینید آن دو محور صورت کاربردی به خود گرفته است، می فرماید: ماه رجب، ماه خداست.²⁷ یعنی ماه توجه به غیب عالم است و می فرماید: از طریق استغفار و روزه و خواندن سوره‌ی توحید و امثال این اعمال توجه خود را به حق بیندازید و در افقی بالاتر از عالم ماده زندگی خود را مستقر کنید.²⁸

با توجه به نکاتی که عرض شد روشن است که ظاهرگرایی در دین، بسیار خطرناک است و موجب مادی شدن دین می‌گردد و در آن حال مردم طلبکار دین می‌شوند چون متوجه نیستند که باید تلاش می‌کردند تا حجاب‌های بین آن‌ها و حقایق معنوی کنار رود تا نور آن حقایق بر قلب‌ها تجلی نماید، طوری می‌شوند که باید به آن‌ها باج بدھید تا ظاهر دین را رعایت کنند، چون دین را در حد یک حزب پذیرفته‌اند.

در شرایطی که حضرت علی♦ حاکم جامعه اسلامی هستند آنچنان نظر به عالم معنا شدید است و همه خود را بدهکار دین می‌دانند که آن شخص خدمت آن حضرت می‌آید که دست مرا ببرید چون دزدی کرده‌ام و می‌خواهد حضرت حکم خدا را بر او جاری کنند تا پاک شود و از این طریق روزنه‌ی غیب به روی جانش گشوده گردد، چون به این شعور رسیده است که

27 - امالی صدوق، ص 534.

28 - به کتاب «ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا» از همین مولف رجوع فرمایید.

تا تسليم کامل احکام الهی نشود دری چه ی غیب به رویش باز نمی شود و تازه وقتی **ابن الکواء** که از دشمنان علی♦ بود او را دید از او پرسید: دست تو را چه کسی برید؟ آن جوان گفت: او که؛ «باب اليقین و حَبْلُ اللهِ الْمَتَّيْنُ، وَ الشَّافِعُ يَفْوَمُ الدِّينَ الْمُصْلَى إِحْدَى وَ خَمْسِينَ. قَطْعَ يَمِينِي إِمَامُ التَّقَىٰ، وَ ابْنُ عَمِ الْمُصْطَفَىٰ، شَقِيقُ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَىٰ، لَيْثُ الثَّرَىٰ عَيْثُ الْوَرَىٰ، حَتْفُ الْعَدَىٰ، وَ مَفْتَاحُ الذَّدَىٰ، وَ مِصْبَاحُ الدُّجَىٰ. قَطْعَ يَمِينِي إِمَامُ الْحَقِّ، وَ سَبِيلُ الْخَلْقِ، فَارُوقُ الدِّينِ، وَ سَيِّدُ الْغَايَدِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِيَّنَ، وَ خَيْرُ الْمُهَتَّدِينَ، وَ أَفْضَلُ السَّابِقِينَ، وَ حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ»؛²⁹ باب معرفت و یقین و ریسمان استوار خدا است، و شفاعت‌کنده‌ی روز جزا، و گزار نده‌ی پذجاه و یک رکعت نهاد در شبانه‌روز؛ دست راست مرا او برید که پیشوای پرهیز پیشگی است و پسر عم مصطفی است و برادر خوانده‌ی پیامبر برگزیده‌ی خدا، شیر بیشه‌ی خدا و باران رحمت بر همگان و مرگ دشمنان و کلید بخشش و احسان و چراغ تاریکی‌ها. دست راست مرا امام حق و سرور خلق برید.

این نوع نگاه به احکام الهی است که اندسان را جلو می‌برد و جامعه را از بحران آزاد می‌کند. به همین جهت سلمان سه روز پس از دفن پیامبر در خطبه‌ای

که خواند می‌گوید: «وَ الَّذِي نَفْسُنَا سَلَمَانَ بِيَدِهِ لَوْ وَ لَيْتُمُوهَا عَلِيهِ لَا كَدْثُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ لِأَجَابَتُكُمْ فِي جَوَّ السَّمَاءِ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الْجِيَّاتَ مِنْ الْبِحَارِ لَأَتَتُكُمْ وَ لَمَّا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ لَكُمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتِلَفَ ائْذَانٍ فِي حُكْمِ اللَّهِ»!³⁰ به خدایی که جان سلمان در دست او است سوگند اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شما را فرا می‌گرفت، تا آن جا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می‌کردند و ماهی‌های در یا خواسته‌ی شما را می‌پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی‌رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند.

فراموش نکرده اید یکی از نکات اساسی که در دین مورد توجه است و جنبه‌ی معنوی دین را محفوظ میدارد این است که تأکید دارد، هر چیزی باطنی دارد و باید متوجه جنبه‌ی باطنی مخلوقات و دستورات باشیم. خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ مَنْ شَيْءَ إِلَّا عِنْدَنَا خَرَائِزُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ»³¹ هیچ چیزی نیست -که مخلوق خدا باشد- مگر این‌که خزینه‌ها و اصل آن نزد ما است و ما نازل نمی‌کنیم مگر اندازه‌ای معلوم

30 - الإحتجاج على أهل اللجاج، ج 1، ص 110.

31 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 21.

و محدودی از آن را. پس وقتی هر مخلوقی - اعم از زمین یا انسان یا درخت - دارای مراتب باطنی است باید این ظواهر را وصل به آن باطن دید همان طور که در مقام نفس ناطقه وقتی شما در عالم ماده رکوع و سجود انجام می‌دهید، درست است که در موطن عالم ماده بدن شما در حرکت است ولی آن رکوع و سجود در عالم غیری شما صورت دارد و در همین راستا در برزخ و قیامت فرشته ای را ملاقات می‌کنید که در کنار شما است از او می‌پرسید تو کیستی؟ او جواب میدهد: من عقیده‌ی نیکویی هستم که تو بر آن بودی «أَنَا رَأَيْكَ الْحَسَنُ الْكَذِي كُنْتَ عَلَيْهِ»³² عقیده که در این دنیا یک نوع فهم است، باطنی دارد که در موقع خودش در قیامت به صورتی خاص ظاهر می‌شود زیرا آن دنیا باطن این دنیاست. تأکید شده است در نماز حضور قلب داشته باشد و الفاظ آن را کامل ادا کنید، برای این که نماز شما دارای باطن شود و به صورت یک مَلَک در آن دنیا مددکار شما باشد و از سختی‌های برزخ و قیامت شما را نجات دهد.³³ در روایت آمده است که از هر قطره‌ی آب و ضو یک مَلَک ساخته می‌شود چون آب تا وقتی شما با آن وضو

32 - الكافی، ج 3، ص 242.

33 - به کتاب «معاد»، بازگشت به جَدِّی‌ترین زندگی» ص 88 از مؤلف و یا اصول کافی ج 1، ص 65، رجوع شود.

نگرفته اید آب است ولی هنگامی که با آن و ضو گرفتید آب و ضو است و متصل می شود به نیت شما که مربوط به نفس ناطقه است.

با توجه کردن به باطن دین، از قشریت صرف رهایی پیدا می کنیم و عالم ظاهر را آیت عالم باطن می زگریم و فرهنگ علی♦ به صحنه می آید که فرمود: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»³⁴ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن خدا را دیدم. در چنین نگاهی است که ظاهر به باطن متصل می گردد و دینداری، عالم اتصال زندگی دنیاگی به زندگی معنوی و ابدی قیامت می شود و جایگاه دستورات دین معلوم خواهد شد، همهی اینها در گرو توجه به آیه فوق است که می فرماید هر مخلوقی حقیقتی باطنی و خزینه ای دارد که نزد خدا است و به اندازه ای محدود از آن را نازل کردیم.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت این است که خود دین برای اثبات حقانیت خود کافی و توانا است. پس در ارائه‌ی دین باید سعی کنیم دین را به طور صحیح طرح کنیم. گاهی برای اثبات حقانیت دین از موضوعاتی مدد می‌گیریم که موجب می شود چهره‌ی حقیقی دین در حجاب رود، در حالی که اگر انسان درباره‌ی خود دین تفکر کند و وارد آن شود چون فطرتش در عطش انس با خداوند

است و دین تزدها عامل چنین اتصالی است، به خوبی دین و دستورات آن را می‌پذیرد، دیگر نیازی به آوردن تاییداتی از علم جدید نیست که بگوئیم چون علم جدید ثابت کرده است مصرف مشروبات الکلی موجب خرابی کبد می‌شود و به بدن ضرر می‌رساند از نظر اسلام حرام است، مسلم هر چیزی که به بدن ضرر بررساند از نظر اسلام حرام است ولی ما از کجا می‌دانیم علت حرمت مشروبات الکلی فقط همین باشد، از کجا که نظر اصلی قرآن به آثار باطنی آن است و چون روح و قلب را خراب می‌کند و راه ارتباط با خدا را از بین می‌برد حرام شده و به تبع آن آثار جسمانی هم دارد؟

مطلوب دیگری که باید برای دیندار شدن و آزاد شدن از مادی شدن دین در نظر داشت توجه به تغییر افق روحانی انسان است که با دیندار شدن برای انسان پیش می‌آید و نه صرفاً اکتفا کردن به اطلاعات دینی، آری اطلاعات دینی لازم است ولی کافی نیست. اگر با توجه به عذری که نسبت به حقایق عالم معنا پیدا می‌کنیم در وجود انسان تحول ایجاد نشود هنوز دنیا و امور مادی را اصل گرفته ایم و جهت جان را تغییر بر نداده ایم و ناخودآگاه دین را به عنوان وسیله‌ای جهت دنیاداری پذیرفته ایم، در این صورت طعم دین داری به جان ما نمی‌نشیند تا جذبه‌های دنیا رو به ضعف و سردی بگذارند زیرا آن

کسی که دلش به دنیاست، دنیا را برای خود زیبا می‌کند هر چند الفاظی که به کار می‌برد الفاظ دینی باشد، در آن صورت خدا را هم برای دنیا خودش می‌خواهد، این‌ها کجا و آن‌ها کجا که خداوند درباره‌شان فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْنَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَنَقَّلُبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»³⁵ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمیدارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراستند.

انسان موظف است نگاه خود به عالم غیب و معنویت را روز به روز تقویت کند تا دینداری اش تبدیل به عادت نشود و از دینداری و نشاط قلبی بی‌بهره نماند تا مجبور شود با دین مادی شده خود را مشغول کند.

ریشه‌ی بحران معنویت

جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می‌شود که مردم یا به کلی بیدین‌اند و یا با دین مادی شده عمر خود را می‌گذرانند، در آن صورت نور معنویت آنچنان بر قلب‌ها تجلی نمی‌کند تا به راحتی از تجمل و اسراف و چشم و هم‌چشمی فاصله بگیرند. با نیت احترام به بیمار برای عیادت بیمار گل

میبرند، در حالی که آن گل‌ها پس از چند روز پژمرده می‌شود و گاهی آنقدر گل می‌آورند که همان ساعت اول باید مقدار زیادی از آن‌ها را داخل سطل زباله ریخت. اگر به آن‌ها بگویی این کار اسراف است می‌گویند: اگر این کار را نکنم بیمار و خانواده‌اش بدشان می‌آید. حکم خدا که اسراف را حرام کرده برای آن‌ها مهم نیست و جرأت عمل به احکام الهی را ندارند چون دین خدا را طوری در قلب خود جا نداده‌اند که تحول لازم را ایجاد کرده باشد، در جان آن‌ها آداب غلط اهل دنیا بر حکم خدا غلبه دارد در حالی که وقتی توanstیم همه‌چیز را در پرتو حقایق دینی نگاه کنیم، دین و احکام الهی در نظر مان محبوب می‌شود و وقتی دین محبوب شد خدا که صاحب این دین است با انوار خاص خودش، در دل شما تجلی می‌کند و زندگی‌ها توأم با آرامش و انس با خدا خواهد شد، در آن صورت هر روز به دن بال عوض‌کردن دکور زندگی و تجملات رنگارنگ نخواهیم بود.

اگر ارتباط انسان با خدا ضعیف شد ارتباطش با دنیا قوی می‌شود. در این حالت جای دین در جان انسان به مرور تنگ و تنگتر می‌گردد تا آنجا که دین خدا را هم دنیایی و مادی می‌کند و به جای آن که خود را در خدمت راهنمایی‌های دین قرار دهد، دین را در خدمت امیال خود قرار می‌دهد. وقتی دین دنیایی شد دیگر آن استفاده‌ای را که

بشر میتواند از دین ببرد، نمی برد و از آن سرگردانی و یأسی که به و سیلیه دین میتواند آزاد شود محروم میماند و در عین دینداری با انواع یأسها و افسردگیها و سرگردانیها دست و پذجه نرم می کند.

از بد به سوی بدتر

سؤال شده است قبول داریم بعضی از برنامه ها از جمله بعضی از برنامه های تلویزیون لغو است ولی آیا مشغول کردن مردم به برنامه های لغو برای جلوگیری از فساد بهتر نیست؟

جواب: عنایت فرمائید که هر چه خود را به برنامه های لغو عادت دهیم به همان اندازه به هوس خود جواب داده ایم و مسلم است که در امور لغو آنچه رشد میکند هوس است و نه فطرت، حال اگر هوس را به میدان بیاورید چون جنس هوس همچون جنس آتش است، همواره جلو می رود و چیزهای اطراف خود را می سوزاند و به هیچ مرزی بسنده نمی کند، عملاً به همان فسادی می رسید که می خواستید از آن فرار کنید، اگر پای هوس به میان آمد، به کم متوقف نمی شود. پس باید توجه داشته باشید که در کارها پای هوس به میدان نماید و در هیچ شرایطی زمینه را برای هوسرانی مردم فراهم نکنیم. بلکه از راههای صحیح مردم را به دینداری معنوی هدایت نمائیم، تجربه ی غلط مسئولان فرهنگی ما این بود که

خواستند از ترس مفاسد ماهواره، مردم را مشغول به برنامه های پوچ و بی محتوا کنند تا به ماهواره رجوع ننمایند، نتیجه آن شد که فرهنگ دینی مردم از طریق برنامه های لغو مورد غفلت واقع شد و آن عده ای هم که هرگز به سراغ ماهواره نمی رفتند، با برنامه های پوچ و بی محتوای تلویزیون، پوچ و بی محتوا شدند. البته برای مردم عادی نمی توان علامه طباطبائی^{«رحمه الله عليه»} را آورده تا سخنرانی کنند، ولی وقتی روید کرد به سوی معنویات باشد از هنرمندانی استفاده می شود که به طور غیر مستقیم قلب های افراد را به سوی معنویات سوق می دهند. مردم از حرف های تکراری و لغو خسته می شوند و به دنبال حرف های عمیق دینی هستند و از ما تقاضای حرف های عمیق بیدشتري دارند، وقتی ما توان ارائه‌ی آن حرفها را به صورت هنرمندانه نداشتم خود را به امور لغو سرگرم می کنیم. باید بر این امر تأکید کرد که قرآن می فرماید خصوصیات مؤمن آن است که از کار لغو فاصله می گیرد. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ الْلُّغُو مُعْرِضُونَ»³⁶ مؤمنینی که رستگار می شوند کسانی اند که از هر کار لغوی روی گردانند.

ما باید مراقب باشیم که از ترس رو آوردن مردم به ماهواره طوری به هوس آن ها دامن نزنیم که در نهایت به جز

به ما هواره به چیز دیگری راضی نشوند. عجیب اینجاست که به جای احیا کردن فطرت و تلاش برای کنترل هوسها می خواهیم با جواب دادن به هوسها آن را به کم راضی نمائیم! این پنداری است که با واقعیت هوسها هم خوانی ندارد و در واقع ما خودمان با میدان دادن به هوس، میل به هوسرانی بیدشترا در مردم می افزاییم و در آن حال است که روحها ارزشی برای دین قائل نیستند، نهایت کار آن می شود که دین را در حد حرکات قالبی می پذیرند و لی هوس است که بر عقل و روان آنها حکومت می کند. به تعبیر امیر المؤمنین◆ «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٌ تَحْتَ هَوَى أَمْ يَرِ»³⁷ چه بسیار عقلی که اسیر هوسي است که حاکم بر عقل است.

حضرت علی◆ در نهج البلاغه درباره حقوق حاکم و رعایت می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقًّا فَإِمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فِيْنِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْذِيْنِكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقُّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغْيِبِ وَ الإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ آمُرُوكُم»³⁸ ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را

37 - نهج البلاغه، کلام 211.

38 - نهج البلاغه، خطبه 34.

میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیر خواهی کنید، هر گاه شما را فرا خواندم اجا بتنمایید و هر وقت فرمان دادم اطاعت کنید.

ملاحظه می‌فرمایید امیرالمؤمنین◆ راه را بر ما گشوده‌اند و نشان دادند چگونه می‌توان قلب‌ها را به طرف دین گرایش داد و جامعه را از خطر مادی شدن دین رهایی بخشد. مطمئن باشید هر اندازه بر آموزه‌های دینی بمانیم و فضا را برای رشد معنویات آماده کنیم نتیجه می‌گیریم و هر اندازه به هوش‌های مردم باج بدھیم تا راضی شوند، برآورده شدن هوش دیگری را مطالعه می‌کنند و در آن صورت هرگز به مدینه فاضله‌ای که به حق شایسته‌ی مکتب تسبیح است دست نمی‌یابیم. و مشکل مسئولان فرهنگی جامعه‌ی ما غفلت از این نکته است. و به ترین راه‌های سخن حضرت صادق◆ است که می‌فرمایند: «أَخْسِنُوا النَّظَرَ فِيمَا لَا يَسْعُكُمْ جَهْلُهُ وَ انْصَحُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ جَاهِدُوهَا فِي طَلَبِ مَعْرِفَةٍ مَا لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِينَ اللَّهِ أَرْكَانًا لَا يَنْفَعُ مَنْ جَهَلَهَا شِدَّةُ اجْتِهَادِهِ فِي طَلَبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَضُرُّ مَنْ غَرَفَهَا فَدَانَ بِهَا حُسْنُ اقْتِصادِهِ وَ لَا سَبَيلَ لِأَحَدٍ إِلَّا

ذلک إِلَّا بِعَوْنَى مِنَ اللَّهِ عَزْ وَ جَلْ»³⁹ نیک نظر و دقت کنید در آنچه ندانی آن بر شما جایز و روانید است، و برای خود خیر اندیشی کنید و بکوشید در به دست آوردن آنچه ندانستن آن بهانه و عذر شما نشود زیرا برای دین خدا رکن ها و پایه هائی است که کوشش بسیار در عبادت با ندانستن آنها سودی ندهد و هر که آنها را شناخت و معتقد و متدين بدانها شد میانه روی در عبادت به او زیان نزند و برای هیچ کس را هی در شناسائی ارکان دین نیست جز به یاری خدای عز و جل.

به امید آن که همهی همت ها در جهت تعالی انسان به سوی عالم معنویت صرف شود تا با بهترین بھره ها رو به رو گردیم و این به شرطی است که چهره های مختلف مادی شدن دین را بشناسیم.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

1- حقارت جوامع اسلامی به جهت محبت به اهل کتاب و دشمنی با خود و ارزش نهادن به ارزش های اهل کتاب است.

2- دین مادی شده ی یهود و نصاری به جهت انقطاع از عالم قدس، توان کنترل امیال غریزی جامعه را ندارد و جوانان جوامع اسلامی با نزدیک شدن به فرهنگ آنها به همان مشکلات گرفتار می شوند.

-3- بینش معرفتی یهود و نصاری منجر به بنبست رسیدن همه‌ی راه‌های ارتباط با حقیقت خواهد شد.

-4- اميدواري به نتایج اجرائي حکم خدا و مبارزه با فکر و فرهنگ يهود و ن صاري ج هت نيل به شکوفايي فرهنگ اسلامي راه کاري است که خداوند در مقابل مسلمانان قرار داده است.

۵- کالبدشکافی جایگاه فتوای قتل سلمان رشیدی و امیدواری به تأثیر حکم خداوند در عالم.

6- ارزش نقش حاکمیت اهل‌البیت در جهت‌دادن به نحوی زندگی مسلمانان و نجات دین از مادی شدن.

7- مبانی معرفتی خلافت انتخابی، و
قراردادی دانستن دستورات دین، به
طوری که می توان بنا به مصلحت وقت
آن ها را تغییر داد و مقایسه‌ی آن با
نگاه امیر المؤمنین♦ به احکام الهی.

8- وقتی واسطه‌ی فیض تشریعاً بر مناسبات جامعه‌ی بشری حاکم نباشد دیگر روزگار بشر «ایام الله» نیست، «ایام البشر» است و «ایام البشر» همان «ایام نفس اماه» است.

-9 عدم رجوع به اهل‌البیت[ؑ] به آن جهت است که جایگاه نیاز بـشـر به ارتباط با عالم غـیـب روشن نـشـدـه و بـشـر نـیـازـهـای خـود رـا در حـدـ نـیـازـهـای مـادـی تـعـرـیـفـ کـرـدـه است و در نـتـیـجـه حـاـکـمـانـ سـکـوـلـارـ و قـوـانـینـ لـائـیـکـ بـرـایـ اوـقـاـبلـ تـحـمـلـ شـدـهـ.

10- تفاوت روح دموکراسی غربی با روح مردم سالاری دینی و تفاوت رجوع کثرت ها به وحدت با توقف در کثرت ها و ظهور اولانیسم و لیبرالیسم به جای ظهور مهدی ملا.

11- در شرایطی که امام معصوم حاکم باشد آنچنان نظرها به عالم معنا شدید است که افراد خدمت امام معصوم می‌رسند تا حدود الهی را بر آنها جاری کند تا پاک شوند و روزنه های غیب بر جانشان گشوده گردد.

12- با توجه کردن به باطن دین، انسانها از خشونت رهایی پیدا می‌کنند و عالم ظاهر را آیت عالم باطن می‌یابند و فرهنگ علی[◆] به صحنه می‌آید که فرمودند: «ما رأيَتْ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتَ⁴⁰ اللَّهَ قَبْلَهُ».

13- جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می‌شود که مردم یا به کلی بیدین باشند و یا با دین مادی شده عمر خود را بگذرانند، در آن صورت دیگر نور معنویت آنچنان بر قلبها تجلی نمی‌کند تا به راحتی از تجمل و اسراف فاصله بگیرند.

14- سیاست غلط فرهنگی وقتی پیش می‌آید که بخواهیم هوس های مردم را راضی کنیم تا به سراغ ارضای بیدشتر هوس ها نروند در حالی که نتیجه بر عکس می‌شود.

«السلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

سُت سقوط تمدن‌ها از نظر قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ مَا
تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَآبَةٍ وَلَكِنْ يُؤْخِرُهُمْ
إِلَيْهِ أَجَلُهُمْ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۱؛

و اگر خداوند مردم را به جهت
ظلمشان بگیرد، جنبندهای بر روی
زمین باقی نمی‌گذاشت لیکن کیفر آنان
را تا وقتی معین به تأخیر می‌اندازد
و چون اجلشان فرا رسید ساعتی
نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند.

علت انتخاب موضوع «سنت سقوط تمدن‌ها
از نظر قرآن» این بود که فکر می‌کنم
تمدن جدید در شرایطی قرار دارد که
لازم است چشم نسل جدید به این شرایط
بیفتد تا بتواند جایگاه غرب را نسبت
به سنتهای الهی تحلیل نماید و
به‌گونهای زندگی کند که در کلافه‌ی
سرا سر بحران و مادی شده این تمدن
گرفتار نگردد.

سنت جاری در هستی عبارت است از
حضور قوهای فوق عالم ماده که همچون
روحی در کالبد پدیده‌ها و حوادث عالم،

جاری است و آن حوادث و پدیده ها را به هم ارتقاباطداده و در مجتمع به آن ها جهت می دهد، مانند حضور روح در جسم انسان و یا حضور قانون علیت در عالم. همهی حوادث عالم براساس سنت ها ظهور می کنند و جلو می روند.

در این بحث؛ سنت سقوط تمدن ها را از مذکوری که قرآن طرح می کند و علامه طباطبائی «رحمه الله عليه» در تفسیر شریف المیزان شرح می دهد، مورد بررسی قرار می دهیم تا بتوانیم حوادث تاریخ خود را به کمک سنت ها و نیروی باطنی و شعور پنهانی حاکم بر آن ارزیابی کنیم. به عنوان مثال خداوند در قرآن می فرماید: «وَ تِلْكَ الْقُرْيَ أَهْلَكْنَا هُمْ لَمَّا طَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا»² و ما شهرها و تمدن ها را به خاطر ظلمی که کردند هلاک کردیم و برای هلاکتشان موعد و وقت مشخصی قرار دادیم. این آیه میرساند که سنت خدا در برخورد با تمدن های ظالم برخورد هلاکت آمیزی است و روشن می کند هلاکت تمدن ها یک حادثه بریده و اتفاقی نیست بلکه مبتدنی بر یک سنت و قاعده ای است که از طرف مدبّر عالم اجرا می شود.

تفاوت تفکر دینی با غیر دینی در ارزیابی روند جوامع، دقیقاً در تفاوت آن دو دیدگاه است، به طوری که تفکر دینی در تحلیل سرنوشت جوامع به رمز و رازی فوق حوادث این عالم نظر دارد و

تمام عالم را در قبضه‌ی خداوند و سنت‌های او می‌داند و بر همین اساس جهتگیری‌ها و گرایش‌های جوامع را اتفاقی نمی‌داند، ولی تفکر غیر دینی همه‌ی حوادث را گسیخته و منفرد و اتفاقی به شمار می‌آورد و نه تنها تصور می‌کند حسابی در ظهور و سقوط تمدن‌ها نیست بلکه می‌پندارد ام کان هرگو نه عملی برای بشریت در عالم هست و به هر نتیجه‌ای که بشر بخواهد می‌تواند برسد، بدون آن‌که به سنن جاری در هستی نظر داشته باشد.

حیات تکوینی و تشریعی جامعه

در تفکر دینی روشن است که هر جامعه‌ای یک حیات تکوینی و یک حیات تشریعی دارد که حیات و مرگ تشریعی جامعه در رابطه با عدل و معنویت و یا ظلم و ماده‌پرستی است، ولی حیات تکوینی جامعه مربوط به اندازه‌ای است که خدا برای طول بقاء آن امّت و آن تمدن تعیین کرده است، برای تقریب به ذهن مثل حیات و مرگ هر انسانی که یک اجل مسمایی دارد که قابل تغییر نیست و یک اجل مبهم دارد که به انتخاب‌ها و گرایش‌های او بستگی دارد . در خصوص حیات و مرگ انسان و اجل مبهم و اجل مسمی، قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلُ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْثَمْ تُمْتَرُّونَ»؛³ خداوند کسی است که

شما را از گل آفرید؛ سپس مدتی مقرر
داشت تا انسان تکامل یابد و اجل حتمی
نzd اوست و امکان هیچ‌گونه تغییری در
آن نیست با این‌همه، شما تردید
می‌کنید!

اجل را نکره آورد تا ابهام را
بر ساند یعنی دلالت کند بر این که
فرار سیدن اجل برای بشر مجھول است و
بشر از راه معارف و علوم متداول راهی
به سوی تعیین آن ندارد. اجل به دو
صورت واقع می‌شود؛ یکی اجل مبهم و
دیگری اجل مسمی. اجل مسمی یعنی اجلی
معین در نزد خدای تعالی و این همان
اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد و
به همین جهت آن را مقید کرده به
عندہ، یعنی نزد خدا. به طور مسلم
چیزی که نزد خدا است دستخوش تغییر
نمی‌شود زیرا فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۴ آنچه نزد شما است
فنا پذیر و آنچه نزد خدا است باقی و
پایدار است.

تفاوت اجل در انسان را از آن جهت
عرض کردم که روشن شود در هر حال
زنگی یک فرصت محدود است، و اگر
بتوان بر اساس سنت الهی طول آن را
تغییر داد به آن معنی نیست که بتوان
آن را در اختیار گرفت، ولی در موضوع
تمدن‌ها انتخاب‌های متفاوت انسان نقشی
در طول آن تمدن ندارد، بلکه در

هلاکشدن و یا به ثمر رسیدن آن تمدن نقش دارد.

قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَآبَةٍ وَلَكِنْ يُؤْخِرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛⁵ و اگر خداوند مردم را بهجهت ظلم شان بگیرد، هیچ جنب‌نده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجلشان فرا رسید ساعتی نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند.

علامه‌ی طباطبائی «رحمه‌الله‌علی» می‌فرمایند: اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ آن‌ها است و نسبت به امت‌ها، اندیشه ایشان است و نسبت به عموم بشر همان نفح صور و آمدن قیامت است. خداوند می‌فرمایند: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٌ مُسَمَّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنذَرُوا مُغْرِضُونَ»؛⁶ آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تازمانی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شده‌اند از آنچه هشدار داده شده‌اند رویگردانند. علامه طباطبائی «رحمه‌الله‌علی» در تفسیر «اجل مسمی» در آیه‌ای که گذشت می‌فرمایند: مراد از اجل مسمی نقطه‌ی انتهایی هرچیزی است. پس هر مدتی وقتی به انتهای وجود خود رسید اجل آن فرا

5 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 61.

6 - سوره‌ی احقاف، آیه‌ی 3.

رسیده است . که البته در اینجا بحث از انتهای وجودی است، نه انتهای زمانی، هرچند پرشدن ظرف وجود و به انتهار سیدن آن در زمانی واقع می‌شود ولی «اجل مسمی» در آیه‌ی فوق در رابطه با آسمان و زمین و کلیه‌ی موجودات آن، وقتی است که وجوداً به انتهای خود می‌رسند و در این حال زمان معنی ندارد .

برای شرح موضوع سنت سقوط تمدن‌ها، ابتدا لازم است متوجه موقعی بودن کل حیات زمینی باشیم و سپس آیاتی که دلالت بر حیات تکوینی و حیات تشريعی جوامع دارند مورد بررسی قرار گیرند . قرآن در رابطه با موقعی بودن کل حیات زمینی می‌فرماید: وقتی آدم◆ را از بهشت بیرون کردیم، گفتیم: «... اهْيَطُواْ بَعْضُكُمْ لِيَعْضُّ عَدُوْ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقْرٌ وَمَثَاعٌ إِلَى حِينٍ»⁷ از آن فرو آیید در حالی که در شرایط جدید، بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمنی می‌کنید و در این حال در زمین برای شما استقراری است با بهره‌ای وقت . در دو آیه‌ی بعد می‌فرماید: در شرایط هیوط در زمین هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آن‌ها هست، و نه غمگین شوند . در آیه‌ی فوق می‌فرماید: شما بر روی زمین بروید زیرا با نزدیکی به شجره‌ی ممنوعه دیگر زمینی شدید و چون جنس

زمین - بر عکس عالم معنویت- تنگ و محدود است، پس حتی در بین خود تزاحم و درگیری دارد. اما این شرایط همیشگی نیست بلکه حیات زمینی بر اساس سنت الهی «إلى حَيْنٍ» است و مدت آن محدود است. سنت موقتی بودن حیات زمینی، انسان را متوجه این نکته می‌کند که هر کاری انجام می‌دهد با توجه به موقت بودن حیات زمینی انجام دهد و بنا نیست حیات آدم روی زمین بی‌نهایت باشد.

کتاب و اجل ملت‌ها

علاوه بر موقتبودن کل حیات زمینی آدم، در دل حیات زمینی یک نوع حیات تکوینی و مشخص شده‌ای برای هر امت و تمدنی مطرح است که آن نیز از قبل تعیین شده و وقتی «سرآمد» آن واقع شد هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند آن سرآمد را تغییر دهد. لذا می‌فرماید: «...وَلَكُلُّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»⁸ برای هر امتی اجلی است وقتی اجل آن امت سر رسید دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند آن را تغییر دهد و خوب بودن و بدبودن امته در تحقق آن اجل و سرآمد هیچ نقشی ندارد. همچنان که می‌فرماید: «وَمَا أَهْلَكَنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»⁹ و

8 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 34.

9 - سوره‌ی حجر، آیات 4 و 5.

هیج شهری را هلاک نکردیم مگر این که برای آن اجلی معین بود هیج امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند. علامه‌ی طباطبائی^{رحمۃ اللہ علیہ} در تفسیر این آیه می‌فرمایند: برای هر امتی کتابی نزد خداست که در آن کتاب اجل آن امت ثبت شده است و آن‌ها نه می‌توانند آن را یک ساعت جلو بیندازند و نه عقب. دو آیه‌ی فوق دلالت دارند بر این‌که همان‌طور که فرد فرد بشر دارای کتابی و اجلی و سرنوشتی است، امتهای مختلف بشری نیز دارای کتابی هستند. خداوند می‌فرماید: هر ملتی کتابی و سرآمدی دارد که چون به سرآمدشان رسیدند هلاک‌شان کردیم یعنی آن‌ها صرفاً انتخاب‌هایی غلط و قدم‌گذاشتن در مسیرهای هلاکتزا، نابود نمی‌شوند بلکه با ید به انتهای درجه‌ی وجودی خود بر سند تا اجدشان فرا رسد. چنان‌چه می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمَا مِنْ ذَآبَةٍ وَلَكِنْ يُؤَخْرِهِمْ إِلَيْ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^{۱۰} اگر خدم مردم را به جهت ظلم‌شان می‌گرفت هیج جنبنده‌ای بر روی زمین نمی‌ماند، یعنی با توجه به این‌که ظالم هستند آن‌ها را تا یک سرآمد تعیین‌شده فرست می‌دهد اما وقتی اجدشان رسید خواه ملت خوبی باشند خواه بد به هیج‌وجه نمی‌توانند از آن اجل جلوگیری کنند.

چرخش روزگار در دست کافر و مؤمن

در رابطه با تحلیل واقعه‌ای که در جنگ اُحد پیش آمد و مسلمانان به ظاهر شکست خوردن خداوند به آن‌ها می‌فرماید: «إِنَّ يَمْسَسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مُّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُذَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلَيَعْلُمَ حُصُنَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»¹¹; اگر به شما جراحتی رسید، به آن جمعیت نیز - در میدان بدر- جراحتی همانند آن وارد گردید و ما این روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم می‌گردانیم؛ - و این خاصیت زندگی دنیاست - تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند و آن‌ها شناخته شوند؛ و نیز خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمیدارد. و نیز خداوند مؤمنین را پاک و خالص گرداند و کافران را به زباله‌دان تاریخ بفرستد.

می‌فرماید اگر شما زخمی برداشتید آن‌ها هم زخمی شدند و خداوند از طریق تحلیل جنگ اُحد کل حیات را برای ما تفسیر می‌کند و می‌فرماید ما این روزگار را بین مردم می‌گردانیم، چون بنا نیست که فقط مسلمان‌ها پیروزی به دست آورند، یک روز روزگار و دوران دست شماست - در جنگ بدر- و یک

روز هم در دست مشرکین است - در جنگ احمد- خوشی‌های دنیاگی هم این چنین است. و این روزگار را در بین مؤمن و کافر می‌گرداند. سپس اصل موضوع را جهت نتیجه‌گیری مطرح می‌فرماید که «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ و برای این‌که خداوند مؤمنین را بشناسد، که اصطلاحاً این شناخت و علم را علم فعلی می‌گویند، به این معنی که در فعل بشر علم خدا اثبات شود. برای خداوند معلوم است که هرکسی چه کاره است ولی هرکس در عمل باید خود را بنمایاند تا در قیامت به هذگام محاکمه بهانه‌ای نداشته باشد. سپس ادامه میدهد، «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» تا خود تان شاهد باشید. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و خداوند در این نظام به ظالمین نظر ندارد، هر چند ممکن است چرخش روزگار را موقتاً در دست آن‌ها قرار دهد. پس نظر حق به مؤمنین به این معنی نیست که آن‌ها در سختی‌ها قرار نگیرند بلکه برای آن است که «وَلِيُمْحَصُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلِيُمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ تا خداوند مؤمنان را ناب و خالص گرداند و کافران را به محاکم ببرد و از تاریخ جهتدار نظام هستی بیرون بیندازد. حق تعالی می‌خواهد با چرخاندن پیروزی‌ها به دست مؤمنین و کافران، حقیقت ایمان مؤمنین و کفر کافران را به فعلیت کامل بر ساند و پوچی زندگی کفر نمایان گردد. از مجموع این آیات می‌توان نتیجه گرفت که نه نسبت به بقای یک ملت و

تمدن کم‌حوصله شویم و نه بقای آن‌ها را دلیل بر حقانیت آن‌ها بدانیم، بلکه ادامه‌ی حیات آن‌ها بنا به سنت خاصی است و ریشه در حیات تکوینی آن امت دارد که به سرآمد خاصی وصل است. زیرا قرآن می‌فرماید: اگر آن‌ها را به خاطر ظلمشان نمی‌گیریم به خاطر این است که هنوز اجلشان نرسیده است.

سنت ظهور و بطنون

قرآن می‌فرماید: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ...»¹² بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست! خداوند و عده‌ی حقی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند به عدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، به خاطر آن که کفر می‌ورزیدند.

مسلم همه‌ی ما به سوی خدا بر می‌گردیم و نظام «إِنَّا لَهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُون» برای همه تحقق می‌یابد و عملاً سنت ظهور و بطنون یا ایجاد کردن و باز به سوی خدا برگشتن، برای همه جاری می‌شود و این و عده‌ی حقی است و چون چنین کاری حق است خداوند انجام می‌دهد. و اگر فقط خلق و سیر نزولی

پیش می‌آمد، بدون سیر صعودی و برگشت به مقام عنداللهی، کار خلقت لغو و بی‌حکمت بود، بنابراین باید پس از خلقت و سیر نزولی، سیر صعودی و برگشت به سوی حق نیز محقق شود. مثلاً شما وقتی حرف‌های مرا می‌شنوید عملاً اندیشه‌ی من در الفاظ بندۀ «ظهور» کرده و پس از آن و با شنیدن آن از طرف شما، از طریق قوه‌ی سامعه آن افکار به پیش نفس شما بر می‌گردد، این به معنی برگشت به باطن است و در این رابطه نظام ظهور و بطون در کار است تا اندیشه‌ی بندۀ به شما منتقل شود. حال اگر فقط صدای بندۀ پرده‌ی گوش شما را حرکت میداد و لی منجر به فهم شما در نفس ناطقه شما نمی‌گشت یک امر لغوی انجام می‌شد که صرفاً ارتعاش پرده‌های گوش شما را ایجاد می‌کرد بدون آن که علم و معرفتی در کار باشد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ يَبْدُؤُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيذُهُ»؛ خداوند خلق را ایجاد می‌کنند، سپس آن‌ها را بر می‌گرداند، این آیه تاکید و تفصیل و شرح معنای مجمل آیه‌ی «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ» است. که می‌فرماید: به سوی او بر می‌گردید، او ایجاد می‌کند و سپس بر می‌گرداند تا مؤمنی که عمل صالح انجام داده است بر اساس قسط و عدل، به جزای اعمالش برسد. پس خداوند نظام دوره‌ای «ظهور و رجوع» را به جهت آن که حق است انجام میدهد. و اگر این نظام دوره‌ای نبود بنا به فرمایش قرآن، قسط و عدل در مورد انسان مؤمن تحقق پیدا

ن‌هی کرد. می‌فرماید رجوع به قیامت را فرار دادیم، «لِيَجْزِي الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» تا اهل ایمان و عمل صالح با جوابی که مطابق قسط و عدل است جزا داده شوند. دادن حزا به خودی خود یک نوع برگشت را اقتضا می‌کند. فرمود: «ثُمَّ يُعِيدُه»؛ سپس برگشت‌شان می‌د هیم تا آن سیر باطنی محقق شود. آری «إِنَّهُ يَبْدُؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُه»؛ یعنی اساس هر خلق‌تی یک ظهور و ایجاد و یک برگشت و رجوع است تا در ازاء این دور، معنی جزا و پاداش افراد و امت‌ها تحقق یابد و هر امتی به آنچه باید برسد، برسد.

علامه‌ی طباطبائی^{رحمه‌الله علیه} می‌فرمایند: آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی 4 سوره‌ی یونس، یک نحوه ظهور و بسط و یک نحوه قبض و برگشت در کل نظام را برای ظهور عدالت الهی در مورد مخلوقات تر سیم مینماید. به عبارت دیگر آمدن و رفتن افراد و جوامع برای ظهور سنت خاصی است و لذا چون عمر تمدن و ملتی سرآمد و شرایط ظهور و برگشت آن کامل شد آن تمدن می‌رود و این یعنی تحقق سنت ظهور قسط و ظهور حق در موطن هستی، و وقتی زمینه‌ی اجرای این سنت برای ملتی به اتمام رسید دیگر حیات این ملت تمام است و چون عمر تمدنی و ملتی سرآمد آن تمدن می‌رود و هرگز قابل تغییر نیست، یعنی «لَا يَسْتَقْدِمُونَ سَاغَةً وَ لَا يَسْتَأْخِرُونَ» کسی نمی‌تواند آن را عقب و جلو بیندازد. در این مرحله از عمر

تمدن‌ها، اعمال، سرعت و جهت خاص خود را دارند و همه چیز برای به انتها رسیدن است.

شاخصهای هلاکت تمدن‌ها

در آخر عمر تمدن‌هایی که سرآمد آن‌ها هلاکت است، کثرت بر وحدت و صورت بر معنا غلبه می‌کند و کمّیت جای کیفیت می‌نشیند، زیرا در شرایطی قرار می‌گیرند که همه‌ی خصوصیات بقاء و پایداری را از دست داده‌اند، نه کمالی در آن جامعه و تمدن می‌توان یافت نه وحدت و انسجامی. در فلسفه‌ی اسلامی روشن می‌شود خداوند عین وحدت و عین کمال است و عالم ماده عین کثرت و عین نقص است و از آن جهت که خداوند عین وحدت و عین وجود است هر جریان غیر الهی نه از وحدت بهره‌مند است و نه از وجود و بقاء و پایداری. پس هر اندازه که تمدنی به ماده نزدیک شود به همان اندازه به کثرت نزدیک شده و در بی‌انسجامی و اضلال قرار می‌گیرد.¹³

قرآن نیز وقتی آخر عمر ملت‌ها و اقوامی که روبه‌روی انبیاء ایستاده‌اند را بیان می‌کند به دو چیز اشاره دارد، یکی این‌که تا اجل آن‌ها به سرنیامده به آن‌ها فرصت داده می‌شود، دیگر این‌که به جهت مقابله با توحید هلاک می‌شوند و

13 - مبانی این بحث را در کتاب «از بر هان تا عرفان» قسمت «برهان صدیقین» از همین مؤلف دنبال کنید.

هیچ بـهـرـهـایـ اـزـ فـرـصـتـیـ کـهـ درـ اـخـتـیـارـ آـنـهـاـ قـرـارـ دـادـهـ شـدـ نـمـيـبـرـنـدـ. درـ سورـهـ یـ هـوـدـ♦ـ بـهـ صـورـتـیـ مشـخـصـتـرـ خـصـوصـیـاتـ جـرـیـانـ هـایـیـ کـهـ مـقـاـبـلـ اـنـبـیـاءـ اـیـسـتـادـنـدـ رـاـ بـیـانـ مـیـکـنـدـ، مـیـبـیـنـیدـ کـهـ زـنـدـگـیـ آـنـ جـرـیـانـهـاـ جـزـ نـظـرـ بـهـ دـنـیـاـ وـ شـهـوـتـ وـ عـالـمـ مـادـهـ چـیـزـ دـیـگـرـ نـیـسـتـ. آـنـهـاـ بـهـ حـضـرـتـ نـوـحـ♦ـ مـیـگـوـینـدـ: «مـا نـَرـَاكـ إـلـاـ بـشـرـرـاـ مـُثـلـذـاـ»^{۱۴} ما تو رـاـ مـثـلـ خـودـ مـاـنـ یـکـ بـشـرـ مـیـدـانـیـمـ وـ بـهـ تـعـالـیـ روـحـیـ توـ بـهـ عـنـوـانـ پـیـامـبـرـ مـعـتـقـدـ نـیـسـتـیـمـ. حـرـفـهـایـشـانـ شـدـیدـاـ حـسـیـ وـ صـورـیـ وـ مـنـقـطـعـ اـزـ آـسـمـانـ مـعـنـوـیـتـ اـسـتـ، درـ حـالـیـ کـهـ حـرـفـ پـیـامـبـرـانـ نـظـرـ بـهـ وـحدـتـ حـقـیـ اـسـتـ کـهـ درـ عـالـمـ جـارـیـ اـسـتـ وـ نـظـرـ بـهـ عـبـودـیـتـ وـ بـنـدـگـیـ اـفـرـادـ دـارـدـ وـ توـ صـیـهـ مـیـکـنـدـ: «أـنـ لـاـ تـَعـبـدـوـاـ إـلـاـ اللـهـ»^{۱۵} جـزـ خـداـ رـاـ عـبـادـتـ نـکـنـیدـ.

تمدن غربی با توجه به خصوصیاتی که دارد از جمله مصاديق همان تمدن هایی است که در طول تاریخ به انتهای هلاکتبار خود رسیدند و بیشتر به کثرت و عالم محسوس نظر دارد و از عالم وحدت و ارتباط با آسمان معنویت نظر خود را برگردانده است.

می توان گفت: هر امتی «دوره‌ی» خود را باید طی کند حال یا خوب طی می‌کند یا بد، هر مرحله از مراحل این دوره شاخصه‌های خاصی دارد. مثل حوادثی که

14 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 27

15 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 26

در جهان امروز با آن روبه‌روئیم که به جهت شیطانی‌بودن روحیه‌ی دوران مدرنیته و اینکه شتابزدگی و عجله یکی از خصوصیات شیطان است، فرهنگ غربی با سرعتی که در زمان های گذشته سراغ نداریم به سوی پایان دوره‌ی خود نزدیک می‌شود. در روایت داریم «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّأْنِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛¹⁶ عجله و شتاب از آن شیطان است و تائی و وقار از خدای عز و جل و از آن طرف اگر به مقایسه‌ی خصوصیات فکری انسان‌های عجول و انسان‌های حکیم بپردازیم می‌بینیم انسان‌های عجول در عین شتابزدگی، سطحی و بی‌محتوی هستند ولی انسان‌های حکیم در عین برخورداری از تائی و وقار، دارای فکری عمدیق و پرمحتوایند. هر کدام با انتخاب‌ها و اراده‌های خود چنین روحیه‌هایی را در خود پدید آورده‌اند، هر دو شخصیت - اعم از آن‌هایی که عجولاند و آن‌هایی که دارای تائی و وقارند - در زمانی اجلشان می‌رسد اما با دو نوع شخصیت و با دو نوع سرنوشت، یکی با مردن، همه چیزش را باخته و به یک معنی هلاک شده و دیگری با مردن، به شرایط برتری دستیافته و نه تنها هلاک نشده بلکه زنده‌تر گشته است. می‌توان گفت روحیه‌ی شتابزدگی که در تمدن جدید حاکم است علت سطحی‌کردن تفکر در این تمدن شده و همین امر موجب سیر سقوطی و نزولی آن گشته و به

جای آنکه با سرآمدی سعادتمندانه رو به رو شود، زندگی انسان‌ها در این تمدن منجر به هلاکت می‌گردد.

در رابطه با علامتِ رفتار یک دین و آمدن دین دیگر نیز در متون ادیان گذشته علاماتی را به پیروانشان خبر داده‌اند. به عنوان مثال در تاریخ داریم که سلمان از شام به سوی مکه حرکت کرد تا پیامبر[ؐ] را بیابد، چون علماً مسیحی به او گفته بودند زمان، زمان ظهور پیامبر آخرالزمان است. وجود متونی که سلمان را راهنده‌ای کرده نشانه‌ی دوره‌ای بودن تاریخ است و نشانه‌ی آن است که دوره‌ی شروع و ظهور اسلام از قبل معلوم بوده است. سلمان اول یک زردهشتی است ولی دل پاکی دارد و دین زردهشت به جهت تحریفاتی که داشت و به جهت آنکه دوره‌ی آن گذشته، نمی‌تواند او را قانع کند، می‌خواهد مسیحی شود به او اجازه نمیدهدند، چون قانون دین زردهشت آن زمان این بوده که اول باید آموزه‌های زردهشت را خوب بشناسی سپس تصمیم بگیری، او نیز چنین می‌کند و وقتی بالآخره دین زردهشت او را قانع نمی‌کند، پس از مطالعه‌ی کامل آن دین به او اجازه میدهدند که مسیحی شود. به شام یعنی سوریه‌ی فعلی که محل تمدن مسیحیت بوده می‌رود و در باره‌ی مسیحیت تحقیق و تفکر می‌کند و باز قانع نمی‌شود. استاد مسیحیاش به او می‌گوید من برای تو دیگر حرفی ندارم، به تعبیر ما به او می‌گوید: تو به

دنبال چیزی عالی تر از آن چیزی که در مسیحیت مطرح است، هستی، تو باید به دنبال پیامبری بروی که لباسی از پشم شتر می‌پوشد و در فلان منطقه ظهور می‌کند و شواهد نشان میدهد که باید وقت ظهورش را سیده باشد. سلمان راه می‌افتد و بالاخره پس از طی مشکلاتی پیامبر^{۱۷} را می‌باید و ایمان می‌آورد. در اینجا از این مطلب می‌خواهم نتیجه بگیرم که انتهای دوره‌ی یهودیت و مسیحیت در متن خود آن‌ها مطرح بوده و شروع دوره‌ی اسلام نیز در آن‌ها پیش‌بینی شده است. گفتگوی بین شاهزاده‌ی ونیزی با آن کشیش را در کتاب سیره‌ی پیامبر^{۱۸} از دکتر طه حسین نگاه کنید، محاوره‌ی بین دو انسانی است که در غروب تمدن مسیحیت قرار گرفته‌اند در حالی‌که شک همه‌ی وجود مردم را فرا گرفته است. این شاهزاده توسط آن کشیش هر دو به سوی عربستان می‌آیند و قبل از این‌که پیامبر^{۱۹} را ملاقات کنند به دست طایفه‌ی لخمیان^{۲۰} کشته می‌شوند، بعد پیامبر^{۱۸}

17 - علت سکونت یهودیان در مدینه را نیز چنین نوشه‌اند که چون در متون خود خوانده بودند آخرین پیامبر در این محل، نظام الهی خود را بر پا می‌کند، به آن محل آمدند تا از اولین کسانی باشند که به او ایمان می‌آورند، ولی چون حسادت بر آن‌ها غلبه کرد اکثرًا موفق به آنچه می‌خواستند نشدند.

18 - طایفه‌ی لخمیان از قرن سوم تا قرن هفتم می‌لادی در جزیره‌العرب بر حیره حکومت می‌کردند. با تسلط مسلمانان بر حیره و ساخته شدن شهر کوفه در سال هفدهم هجری از اهمیت و شکوه گذشته حیره

بنا به روایات خبر می‌دهند که من آن‌ها را در بهشت و در لباس حریر می‌بینم. باز این مطلب اشاره‌ای است به این که ادیان قبلی نیز سرآمد و اجلی داشته‌اند. البته معلوم است که دین قبلی از بین نمی‌رود بلکه زمینه می‌شود برای ظهرور دین کاملتر و لذا متدينین به دین قبلی زحمات‌شان پوچ نمی‌گردد بلکه ادامه‌ی خود را در دین کاملتری دنبال می‌کنند که در آینده بیشتر به آن می‌پردازیم.

حیات تشریعی ملت‌ها

حال به بررسی آیاتی می‌پردازیم که درباره‌ی حیات تشریعی یک ملت سخن گفته است. حیات تشریعی یعنی حیاتی که در گرو اختیار انسان‌ها تنگی و وسعت می‌یابد و در رابطه با عدل و معنویت صعود می‌کند و در رابطه با ظلم و ماده‌پرستی سقوط مینماید. در اینجا بحث در بقاء یا نابودی تمدن‌ها نیست بلکه بحث در رابطه با تنگی و یا وسعت یک تمدن است. هر چند از قبل روش شده هیچ تمدنی نمی‌تواند دوره‌ی حیات تکوینی خود را تغییر دهد. چون حیات تکوینی و اجل مسماًی هر ملت و تمدنی چه در عدل و معنویت باشد و چه در ظلم و کفر، تغییرناپذیر است و هرگاه سرآمد آن رسید از صحنه بیرون می‌رود.

قرآن در رابطه با نقش پیامبران در به ظهور رساندن ذات جو امع می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخْذَنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضُّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَرَّعُونَ، ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةِ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ أَبَاءَنَا الضُّرُاءُ وَالسُّرَاءُ فَلَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْيَى آمَدُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلِكُنْ كَيْبُوا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»¹⁹ ما هیج پیامبری را در قوم و قریه ای نفرستادیم مگر این که آن قوم را به سختی انداختیم، شاید که اهل تضرع شوند. چون به جهت نبودن پیامبر در آن قوم، آن ها حسی مسلک شده بودند، خداوند پیامبر را می فرستد تا در عین سیر به سوی أجل و سرآمدشان، یا نجات پیدا کنند و به کمالی که می طلبیدند دست یابند و یا به هلاکتی که می طلبیدند برسند. و عموماً اکثر اقوام در رو یارویی با پیامبران راه تکذیب را پیشه کردند و هلاک شدند، به جز قوم یونس.²⁰ زیرا در رو یاروئی با دعوت اندیشه به توحید، نتوانسته اند از کثرتها به سوی حضرت احمد روی بگردانند و بدین جهت نابود شدند، حال آن نابودی یا با باد یا آب یا صاعقه یا هرچیز دیگر صورت می گرفت.

19 - سوره‌ی اعراف، آیات 94 و 95.

20 - به آیه‌ی 98 سوره‌ی یونس رجوع شود.

علامه طباطبائی^{رحمۃ اللہ علیہ} علت این که همراه ارسال رُسل سختی‌هایی را خداوند برای آن امت می‌فرستد، این میدانند که آن ملت اسیر دنیا شده بودند و لذا با ید سختی بکشند تا از عادت فکر و فرهنگ قبلی رها شوند و با تمدن جدیدی که پیامبر آورده هماهنگ گردند و لذا در مقابل سختی‌های پیش‌آمده شایسته بود به درگاه خداوند بنالند تا آسمانی شوند. به همین جهت فرمود: «أَعْلَهُمْ يَضْرَّعُونَ»؛ شاید بنالند و شاید روح تضرع و تو جه به عالم غیب در آن‌ها احیاء شود. بعد می‌فرماید: «ثُمَّ بَذَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْخَسِنَةِ»؛ سپس آن سختی را به آسایش تبدیل کردیم، «حَتَّىٰ عَفَوْاً»؛ تا آن حد که آن سختی را فراموش می‌کردند. در اینجاست که آن ملت به تحلیلی غلط می‌افتدند و نمی‌فهمند این یک سنت غیبی بود برای بیدارشدن آن‌ها و جد اگشتندان از آن تمدن حسی مادی و بنا نبود تا آخر در آن سختی باشند. در نتیجه‌ی آن تحلیل غلط گفتند قرار دنیا چنین است که بعد از هر سختی آسانی بیاید و به پدران ما هم چنین حادثه‌هایی وارد شد. خداوند می‌فرماید در نتیجه‌ی این بینش، آن‌ها را چنان گرفتیم که اصلاً نفهمیدند چرا چنین گرفته شدند و از کجا گرفته شدند و نتوانستند بحرا نی را که پیش آمده درست تحلیل و بررسی کنند. در ادامه می‌فرماید: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَذُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ يَمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ»²¹ اگر آن قوم ایمان می آوردند
و تقوا پیشه می کردند ما برکات آسمان
و زمین را بر آن ها می گشادیم و سراسر
زندگی شان را برکت فرا می گرفت، ولکن
مقابل جناح حق و معنویت ایستادند و
به آن چه حسن آن ها درک می کرد اعتماد
کردند، خدا هم به جهت این که سیرتشان
سیره‌ی غفلت از ایمان به انبیاء بود
آن ها را گرفت.

علامه‌ی طباطبائی «رحمۃ اللہ علیہ» به مناسبت‌های
مختلف در تفسیر آیات قرآن، تاک ید
می‌کنند که برخورد نظام تکوین در ازاء
اعتقاد و اخلاق انسان‌ها، متفاوت است و
باید بدانیم نظام هستی نسبت به کفر و
ایمان انسان‌ها بی‌تفاوت نیست. مثال
باران را می‌زنند و می‌گویند این باران
در رابطه با عقیده‌ی شما دو نحوه نازل
می‌شود. یک وقت در فصل زمستان، اول
باران می‌بارد و قطرات آن در بین لایه‌ی
درختان که شته‌ها جایگیر شده‌اند نفوذ
می‌کند و بعد سرمای شدیدی همه جا را
فرا می‌گیرد و قطرات آب در بین لایه‌های
پوسته‌ی درختان یخ می‌زنند و درنتیجه
شته‌ها می‌میرند و در بهار آن سال
درختان پرمیوه‌اند و یک وقت عکس آن
اتفاق می‌افتد، یعنی اول سرمای شدید
می‌آید بعد باران می‌بارد این باران در
این حال قبل از نفوذ در لایه‌های زمین
- برای پوک کردن آن- و قبل از نفوذ در

لایه و پوسته‌ی درختان - برای کشتن شته‌ها -
یخ میزند و عمالاً فایده‌های جانبی
نخواهد داشت.

ارتباط تکوین با تشریع

آیات فوق خبر میدهند که موضع‌گیری
غلط ملت‌ها در عمل و عقیده، موجب
مقابلی نظام عالم با آن‌ها گشته است،
زیرا نظام انسانی و نظام جهان هستی
به هیچ‌وجه از همدیگر جدا نیستند بلکه
این دو به صورتی به هم پیوسته‌اند که
هریک از آن‌ها بر روی دیگری دائمًا اثر
می‌کنند و این تقابل و تأثیر متقابله
مستمرًا وجود دارد. اگر روحیه انسان
در هر مرحله از حیات خود از روحانیت
و معنویت به تدریج دور شود نسبت به
مبدأ اولیه که عین قیام و حیات و
وحدت است، سیر نزولی را طی می‌کند و
این سیر نزولی نوعی مادی‌شدن روزافزون
را سبب می‌شود و وقتی این مادی‌شدن به
درجه‌ی معینی که نهایت آن است برسد در
بشر آن عصر یک بینش مادی و یک گرایش
صرف به ماده ظهور کامل می‌کند و این
 نقطه‌ی هلاکت آن مرحله از زندگی آن
مردم است، هلاکتی که ریشه در انتخاب و
اختیار خود آن‌ها دارد، در عین حال آن
هلاکت با نظام تکوین و سرآمدن عمر یک
ملت به صورت تکوینی تطبیق دارد.
کثرت مساوی با عدم است و غرقشدن در
کثرت مساوی است با اضمحلال، حال چه
اضمحلال در شخصیت فردی و چه اضمحلال در

سرنو شت ملتی که به کثرت بگراید. و این است معنی ارتباطِ هلاکت تکوینی با هلاکت تشریعی و ارتباط بین نظام هستی با انتخاب انسان. یعنی آن‌جا که فرمود: اجل ملتی را نمی‌توان جلو و عقب انداخت، به سنت تکوینی سرآمد یک تمدن نظر دارد و آن‌جا که می‌فرماید: «إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُون»؛ نظر به جریان تشریعی هلاکت اقواام دارد که سرآمد تکوینی آن‌ها با هلاکت همراه بوده و نتوانسته‌اند از فرصتی که در اختیارشان بوده استفاده‌ی لازم را ببرند.

جایگاه تمدن غربی

از جمله نکاتی که باید توجه داشت این است که حیات دنیائی برای پروریدن است و نه برای بودن و ماندن و هر تمدنی که بخواهد حیات دنیا را برای بودن انتخاب کند ضد سنت جاری در هستی اراده کرده است و گرفتار هلاکت می‌شود. دیگر این که این جهان برای امتحان است و امتحان به معنای رفاه نیست. در راستای این دو نکته جایگاه تمدن جدید را می‌توان تحلیل کرد که این تمدن بر اساس ملک‌های قرآنی نه تنها به انتهایی حیات خود نزدیک شده، بلکه حیات آن به هلاکت منجر می‌شود و لذا است که باید از آن فاصله گرفت و با پایه‌ریزی تمدن اسلامی، بهترین جایگزینی را نسبت به تمدن غربی انجام داد. تمدن غربی

نمونه‌ای از تمدن‌هایی است که به جهت ظلمشان هلاک شدند و نتیجه‌ای برای ادامه‌ی حیات بعد از خود باقی نمی‌گذارند، مثل انسان مؤمن و انسان کافر که هر دو در یک زمان مرگ شان بالآخره می‌رسد ولی یک نوع بودن است که برای خود و دیگران مفید است و یک نوع بودن است بر عکس این نوع بودن. با دقت بر این امر است که باید متوجه جایگاه تاریخی تمدن غربی بـشـوـیـم تـا شـروع دیگری را برای خود رقم بـزنـیـم. سعی بفرمائید از زاویه‌ی نگاه تکوینی به جهان بنگرید تا جای اعمال اختیاری خود را در نظام هستی درست به دست آورید. برای روشن شدن این موضوع نیاز است تا به دو مطلب عنایت خاص شود. یکی موضوع کتاب هر امت و دیگر جایگاه دین در هستی.

معنی هلاکت

خداآند می‌فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ، مَا تَسْبِيقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»²² هلاک نکردیم قوم و گروهی را مگر این‌که برای آن‌ها کتاب معلومی بود و چون وقتی رسید آن‌ها را هلاک کردیم و اجل و سرآمد هر امتی نه جلو می‌افتد و نه عقب. از این آیه دو نکته به دست می‌آید: نکته‌ی اول این‌که؛ هر امتی کتاب معلومی دارد، چه آن امت خوب باشد و

چه بد و چون موضوع مورد بحث در این آیه مردمی هستند که در مقابل انبیاء ایستادند می‌فرماید تا فرست تاریخی آن‌ها به سر نیامد هلاکشان نکردیم ولی از این که می‌فرماید: هر امتی که تاب معلومی دارد غفلت نشود و حتی آن‌ها یی هم که مقابل انبیاء می‌ایستند و حتی هلاک می‌شوند، مطابق کتاب معلومی که برای آن‌ها تقدیرشده و طبق سرآمد خاصی که در کتاب آن امت برای آن‌ها رقم خورده، هلاک می‌شوند تا از طرف خدا ی غفور دارای رحمت، فرست کافی جهت بروز شخصیت خود داشته باشند، همان نکته که قرآن چنین می‌فرماید: «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَمَنْ يُؤَاخِذُهُمْ يَمْا كَسَبُوا لَعْجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِنْ ذُنُبِهِ مَوْئِلًا»²³ و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است اگر به [جرائم] آن‌چه مرتکب شده‌اند آنها را می‌گرفت قطعاً در عذاب آنان تعجیل می‌نمود [ولی چنین نمی‌کند] بلکه برای آنها موعدی است که هرگز از برابر آن راه گریزی نمی‌یابند.

نکته‌ی دوم جهت تحلیل نظام هستی از زاویه‌ی نگاه تکوینی، این است که متوجه باشیم دین، یک حقیقت پایدار است تا امتهای بتوانند خود را از هلاکت برها نند، ولی تمدن‌ها حقیقت پایدار نیستند و تمام شدنی‌اند، چه مؤمن باشند و چه کافر، همه‌ی آن‌ها اجل

مسمائی دارند که بعد از آن باید بروند و امتنی دیگر جای آن‌ها را بگیرد مثلاً خداوند بنا دارد دولت قاجار صد سال بماند چه خوبی کند چه بدی. «گناه کاری» اولاً: بد استفاده کردن از فرصت است. ثانیاً: موجب می‌شود تلاش‌های آن‌ها حاصلی در بر نداشته باشد و انرژی‌هایی که جهت ایجاد آن تمدن صرف کردند برای آن‌ها ثمر نداده، ولی این طور نیست که تلاش آن‌ها اجل آن دولت یا سلسله را جلو یا عقب بیندازد، زیرا می‌فرماید «مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» اجل آن امت عقب و جلو نمی‌افتد ولی دین به عنوان یک حقیقت همیشه می‌ماند و نتیجه‌ی دینداری برای دینداران نیز می‌ماند، در حالی‌که امتهای با تمام شدن اجلاشان می‌رونند. عرض کردم این خیلی شبیه اجل انسان‌ها است به طوری که هم امام حسین◆ طبق اجلاشان شهید شدند، هم عمر سعد طبق اجلاش مرد، ولی عمر سعد به جهت ظلمش هلاک شد و رفتش همراه با پوچی بود ولی امام حسین◆ خود را به دین اسلام گره زدند و تا قیام قیامت با باقی‌ماندن اسلام برای آن حضرت برکت به همراه دارد. آیه‌ی مورد بحث با طرح «کتاب معلوم» برای هر امت، می‌فرماید هلاکت آن قوم ریشه در تکوین دارد و از قبل مشخص بوده که این ملت چه موقعی نابود می‌شوند ولی کاری کردند که هلاک شدند و حاصل کارشان پوچ شد.

دقت در موضوع فوق امذیت عجیبی به ما میدهد و آن اینکه هر واقعه‌ای آن وقتی که باید واقع بشود واقع می‌شود و هر حرکتی به آن نقطه‌ی انتهائی که باید بر سد میرسد، شما در تغییر نقطه‌ی انتهایی هیچ نقشی ندارید اما در گفیت‌دادن به کل مسیر و نقطه‌ی پایانی نقش دارید.²⁴

راز ماندگاری دین

در راستای آنکه دین می‌ماند و هر کس به اندازه‌ای که خود را به دین گره زده است می‌ماند، امام بُراق◆ می‌فرمایند: «لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكُ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ - عَزْ وَ جَلْ - وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»²⁵ بعد از حاکمیت ما، حاکمیت دیگری که باید و حاکمیت ما را ساقط کند نخواهد بود، چرا که خداوند فرمود: عاقبت کار از آن متقین است. دین اسلام یک حقیقت پایدار است و لی قاجار و پهلوی حکومت‌هایی هستند با فرصت‌هایی که در اختیار آن‌ها قرار داده شده و همه‌ی این‌ها به عنوان حکومت رفتندی بودند، جمهوری اسلامی به عنوان صورت اسلام در زمان غیبت امام زمان ملا مقدمه‌ای برای تحقق حکومت پایدار امامان معصوم است. حکومت قاجار به عنوان یک حکومت می‌تواند است دیگر ندار

24 - تفسیر آیه‌ی 22 سوره مبارکه حیدر در موضوع فوق روشنگری‌های قابل توجهی دارد.

25 - الکافی، ج 1، ص 471.

بماند ولی در هر حال رفتني بود و لذا
اسلام ماند و قا جار رفت. اگر قا جار
ديندار هم بود به عنوان يك حکومت باز
مي رفت منتها کيفيت رفتن شان تغيير يبر
مي کرد بدون آن که اجلشان تغيير کند.
براي تصور صحيح از اين موضوع، حيات و
مرگ از سان‌ها را در نظر بگير يد که
خوب بودن و بدبوذشان روی هم رفته در
اجل مسمای آن‌ها نقشي ندارد حتی اگر
آن انسان پيامبر خدا^{آخ} باشد خوب‌بودن
او موجب ماندن او بر زمين نمي‌شود.
اگر تمدن‌ها و حکومت‌ها را از زاويه ي
 فوق نگاه کردیم وظيفه ي خود را نسبت
به روند آن‌ها درست تشخيص مي‌دهيم.
همان‌طور که اگر آن‌ها نيز متوجه
موقعیت تاریخي خود بودند سعی مي‌کردند
کيفيت ماندن خود را رشد دهند، نه اين
که بخواهند بودن خود را جاودانه
كنند. در همين راستا حضرت صادق◆ به
عبدالله بن حسن فرمودند برای «محمد نفس
زکیه» به عنوان مهدی بیعت مگیر و
حضرت خبر دادند که بنی عباس حاکم
مي‌شوند و متذکر دوره ي حاکمیت بنی عباس
شند و اشاره کردند به ابوالعباس
سفاچ و گفتند اين و برادران و
فرزندانش به خلافت مير سند.²⁶ هر چند
بنی عباس مي‌توانستند با کيفيت اسلامي
دوره خود را به انتها بر سانند و لي
این کار را نکردند.

آری دینداران می‌روند ولی دین
نمی‌رود و هرکس از طریق دین می‌تواند
بودن خود را به کیفیت مطلوب برساند و
برود. در این راستا فرصت امتحان برای
هر قوم و ملتی محدود است ولی کیفیت
امتحان دادن در این فرصت محدود،
نامحدود است و می‌تواند خود را به
عالی‌ترین درجات ممکن برسانند.

علت ماندن ظالمان

ممکن است سؤال شود چرا خداوند
انسانهای ظالم را از صفحه‌ی زمین
نمی‌زداید و چرا ظالمان امکان تحرک و
فعالیّت دارند؟ در جواب باید متوجه
بود که براساس آیات مطرح شده، قصه‌ی
نابودی امتهای ظالم و تمدن‌های فاسد
در کتاب معلومی مشخص شده است که چه
موقعی در ظلم خود اوج می‌گیرند و چه
موقعی افول می‌کنند و مدت بقاء آن‌ها
ثابت است و نه جلو می‌افتد و نه عقب و
بر همین اساس نباید تصور کرد علت
ادامه‌ی حیات تمدن‌ها یا دولت‌های ظالم
زنگی خودشان است. همان‌طور که
انسان‌ها متولد می‌شوند و می‌میرند یک
تمدن و یک سلسه‌ی حکومتی هم دور خاص و
منحنی خاصی دارد. و بر همین اساس
خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَهْلَكَنَا مِنْ
قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»²⁷ و ما هیچ
جمعي را هلاک نکردیم مگر آن که برای
آن‌ها کتاب معلوم و فرصت مشخصی بود و

چون آن فرصت به سر آمد آن‌ها را هلاک کردیم. معنی کلمه‌ی قَرْیه با آنچه ما در فارسی به کار می‌بریم فرق می‌کند، با دقت در آیات قرآن بهتر است «قریه» را به معنی تمدن معنی کنیم. در آیه‌ی فوق می‌گوید: هلا کت تمدن‌ها در کتاب معلومی مشخص شده و اجل آن‌ها نه جلو می‌افتد و نه عقب. انسان‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در فرصتی که در اختیار دارند امتحان می‌دهند که یا در بستر احکام الهی و دین خدا آن فرصت را به انتها برسانند و یا در بستر پشتکردن به دین پروردگار و به همین جهت است که عرض می‌شود اسلام تغییر نمی‌کند ولی این ملت‌ها هستند که اسلام را می‌پذیرند و طبق آن عمل می‌کنند و یا به آن پشت می‌کنند. هر ملتی در هر فرصتی باشد امتحان بدهد، مانند آن‌ها منحنی خاصی دارد که از جایی شروع می‌شود و به اوج خود میرسد و سپس سیر نزولی آن شروع می‌شود.

از میان رفتن تمدن‌ها و سلسله‌ها حتی است، چه تمدن فراعنه باشد و چه تمدن یونان و روم و چه سلسله‌ی اموی و یا بنی‌عباس، به همین جهت هم از صدر اسلام همه به عنوان تمدن آمدند و رفتند، چه حق بودند چه باطل. زیرا همچنان‌که عرض شد قرآن می‌فرماید: «**تِلْكَ الْأَيَّامِ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَذُوا وَلَيَتَخَذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءُ وَاللَّهُ لَا**

يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛²⁸ این روزگار را بین مردم می‌گردانیم تا شخصیت مؤمنین روشن شود سپس در ادامه می‌فرماید: «وَلِيُّمَحْمَّدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛²⁹ تا مؤمنین در ایمان خود خالص گردند و از فرست به دست آمده نهایت استفاده را ببرند و کافران تباہ گردند و نتیجه‌ی فرست داده شده به آن‌ها چیزی جز هلاکت و بی‌ثمری برایشان نباشد.

اگر انسان‌ها در فرست داده شده به یک تمدن، خوب امتحان بدنهند حیاتشان ضایع نمی‌شود. باز عنایت فرمایید؛ این‌که تأکید می‌فرماید: امته‌ها و تمدن‌ها کتاب معلومی دارند که جلو و عقب نمی‌افتد به جهت آن است که ما فکر نکنیم علت ماندن یک سلسله و یا یک تمدن مربوط به خودشان است و چون تا حال مانده‌اند ممکن است با ادامه‌ی برنامه‌ریزی، برای همیشه بمانند. اگر حوصله داشته باشیم می‌یابیم که هر تمدنی وقتی بنا است نابود شود نابود می‌شود حال یا گورباقف می‌آید و از روش مارکسیسم لینینیسم اظهار پشیمانی می‌کند و یکباره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متلاشی می‌شود و یا حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه» می‌آیند و ملت را در راستای نابودی سلسله‌ی پهلوی راهنمایی می‌کنند و افتخار اجرای حکم خداوند برای حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالیٰ علیه» و آن مردم

28 - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 140.

29 - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 141.

می‌ماند. سرنوشت حکومت سوسیالیستی شوروی مشخص است و همین که منحنی فرصت آن رو به افول گذارد نابودی آن شروع می‌شود. این‌که در مسیر افول آن فرهنگ افراد چگونه امتحان می‌دهند بحث دیگری است. آنچه مهم است این‌که حوصله‌ی ما از ماندن تمدن‌ها و سلسله‌های ظالمان سرنرود و گرنجه در امتحان مردود می‌شویم. زیرا هر تمدن و فرهنگ و سلسله‌ای اجلی دارد، حتی اگر با اسلحه‌های لیزری جنگ ستارگان راه بیندازد، آن وقتی که منحنی فرصت آن رو به زوال گذارد دیگر نمی‌توان آن افول را به عقب انداخت. این‌ها اگر به گناه آلوده شدند در فرصت داده شده، آن چیزی را که می‌خواستند، به دست نمی‌آورند ولی اگر به گناه آلوه نمی‌شدند و در بستر شریعت الهی عمل می‌کردند به اهدافی که در زندگی دینی دن بال می‌کردند دست می‌یافتند و در ابديت خود زندگي کاملی داشتند.

وقتي نگاه ما به علت ماندن دولتهاي ظالم درست شد و در حال حاضر در تحليل تمدن غربي به خطاب نيفتاديم دیگر برق اسلحه‌ها و برنامه‌های دقیق و پیچیده‌ی آن فرهنگ، ما را مرعوب نمی‌کند و به راحتی آثار افول آن تمدن را می‌یابیم و مواطن هستیم سرنوشت خود را به آن تمدن گره نزیم تا با هلاکت آن تمدن، زندگی ما نیز گرفتار بی‌ثمری نگردد. پس در مدتی که فرصت داریم باید حوصله‌مان سرنرود و وظیفه‌مان را نسبت

به آن تمدن فراموش نکنیم و از وعده‌ی الهی در هلاکت آن مایوس نگردیم. بلکه با مقابله با آن سعی کنیم سنت خدا به دست ما اجرا شود تا افتخار هماهنگی با اراده‌ی الهی برای ما بماند. بسیاری از آدم‌هایی که در شرایط جلوه‌ی ستم از صحنه‌ی زندگی دینی خارج می‌شوند متوجه‌ی دور صعود و افول تمدن‌ها نیستند. و از این نکته غفلت می‌کنند که صعود و افول تمدن‌ها و سلسه‌ها برای همه‌ی انسان‌ها یک امتحان است تا بتوانند جایگاه خود را درست تعیین کنند، آن طور که حضرت امام خمینی^(رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) و نیروهای انقلابی با برخورد با نظام شاهنشاهی جایگاه خود را درست تعیین کردند و از آلودگی‌های نظام شاهنشاهی فاصله گرفتند.

هر اندازه از قلب اسلامی بیدشتر و بیدشتر به اسلام ناب متصل گردد شرایط مفید ماندن مردم را بهتر محفوظ می‌دارد و هرچه به ایرانیت و فردیت و عدم احساس مسئولیت اجتماعی، نزدیکتر شود بیدشتر شرایط مفیدماندن را از دست می‌دهد و گرنه دوره‌ی انقلاب اسلامی به عنوان دوره‌ی گذار از حاکمیت فقیهی که احکام امامان معصوم را در جامعه اجرا می‌کند به حاکمیت امام معصوم، تمام می‌شود و در آن شرایط است که اسلام به عنوان ما ندینی‌ترین فکر و فرهنگ به صحنه می‌آید و مردم بر اساس آن اسلام تمدنی را بر پا می‌کنند که فرصت زندگی زمینی کیفیت لازم را به دست می‌آورد و

بشریت به کلی از هلاکت در روز مرگی‌ها رها می‌شود، همچنان که یاران انقلاب اسلامی با توجه به آن دوره تلاش‌های خود را جهت می‌دهند و با وفاداری به آن، کیفیت لازم را به حیات وقت و مهلت زندگی دنیایی خود میدهند. زیرا حاکمیت اسلام در اجتماع مسلمین عامل به کیفیت رساندن زندگی مسلمانان خواهد بود، لذا باید تلاش کرد تا هدف حکومت اسلامی حاکمیت امام معصوم^{۳۰} باشد تا به سرنوشت تمدن‌هایی دچار نگردد که گرفتار افول خود شدند. توجه به هدف اصلی انقلاب اسلامی موجب شکوفایی هر روزی جامعه خواهد شد و انسان‌ها در آنچنان شرایطی احساس حضور در تاریخی را خواهند نمود که اوج کمال تاریخ است و اوج شکوفایی انسانیت و لذا امام صادق♦ می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِيَهْدَا الْأَمْرِ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ لَا بَلْ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ»^{۳۰} هرکس به انتظار ظهور امام زمان^{۳۰} بمیرد مانند کسی می‌باشد که در خیمه‌ی مخصوص حضرت قائم با آن حضرت باشد، نه بلکه چون کسی است که در خدمت رسول خدا^{۳۰} شمشیر زده باشد.

30 - شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 338.

جامعه و شخصیت خاص

یک تمدن شخصیت خاصی دارد با سرنوشت و کتابی معلوم و براساس همین شخصیت خاص است که صعود و سقوط آن معنی پیدا می‌کند. نمی‌توان گفت چون جامعه را مجموعه‌ی افراد تشکیل می‌دهند پس جامعه به خودی خود شخصیت خاصی ندارد بلکه جامعه همان مجموعه‌ی افراد است. زیرا همچنان که عنایت فرمودید خداوند برای هر قریه یا تمدنی کتاب معلومی تعیین فرموده و این نشان می‌دهد نظر به شخصیت خاصی نسبت به آن تمدن دارد. مجموعه‌ها گاهی شرایط پذیرش مددھایی را دارند که افراد به تزھایی دارای چنین شرایطی نیستند. همان‌طور که مجموعه‌ی سلول‌های بدن انسان وقتی کنار هم آمدند شرایط پذیرش نفس انسانی را از عالم غیب پیدا می‌کنند و گرنه هر کدام از سلول‌ها به تزھایی چنین شرایطی را ندارند که انسان باشند. مجموعه‌ی طبیعی طبیعت هم در حالت هماهنگی اعضاء، شرایط تجلی روح قدسی از عالم غیب را دارد و لذا اگر آن مجموعه را به هم زدیم ارتباط آن اعضاء را با حقیقت قدسی‌اش به هم زده‌ایم و درنتیجه صفای آن مجموعه یا اکوسیستم از دست می‌رود.³¹

با توجه به این‌که قرآن می‌فرماید هر جامعه «کتاب معلومی» دارد، می‌توان

31 - جهت تفصیل این نکته به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهمندی» از همین مولف رجوع فرمایید.

گفت: جامعه خاصیتی مساوی مجموعه‌ی افراد ندارد بلکه شخصیتی دارد با خاصیت خاص خود. همان‌طور که گوش در بدن بندۀ گوش است ولی در صورتی که بیرون از آن مجموعه باشد چنین شخصیتی ندارد، و یا بدن انسان در راستای مجموعه‌ی اعضاء خود خاصیت خاص خود را دارد و عملاً آن مجموعه است که معنی هر کدام از اجزاء را پدید می‌آورد. به عبارت دیگر هر کدام از اجزاء، شخصیت و حقیقت خود را از کل می‌گیرند ولی کل، همه‌ی حقیقت‌را از جمع جزء‌ها به دست نمی‌آورد، بلکه اجتماع اجزاء شرایطی را فراهم می‌کنند که روح خاصی به آن مجموعه دمیده شود که در شرایط جدا بودن اجزاء، آن روح در میان نیست. در همین راستا عرض می‌کنم هر تمدنی با خاصیت خاص خود مجموعه‌ای است که بر اساس همان خصوصیات خاص، یا از مدهای غیربی بهره‌مند می‌شود و یا از آن‌ها محروم می‌ماند.

سؤال می‌شود اگر دین ماندنی است چرا تمدن‌های دینی از بین می‌روند، آیا نباید بقای دین، بقای تمدن‌های دینی را تضمین کند؟ در جواب باید گفت: آری دین ماندنی است و همواره به سوی کمال خود پیش رفته تا به کاملترین شکل آن در دین اسلام ظاهر شده است، همچنان که سُنن هستی ثابت‌اند ولی سنت‌های ثابت الٰهی بر اساس شرایط خاص ظهور می‌کنند و چون آن شرایط تغییر کرد زمینه‌ی ظهور آن‌ها نیز تغییر مینماید و دیگر

در زمینه تغییر کرده ظهوری از آن سنت را نمی‌یابید. دین هم به همین معناکه سنت‌ها ماندنی است همواره می‌ماند، ملتی که دین را پذیرفت، زمینه ظهور دین را فراهم نموده است و از آنجایی که آن ملت کتاب معلومی دارد، می‌رود و دین در شرایط جدید ظهور می‌کند پس می‌توان گفت: امت‌ها مثل انسان‌ها مرگ دارند ولی دین از آن جهت که یک حقیقت بربین است مرگ ندارد، همان‌طور که نفس ناطقه‌ی انسان مرگ ندارد منتها در بدن خاصی ظهور می‌کند و انسان در فرصتی معین آن بدن را به کار می‌گیرد و پس از آن فرصت، نور نفس ناطقه از پنجره‌ی بدن رخت بر می‌بندند و در حیات برزخی به زندگی خود ادامه می‌دهد. تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از آن جهت که جنس عالم ماده‌اند و مربوط به انسان‌ها هستند شبیه حرکات ما در بدنمان می‌باشند، ظهور می‌کنند و به انتها می‌رسند.

آنچه تا به حال تحت عنوان تمدن اسلامی در دوره‌های امرویان و عباسیان ظهور کرد بهره‌ای از تمدن اسلامی به معنی واقعی در آن نبود، بهتر آن است که بگوئیم تمدن امرویان و عباسیان که از مسلمانان در آن استفاده شده بود؛ و لذا مثل هر تمدن بشری دیگر رفتنه بود و رفت. منتها همچنان که عرض کردم آن تمدنی که امام زمان علام پایه‌گذار آن خواهند بود تجلی سنت «والعاقبة لِلْمُنْتَقِين» است که بحث آن شد.

ما در شرایطی هستیم که اگر شرایط جامعه‌ی خود را مطابق احکام اسلام قرار دهیم در فرصت داده شده آن‌چه باشد برای ابديت خود به دست آوریم، به راحتی به دست خواهیم آورد و زحمات‌مان ضایع نمی‌شود و خودمان نیز نفله نمی‌شویم. یزید و امام حسین◆ هر دو فرصت داده شده را طی کردند ولی همیشه سنت امام معصوم◆ می‌ماند هرچند خود امام معصوم به عنوان شخص نمی‌ماند. دین الله‌ی تضمنی می‌کند که اگر تمدن جامعه‌ای دینی شد تلاش‌های افراد آن جامعه ضایع و بی‌نتیجه نگردد و اگر جامعه عین اسلام شد دیگر تا قیام قیامت می‌ماند.

راه به ثمرسازدن حیات

باز برگردید به آخر آیه‌ی مورد بحث که به ما می‌فرماید: «وَلَهُمَا كِتَابٌ مَّغْلُومٌ»؛ برای هر جامعه‌ای کتاب و سرنوشت مشخصی هست. پس انتظار زود نابود شدن تمدن‌های ظالم را نداشته باشید، آن‌چه حدیثی است هلاکت آن جو امعان است و این که نتیجه‌ای از فعالیت‌های خود نصیب شان نمی‌شود. پیام آیه به انسان‌ها آن است که سعی کنند در فرصت پیش‌آمده از آن‌چه بر کیفیت حیات آن‌ها می‌افزاید استفاده کنند و با دینداری در اردوگاه مقابله با ظلم عضو شوند و حیات خود را به ثمر برسانند. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ يُؤْخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَآبَةٍ وَلَكِنْ

يُؤْخِرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتُقْدِمُونَ»³² اگر
خداآوند مردم را به جهت ظلمشان می‌گرفت
و هلاک می‌نمود هیچ جنبنده‌ای روی زمین
ن‌می‌ماند ولکن گرفتن آن‌ها را تا
سرآمدی شخص و اجلی مسمی به تاخیر
می‌اندازد پس چون آن سرآمد به انتها
رسید دیگر نه ساعتی به عقب انداخته
می‌شود و نه جلو.

ظلم و ستم و اساساً کارهای غیر الهی
مردم بی‌جواب گذاشته نمی‌شود و آن‌ها را
تا حد هلاکت جلو می‌برد ولی از این‌که
می‌بینید هنوز زندگی اهل کفر ادامه
دارد نباید نتیجه گرفت پس نظام الهی
نسبت به اعمال ظالمانه بی‌تفاوت است و
یا این‌که کار آن‌ها صحیح است و گرنه
نابود می‌شند. همان‌طور که آیه
می‌فرماید با ید متوجه بود سنتی در
عالم هست که خداوند به ظالمان مدتی
مهلت می‌دهد و اگر به جهت ظلمشان آن‌ها
را در همان مرحله می‌گرفت هیچ
جنبدنده‌ای بر روی زمین نمی‌ماند و فرصت
برگشت و عبرت گرفتن منتفی بود. مهلت
خدا را باید درست تحلیل کنیم و
زوا�یای متفاوت فرصت داده شده را درست
 بشناسیم، با این نگاه است که قرآن به
انسان بـصیرت‌های خوبی می‌دهد. با ید
متوجه بود که اولاً: هرگز ظلم بی‌جواب
نمی‌ماند. ثانیاً: جواب آن پس از طی
مراحلی و فرصت‌هایی داده می‌شود، و لذا

نباید تصور کرد چون حاکمان ظالم هنوز نابود نشده‌اند پس ظلم آن‌ها بی‌جوab خواهد ماند و یا برای همیشه ادامه خواهد یافت. و از گردونه‌ی هلاکت رها شده‌اند. در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا»³³ و برای هلاکت آن‌ها موعدی قرار دادیم. و این آیه حقیقی ترین پنجره‌ای است که می‌توان جایگاه حاکمیت‌های ظالم را به درستی نگریست.

تحلیل ستمکاران این است که چون هنوز چیزی نشده است و عذابی نیامده است پس کار ما درست است، متوجه نیستند وقتی فرست آن‌ها تهمام شد و عذاب آمد دیگر هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند، به گفته مولوی:

عقاقلان خبود جا هلان آخر به سر
ز ابتدای کار تا نباشی تو
قرآن در مورد آن‌ها یکی که متوجه قیامت و تبعات اعمال باطل خود نیستند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ يَمَا نَسُوا يَوْمَ الحساب»³⁴ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش‌کردن روز حساب دارند! و لذا وقتی فرعون با عذاب الهی رو به رو شد و خود را در حال غرق شدن یافت، گفت: به خدای بگانه‌ای که بنی اسرائیل به آن ایمان آورددند،

33 - سوره‌ی کهف، آیه‌ی 59

34 - سوره‌ی ص، آیه‌ی 26

ایمان آوردم. خداوند در جواب فرمود: «آلَّا نَوَّقْدُ غَصِّيَّتْ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛³⁵ اکنون! در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباہکاران بودی. عمدۀ آن است که متوجه شویم بی خدایی و بی توجهی به قیامت کار را به نابودی می‌رساند. حال اگر سؤال شود پس چرا همین حالت نابود نمی‌شوند؟ در واقع آیه جواب این قسمت از سؤال را می‌دهد که این یک قاعده است و عذاب آن‌ها مدتی عقب می‌افتد تا آن امت به اجل مسمای خود برسد. پس ستمگران نمی‌توانند بگویند چون هنوز به مشکل نیفتاده ایم روشمان درست است و می‌توانیم همان روش را ادامه دهیم. ما باید ملاک موفقیت خود را حضور درست در قیامت ابدی خود قرار دهیم. اگر دائم کارها را منطبق با دین خدا و با اسوه قراردادن سیره‌ی امامان الله و در وسعت حضور در قیامت، ارزیابی کنیم آن وقت می‌توانیم آن‌ها را درست ارزیابی نموده و خداوند بصیرت لازم را در درست تشخیص دادن امور به ما لطف می‌کند. تحلیل غلطی که انسان‌ها را در موضوع‌گیری‌ها به انحراف می‌کشاند آن است که بقای فعلی تمدن‌ها و دولت‌ها را دلیل بر حقانیت آن‌ها بگیرند. بقای امروزی حاکمیت‌ها هر گز دلیل بر حق بودن هیچ جریانی نخواهد بود تا تصور کنیم چون امریکا هنوز پابرجا است پس حق است و نتیجه

بگیریم برای این‌که مشکلی برای ما پیش نیاید خود را به آن کشور وصل کنیم، این اوج بی‌ب صیرتی است، آن هایی به بصیرت قرآنی دست یافته‌اند که با توجه به روحیه‌ی استکباری آمریکا خط نابودی آن کشور را در پیشانی برنامه‌هایش ملاحظه کنند و همین حالا آن را بی‌قدرت و افسرده ببینند.

می‌فرمایید: «وَلَوْ يُؤَاخِذَ اللَّهُ التَّاسَعَ³⁶
بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَآبَةٍ...»؛
اگر خدا می‌خواست مردم را به جهت ظلم‌شان، بدون فرصت لازم بگیرد، هیچ جنبنده‌ای روی زمین نمی‌ماند، ولی خداوند به ظالمان فرصت می‌دهد تا یا بیدار شوند و شامل لطف او گردند و یا با ادامه‌ی ظلم شان به آن‌چه از جهت خباثت باشد بر سند، بر سند تا وقتی اجل‌شان سر رسید، حجت برای‌شان تمام شده باشد. فرهنگ غربی نه تنها امروز که از روزی که به هر گونه دینی پشت شد، گرفتار بازی شیطان گشت، به تعبیر قرآن: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَى أَذْبَارِهِمْ مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، الشَّيْطَانُ سَوْلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ»³⁷ آن‌هایی که بعد از روشن شدن هدایت ال‌هی، آن را رها کردند و به آن پشت نمودند، شیطان نفس آن‌ها را نسبت به فاصله گرفتن از دین خدا حریص کرد و زشتی عمل‌شان را در

36 - سوره‌ی نحل، آیات 60 و 61.

37 - سوره‌ی محمد، آیه‌ی 25.

نظرشان زیبا جلوه داد و آرزوهای دنیاگی آن‌ها را طولانی کرد تا از یاد آخرت بروند. و همین امر موجب انتخاب اهدافی می‌شود که آن‌ها را به هلاکت نزدیک می‌کند.

تاکید بـنده آن است فرصتی که به تمدن‌ها داده می‌شود تا انتخاب‌هایی که با یـد بـکـنـد رـا اـنـجـام دـهـنـد دـلـیـل بر حقانیت و پایداری آن‌ها به حساب نیاوریم. و از آن طرف فکر نکنیم مستکبران می‌توانند پـا یـه هـای اـنـدـیـشـهـی توحیدی رـا بـلـرـزـانـنـد و یـا اـز آـن طـرـف گـمـانـ کـنـیـم حرـکـتـهـای تـوـحـیدـی بـرـای اـدـامـهـی خـود نـبـایـد بـا جـرـیـانـهـای اـسـتـکـبـارـی مـقـابـلـهـ کـنـنـد. خـداـونـد مـیـفرـمـاـید: هـر پـیـامـبـرـی بـدـون اـسـتـثـنـاء دـشـمنـی اـز جـنـس شـیـاطـینـ جـنـ و اـنـس دـاشـته اـسـت «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُواً شَيَاطِينَ الْإِنْسَ وَالْجِنِّ يُّوحِي بِغَضْبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ رُّخْرُقَ الْقَوْلِ غُرُورًا...»³⁸ یـعنـی اـی پـیـامـبـرـ! هـمانـطـورـ کـه بـرـای تو دـشـمنـانـی اـز شـیـطـانـهـای اـنـسـی و جـنـی قـرـار دـادـیـم کـه پـنـهـانـی بـرـای تو نقـشـهـ مـیـکـشـند و بـا سـخـنـانـی فـرـیـبـنـدـه مرـدم رـا بـه اـشـتـبـاه مـیـانـدـازـنـد، بـرـای تـهـام اـنـبـیـاء گـذـشـته چـنـین دـشـمنـانـی قـرـار دـادـیـم تـا نـه تـنـها فـرـصـت اـمـتـحـانـ رـا بـرـای هـر دـو جـبـهـ فـرـاـهمـ نـهـائـیـمـ، در بـسـترـ چـنـین دـشـمنـیـهـا مـاـهـیـت دـشـمنـانـ دـینـ مـعـلـومـ و زـیـبـائـیـهـای دـینـ بـه درـخـشـشـ درـ آـیـدـ. و دـشـمنـیـ آـنـ هـا

هیچ گونه لرزشی در پایه های اندیشه توحیدی ایجاد نمی کنند.

تحلیل‌های شیطانی

همه‌ی این سخنان برای آن است که تحلیل ما در مورد ادامه‌ی حیات تمدن‌های ظالم تحلیلی قرآنی شود و گرنه شیطان تحلیلی وارونه در ذهن ما القاء می‌کند و ما هم مناسب طمع دشمن عمل می‌کنیم. قضایی الهی چنین اقتضا می‌کند که همواره مظاهر ظلم باشد و ما در رابطه با جایگاه این مظاهر تحلیلی از صاحب هستی یعنی آن طور که قرآن می‌گوید داشته باشیم، چون این بساط را خود او راه انداخته است و خودش به ما می‌گوید چرا جهان را چنین کردم و شما چگونه جریان‌ها را ارزیابی کنید. نظام عالم از دست خدا خارج نشده، خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكُنْ لِيَبْلُوْكُمْ فِي مَا آتَكُمْ فَإِسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ حَمِيعًا فَيُنَبَّئُنَّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»³⁹ اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد. پس به سوی نیکی ها بر یکدیگر سبقت جویی‌ید! بازگشت همه‌ی شما، به سوی خداست؛ سپس در آنچه در آن اختلاف

می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد. به قول مولوی:

گر نه گل از خار و هر دو اندر جنگ و
خار از گل چرا ازندۀ مساجرا
یا نه جنگ است این همچو جنگ خر فروشان
برای حکمت است صنعت است
یا نه این است و نه گنج باید جست این
آن خبرانی، است ویرانی، است
خدا به اعتباری عالم را در تضاد
اندیشه‌ها قرار داده تا ما گنج پیدا
کنیم، به تعبیر آیه‌ی فوق «فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ»⁴⁰ پس در چنین شرایطی به سوی
نیکی‌ها سبقت بگیرید. رفت و آمد
تمدن‌ها برای به کیفیت رساندن زندگی
زمینی است تا این که بستری فراهم شود
و حیات انسان‌ها اگر بخواهند به گنج
معنا و معنویت نایل شود.

ابتدا باید تصورمان را از دنیا
تصحیح کنیم تا بتوانیم در این دنیایی
به ظاهر ویران، به گنج معنا و معنویت
دست یابیم. دنیا یک لیوان شربت خالص
یا یک لیوان سرکه‌ی خالص نیست بلکه
سرکنگبین است، یعنی مخلوطی از سرکه و
شکر، این طور نیست که دنیا را طوری
ساخته‌اند که به کام ساکنان زمین
بگردد و هیچ ویرانی و سختی در آن
نباشد و آن طور هم ویران نیست که
ام کان به تعلیل سیدن در آن نباشد
قصه‌ی دنیا به تعبیر مولوی قصه‌ی
سرکنگبین است که ترکیبی از سرکه و
شکر است. می‌گوید:

قهربانی، لطف، کاین دو باشد رکن
همچون انگلستان هر سرکنگی‌
یعنی قهر خدا مثل سرکه و لطف خدا
مثل شکر، در سرکنگی‌جمع می‌شود. حالا
اگر سرکه‌ی دنیا زیاد شد خدا شکرش را
زیادتر می‌کند و اگر شکرش زیاد شد
سرکه‌اش را زیاد می‌کند تا جنبه‌ی
سرکنگی‌بنی آن حفظ شود.

چون که سرکه سرکنگی پس شکر را واجب
افزون، کنند افزون، نمود
وقتی حوادث را درست تحلیل کنیم
معنی شکست‌ها و پیروزی‌ها را درست
می‌یابیم و لذا هم معنی سختی مقابله
با استکبار را نفی نمی‌کنیم و هم
برکات مقابله با آن را فراموش
نمی‌هاییم، در این حالت است که نه
خودمان طعمه‌ی ظلم می‌شویم و نه فرصتی
را که در اختیار نظام استکباری قرار
داده‌اند برای آن یک امتیاز میدانیم.

هر اندازه رمز بودن نظام استکباری
را درست بشناسید نه تنها در حیات دینی
و انقلابی خود مأیوس و سست نمی‌شوید
 بلکه با شور و شوق تمام، حیات دینی و
انقلابی خود را ادامه میدهد. ظلم در
جهان همیشه هست ولی ما برای این‌که
جایگاه تاریخی ظلم زمان خود را درست
 بشناسیم باید بصیرت دینی داشته باشیم
و بدانیم اگر برنامه و یا تمدنی دینی
نیبود با تمام پوچی و بی‌ثمری و هلاکت
به انتهای میرسد. نگوئید غربی‌ها رفاه
و توسعه دارند، تکذیک و نظم دارند،
آسایش و راحتی دارند، برای ما رفاه و
توسعه می‌آورند. این‌ها ملاک خوب بودن

و کیفیتدار بودن یک زندگی نیست، در فضای فرهنگ مدرنیته همهی این‌ها که فرمودید بستر هلاکت آن فرهنگ را پدید آورده است ما باید مواطن باشیم جامعه‌ی خود را به آن‌ها گره نزنیم.

وقتی با یک عقیده‌ی قلبی مطمئن، متوجه شدیم ظالم ماندنی نیست و مهلت‌های داده شده به آن‌ها ما را از انتها‌ی بینتیجه‌ی آن زندگی غافل نکرد و فهمیدیم بنا است در فرستاده شده پنهانی‌های اهل ظلم و تمدن‌های ضد معنوی پیدا و آشکار شود. در هر قدم از تاریخ خود عبرتی به دست می‌آوریم و هر حرکتی از حاکمیت ظلم را نسبت به سرنوشتی که برای آن‌ها رقم خورده ارزیابی می‌کنیم. حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} در جریان مخالفت مصدق و طرفدارانش با آیت‌الله کاشانی که یک سگ را نزدیک مجلس عینک می‌زنند و اسمش را «آیت‌الله» می‌گذارند می‌فرمایند: «من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که سگی را عینک زده‌اند و به اسم «آیت‌الله» تزوی خیابان‌ها می‌گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می‌زد»⁴¹ این بصیرت به جهت نگاهی است که از قرآن گرفته‌اند و بر آن اساس حادثه‌ها را

ارز یابی می‌کند و می‌بینند به آن‌ها فرصت دادند تا این نوع صفات خود را که پنهان بود در شخصیتشان ظاهر کنند. همچنان که باید فرهنگ گروه طالبان به عنوان مسلمانان به ظاهر متدين در افغانستان ظاهر می‌شد تا در مقایسه با فرهنگ حضرت امام خمینی^(رضوان‌الله‌علیه) که اسلام تحت رهبری اهل‌البیت است، معلوم شود چه ضعف‌هایی دارد. باید به آن‌ها مهلت داده می‌شد تا این نقطه ضعف‌شان آشکار شود. اسلام منهای اهل‌البیت به نهایت خود که بر سر همین است که در طالبان دیده شد.

فرهنگ غربی که امروز در میدان است ظهور فرهنگ یونانی است یعنی فرهنگ عقلی بریده از دین، در این زمان باطن آن فرهنگ از طریق غرب ظاهر شده و باید فکر و فرهنگ یونانی، تاریخ را در نوردد تا به چنین شکلی خود را نشان دهد. ریشه‌ی ماندن آن فرهنگ را باید در این دانست که خداوند در بستر این فرصت‌ها حق را روشن می‌کند و از این جهت شایسته است که به همه‌ی فرهنگ‌ها این فرصت داده شود. با این دیدگاه هر چیزی در دنیا هست به نحوی حق است و می‌خواهد حقی را روشن کند. خداوند در رابطه با کسانی که با پیامبر ﷺ مخالفت می‌کنند، می‌فرماید: «أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِإِلَحْقَ وَأَجَلٍ مُّسَمٍّ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء

رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»⁴² آیا آن‌ها پیش خود فکر نمی‌کنند که خداوند خلق نکرد آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن‌هاست مگر به حق و برای فرصتی مشخص و اکثر مردم به لقاء پروردگار و به انتها رسیدن این فرصت، کافرند و همین فرصت وقت را مقصد می‌گیرند.

در آیه‌ی 61 سوره‌ی نحل پس از آن که فرمود اگر مردم به جهت ظلمی که می‌کنند گرفته می‌شدند هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نمی‌ماند، می‌فرماید: «وَلَكُنْ يُؤْخِرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ و لکن خداوند هلاکت آن‌ها را تا سرآمدی مشخص به تأخیر می‌اندازد. روی این نکته که عقاب و هلاکت ظالم تا مدتی به تأخیر می‌افتد باشد تحدیل داشته باشد و فریب شیطان را نخورید که به ما القاء کند حالا که آمریکا با تمام قدرتش مانده است برای این که شما نابود نشوید دست به دامان آمریکا بزنید. این یک بدبختی بزرگ است. در این فریب شیطانی، انسان، اولاً: نابودی آمریکا را نمی‌بیند، ثانیاً: نمی‌فهمد ظلم نابود شدنی است و لذا چنگ به دامن نابود شده می‌زند. چون سنت «يُؤْخِرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» را نفهمید.

بی‌ثمری سرنوشت‌ها

در مجموع؛ پیام آیاتی که مورد بحث قرار گرفت این است که ای آدم‌ها اگر

همین حالا تکلیف‌تان را با باطل روشن نگنید وقتی نابودی ستم آمد و بقای حق روشن شد دستان به جایی بند نیست، باید در فرصت اختلاط ظاهري حق و باطل که در آن حال به ظاهر مرز حق و باطل و نتایج کار کاملاً روشن نیست، موضع‌تان را با بصیرت دینی روشن کنید. سنت هلاکت آن فکر و فرهنگ که ظاهر شد سرنوشت‌ها را به سوی هلاکت تغییر می‌دهد، نه دست و پا ها را. نشانه‌ی هلاکت یک جامعه مردن نیست - مردن که برای انسان‌های خوب و بد در جای خودش مقدر شده است - هلاکت یک جامعه به بی‌ثمر شدن سرنوشت‌ها است. بصیران تاریخ کسانی هستند که برای ارزیابی حوادث به نهایت آن‌ها نظر دارند. همان‌طور که عرض شد هنر این است که در پرتو بصیرت قرآنی در متن حادثه‌ها و فرهنگ‌ها انتهای آن‌ها را ببینید نه این‌که وقتی کار به انتهای رسید تازه بیدار شوید که قضیه چه بوده است. باید تلاش کرد بصیرتی به دست آوریم که در ابتدای یک فکر و فرهنگ طوری جایگاه تاریخی آن دیده شود که بفهمیم در بستر سنن الهمی کار آن به کجا ختم می‌شود.

اسلام مظهر خدای «حَيٌّ لَا يَمُوت» است و نابودشدنی نیست و هر کس فکر و فرهنگ خود را با آن منطبق کرد گرفتار هلاکت و بی‌ثمری نمی‌شود. ممکن است در خبر‌ها بگویند امام خمینی^(رضوان‌الله‌علی‌آلی) را تبعید کردند و از کشوری که محل تولد و زندگی او بود بیرون نمودند، ولی به

من بگو در انتها چه کسی از کشور بیرون رفت و در تذهایی و غربت مرد؟ حضرت امام خمینی^{رضوانالله تعالیٰ علیہ} یا محمد رضا شاه و پدرش؟ نه تنها رضاخان به جزیره‌ی موریس در تذهایی کا مل مرد، بد که تبع‌یدی نظام هستی شد، رضاخان و محمد رضاخان که رابطه‌شان را با «حی لا یموت» قطع کردند، در نظام هستی به جهنم رسیدند. جهنم مأوای نابودی است شرایط «لا یموت فیها و لا یحیی»⁴³ است. وظیفه‌ی هر مسلمانی است که با الگوگیری از حضرت روح الله خمینی^{رضوانالله تعالیٰ علیہ} با شمشیر خدای «حی لا یموت» بر فرق فرهنگ کفر بکوبد تا سنت خدای «حی لا یموت» به دست او در هستی اجراء شود و یک نحوه یگانگی با نور الهی در جان او پدید آید. اگر خداوند می‌فرماید: «فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»؛⁴⁴ سران کفر را بکشید، می‌خواهد این سنت به دست شما انجام گیرد تا فانی در اراده‌ی الهی شوید و سنت ظهور «حی لا یموت» محقق گردد. لذا برا ساس همین سنت است که می‌گوید: «فَإِذَا جَاءَ أَجَدْهُمْ»؛ وقتی اجل ظالمان آمد، وقتی سنت نابودی‌شان به جهت ظلمشان ظاهر شد دیگر آن نابودی جلو و عقب نمی‌افتد. پس ما نه تدها باشد موظب با شیم سرنوشت خودمان را به سرنوشت آن‌ها گره نزنیم بلکه روحیه‌ی مقابله با آن‌ها را همواره در خود زنده نگه داریم.

43 - سوره‌ی اعلی، آیه‌ی 13.

44 - سوره‌ی توبه، آیه‌ی 12.

روحیه‌ی حضرت امام خمینی^(رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) را بنگرید که در آخرین روز‌های عمر خود چگونه سخن می‌گوید؛ می‌فرماید:

«ما برای احراق حقوق فقرا در جوامع بـشـرـی تـا آـخـرـین قـطـرـهـی خـون دـفـاع خـواـهـیم كـرـد. اـمـروـزـ جـهـانـ تـشـنـهـی فـرـهـنـگـ اـسـلـامـ نـابـ مـحـمـدـیـ ✕ـ است. و مـسـلـمـانـانـ درـ يـكـ تـشـکـیـلـاتـ بـزـرـگـ اـسـلـامـی روـنقـ وـ زـرـقـ وـ بـرـقـ کـاخـهـایـ سـفـیدـ و سـرـخـ رـاـ اـزـ بـینـ خـواـهـنـدـ بـرـد. اـمـروـزـ خـمـيـنـیـ آـغـوشـ وـ سـيـنـهـیـ خـويـشـ رـاـ بـرـاي تـيرـهـایـ بـلـاـ وـ حـوـادـثـ سـخـتـ وـ بـرـاـ بـرـ هـمـهـیـ توـپـهـاـ وـ موـشـكـهـایـ دـشـمنـانـ باـزـ کـرـدـهـ اـسـتـ وـ هـمـچـونـ هـمـهـیـ عـاشـقـانـ شـهـادـتـ، بـرـايـ درـكـ شـهـادـتـ رـوـزـ شـهـارـیـ مـیـکـنـد. جـنـگـ مـاـ جـنـگـ عـقـیدـهـ اـسـتـ، و جـغـرـافـیـاـ وـ مـرـزـ تـمـیـشـنـاـسـدـ. وـ مـاـ بـایـدـ درـ جـنـگـ اـعـتـقـادـیـمـانـ بـسـیـجـ بـزـرـگـ سـرـبـازـانـ اـسـلامـ رـاـ درـ جـهـانـ بـهـ رـاهـ اـنـداـزـیـمـ. إـنـ شـاءـ اللهـ مـلـتـ بـزـرـگـ اـیـرانـ بـاـ پـشـتـیـبـانـیـ مـادـیـ وـ مـعـنـوـیـ خـودـ اـزـ اـنـ قـلـابـ، سـخـتـیـهـایـ جـنـگـ رـاـ بـهـ شـیرـینـیـ شـکـسـتـ دـشـمنـانـ خـدـاـ درـ دـنـیـاـ جـبـرـانـ مـیـکـنـد. وـ چـهـ شـیرـینـیـ بـالـاتـرـ اـزـ اـینـکـهـ مـلـتـ بـزـرـگـ اـیـرانـ مـثـلـ يـكـ صـاعـقـهـ بـرـ سـرـ اـمـرـیـکـاـ فـرـودـ آـمـدـهـ اـسـتـ. چـهـ شـیرـینـیـ بـالـاتـرـ اـزـ اـینـکـهـ مـلـتـ اـیـرانـ سـقـوطـ اـرـکـانـ وـ کـنـگـرـهـهـایـ نـظـامـ سـتـمـشـاـهـیـ رـاـ نـظـارـهـ کـرـدـهـ اـسـتـ وـ شـیـشـهـیـ حـیـاتـ اـمـرـیـکـاـ رـاـ درـ اـینـ کـشـورـ شـکـسـتـهـ اـسـتـ. وـ چـهـ شـیرـینـیـ بـالـاتـرـ اـزـ اـینـکـهـ مـرـدـمـ عـزـیـزـمـانـ رـیـشـهـهـایـ نـفـاقـ وـ مـلـیـگـرـایـیـ وـ الـتـقـاطـ رـاـ خـشـکـانـیـدـهـ اـنـدـ. وـ إـنـ شـاءـ اللهـ شـیرـینـیـ تـهـامـ نـاـشـدـنـیـ آـنـ رـاـ درـ جـهـانـ

آخرت خواهند چشید... ما می‌گوییم تا
شرک و کفر هست، مبارزه هست. و تا
مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر
شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم.
ما تصمیم داریم پرچم «لا إله إلا الله»
را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری
به اهتزاز درآوریم... امروز روز
هدایت نسل‌های آینده است.
کمربندهاتان را ببندید... ما تابع
امر خداییم؛ و به همین دلیل طالب
شهادتیم. و تنها به همین دلیل است
که زیر بار ذلت و بندگی غیر خدا
نمی‌رویم... امروز یکی از افتخارات
بزرگ‌ترین نمایش قدرت و آرایش
ناوهای جنگی امریکا و اروپا در
خلیج فارس صف آرایی نمود. و
این جانب به نظامی‌های امریکایی و
اروپایی اخطار می‌کنم که تا دیر
نشده و در باتلاق مرگ فرونرفته‌اید،
از خلیج فارس بیرون روید. و همیشه
این گونه نیست که هوایی‌های
مسافربری ما توسط ناوهای جنگی شما
سرنگون شود؛ که ممکن است فرزندان
انقلاب ناوهای جنگی شما را به قعر
آب‌های خلیج فارس بفرستند...»⁴⁵

معنی گره نخوردن به سرنوشت استکبار
جهانی همین است که حضرت امام
خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در سخنان فوق فرمودند:
وقتی رمز و راز و سنت سقوط تمدن‌ها را
 بشناسیم، محل خود را در جهانی که این

سنت الـهـی در آن جاری است درست تعیین مـیـکـنـیـم.

جهـت جـمـعـبـنـدـی بـحـث و بـه اـمـید آـن کـه زـمـيـنـهـيـ تـفـكـر در مـوـضـوـع رـمـز و رـاـز هـلاـكـت بـعـضـي اـز تمـدـنـهـا فـراـهـم شـود بـه آـيـهـي 13 سورـهـيـ ـبـونـسـ توـجـهـ كـنـيـدـ کـه مـيـفـرـمـاـيـدـ: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ يَأْلَيْنَاتٍ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذِلِكَ تَجْزِي الْقَوْمُ الْمُجْرِمِينَ»؛ حقـيقـتـ آـيـنـ است کـه مـلـتـهـای قـبـلـ اـز شـمـا رـاـ بـه جـهـتـ ظـلـمـشـانـ و اـيـنـکـه پـيـامـبـرـشـانـ بـه سـويـ آـنـهـا آـمـدـ - وـ حـجـتـ بـرـ آـنـهـا تـمـامـ شـدـ - هـلاـكـ کـرـديـمـ وـ آـنـهـا مـلـتـىـ نـبـودـنـدـ کـه اـيـمانـ آـورـنـدـ وـ آـيـنـ طـورـيـ قـوـمـ مـجـرمـ رـاـ جـزاـ دـادـ يـمـ. عـنـايـتـ بـفـرـمـائـيـدـ کـه در آـيـهـيـ فـوقـ مـوـضـوـعـ هـلاـكـ رـاـ جـزـايـ اـقـوـامـيـ مـيـداـنـدـ کـه بـه پـيـامـبـرـانـشـانـ اـيـهـانـ نـيـاـوـرـدـنـدـ کـه بـاـ عـنـايـتـ بـه آـيـاتـ قـبـلـ بـاـيـدـ مـتـوـجـهـ بـودـ ظـلـمـ عـاـمـلـ هـلاـكـتـ اـقـوـامـ مـيـباـشـدـ، اـماـ وـقـتـيـ کـه بـاـ اـجـلـ مـسـمـايـ آـنـ قـوـمـ هـماـهـنـگـ باـشـدـ - تـاـ تـشـريعـ هـماـهـنـگـ بـاـ تـكـوـينـ شـودـ - آـيـنـ هـماـهـنـگـ بـاـ اـرـسـالـ رـسـوـلـ هـرـ اـمـتـيـ بـهـ تـمامـيـتـ مـيـرسـدـ. وـ حـتـمـاـ مـتـوـجـهـ هـسـتـيـدـ کـهـ نـابـودـيـ وـ هـلاـكـتـ بـهـ معـنـيـ بـيـثـمـرـيـ سـرـنوـشـتـ وـ تـلاـشـهـايـيـ استـ کـهـ يـكـ تمـدـنـ جـهـتـ اـدـامـهـيـ حـيـاتـ خـودـ بـهـ کـارـ مـيـ بـرـدـ. عـرـضـ شـدـ جـامـعـهـيـ بـدـ وـ خـوبـ وـ قـتـيـ اـجـلـشـ رـسيـدـ مـيـرـودـ وـ لـيـ جـامـعـهـيـ خـوبـ هـلاـكـ نـمـيـ شـودـ وـ درـ بـسـترـ آـنـ نـهـتـنـهاـ اـفـرـادـ درـ اـبـدـيـتـ خـودـ بـهـرـهـ هـاـ مـيـبرـنـدـ، درـ دـنـيـاـ هـمـ بـاـ

بـ حـرـانـ اـجـتـهـاـعـ روـبـهـ رـوـ نـمـيـ شـونـدـ، بـلـ كـهـ تـكـاـ مـلـ خـودـ رـاـ درـ بـسـتـرـ تـهـدـنـيـ دـيـ بـگـرـ مـيـيـابـندـ، هـمـاـنـ طـورـ كـهـ درـ سـيرـ تـارـيـخـيـ اـنـبـيـاءـ چـنـيـنـ بـوـدـهـ استـ.

خـداـونـدـ درـ سـوـرـهـ يـسـ، آـيـهـ يـ 69 وـ 70 مـىـ فـرـمـاـيـدـ: «وَمَا عَلِمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذَكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ، لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيَاً وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»⁴⁶ ماـ بـهـ رـسـوـلـ خـداـنـ شـعـرـ نـيـامـوـخـتـيمـ وـ چـنـيـنـ كـارـيـ شـايـستـهـ رسـالـتـ نـيـسـتـ، مـحتـواـيـ رسـالـتـ چـيـزـيـ جـزـ يـكـ هـشـدارـ باـشـ وـ ذـكـرـ وـ قـرـآنـ روـشـنـيـ نـيـسـتـ بـرـايـ آـنـ كـهـ كـسـيـ رـاـ كـهـ زـنـدـهـ استـ وـ قـلـبـشـ اـزـ هـشـدارـ باـشـهاـ مـتـذـكـرـ مـىـشـودـ اـزـ انـحرـافـ اـزـ مـسـيرـ توـحـيدـ بـتـرـسـانـدـ وـ اـزـ طـرفـ دـيـگـرـ هـمـ باـ آـمـدـنـ رـسـولـانـ سـنـتـ وـ قـوـلـ نـابـودـيـ كـفـارـ پـسـ اـزـ اـتـهـامـ حـجـتـ مـحـقـقـ گـرـددـ. لـذـاـ عـلـاـ مـهـ طـبـاطـبـائـيـ«رـحـمةـالـلهـعـلـيـ» درـ اـيـنـ رـابـطـهـ مـىـفـرـمـاـيـنـدـ:

«نـتـيـجهـيـ دـعـوتـ حـقـهـيـ اـنـبـيـاءـ، اـحـيـاءـ مـرـدـمـ اـسـتـ وـ اـيـنـ كـهـ آـنـ هـاـ رـاـ بـهـ رـاهـ سـعـادـتـ بـيـنـدـاـزـدـ وـ حـجـتـ رـاـ بـرـ مـخـالـفـيـنـ تـهـامـ كـنـدـ وـ بـهـ عـبـارتـ دـيـگـرـ كـارـ قـرـآنـ تـكـمـيلـ هـرـ دـوـ دـسـتـهـيـ مـرـدـمـ اـسـتـ عـدـهـ اـيـ رـاـ درـ طـرـيقـ سـعـادـتـ وـ جـمـعـيـ رـاـ درـ طـرـيقـ شـقـاـوتـ.»⁴⁶

آـيـهـيـ فـوـقـ نـتـيـجهـيـ اـرـ سـالـ رـسـولـانـ وـ اـنـزالـ قـرـآنـ رـاـ دـوـ چـيـزـ مـيـداـنـدـ، يـكـيـ اـنـذـارـ كـسـانـيـ كـهـ قـدرـتـ دـرـكـ حـقـاـيقـ دـرـ آـنـ هـاـ زـنـدـهـ اـسـتـ وـ مـيـتوـانـدـ نـسـبـتـ بـهـ

حقایق تعقل بکنند، و دیگر تحقق قولی که خداوند داده که کافران هلاک شوند و به ثمره‌ی تلاش خود دست نیابند.

علامه‌ی طباطبائی^{رحمه‌الله علیه} در موضوع رابطه‌ی «تکوین» و «ت‌شریع» و نقش رسولان در این رابطه می‌فرماید: ارسال رسولان به عنوان یک عمل تشریعي، برای هر امتی موجب می‌شود تا آن امت در تکمیل ظرف وجودی اش که همان «تکوین» باشد کمک شود، در نتیجه ظرف وجودی خود را سریع‌تر پر می‌کند و به انتهای درجه‌ی وجودی خود می‌رسد و سرآمد و اجل او فرا می‌رسد - حال چه رسیدن به اجلی که انتهای سعادت‌بخش دارد، یا رسیدن به اجلی که انتهای هلاکت‌بار دارد - عمدہ توجه به نقش رسولان در این امر است. انسان و جامعه برای رسیدن به قدر معلوم خود از مسیر حیات ت‌شریعی باشد عبور کند. با ارسال زسل و ارزال گتب، هم برای مؤمنین هم برای کافرین حجت ت‌مام می‌شود و تمدن یا سلسه‌ای، جای خود را به تمدن و سلسه‌ی دیگری میدهد و این نتیجه‌ی اصلی سخن ما در این بحث بود.

سؤال: آیا می‌توان برای جامعه اصالتی جدای از اصالت فرد قائل شد؟

جواب: همان‌طور که اشاره شد اجتماع جدای از فرد، به اعتبار سنتی که در آن جاری است اصالت دارد زیرا کثرت بـما هو کثرت عدم است ولی کثرت به اعتبار و حدتی که در آن جاری می‌شود جذبه‌ی «وجودی» می‌یابد. وحدت اجتماع، به جهت تدبیر سنتی است که فوق

اجتماع، آن اجتماع را تدبیر می‌کند و در همان رابطه می‌توان برایش اصالت قائل شد.

وقتی روشن شد اصالت اجتماع به وحدتی است که آن وحدت نیز ریشه در سنی دارد که فوق اجزاء اجتماع، آن اجتماع را تدبیر می‌کند معنی اصیل بودن اجتماع روشن می‌شود و نیز بین اجتماع اصیل و پایدار که با اجتماع افراد، نتایج حقیقی در بردارد با اجتماعات اعتباری که عنصر وحدت بخش در خود ندارند تفکیک می‌گردد. زیرا دو نوع اجتماع می‌توان داشت، یکی اجتماع وهمی که عنصری وحدت‌بخش و سنتی که آن را تدبیر کند در آن وجود ندارد، مثل اجتماع افراد در سالن سینما و دیگری اجتماع حقیقی که افراد با هدفي که تحقق آن در گرو آن اجتماع است در کنار همیگر آمده‌اند، تحقق این نوع اجتماع است که مذجر به تدبیر سنتی خاص بر آن اجتماع خواهد شد و به آن سنت مدبّره اجتماع گویند.

قاعدۀ تدبیر سنت فوق اجتماع اعضاء در هر اجتماع و مجموعه‌ای وقتی مطرح است که آن اجتماع استعداد پذیرش تدبیر حقایق غیبی را در خود داشته باشد، مثل اجتماع سلول‌ها در بدن انسان یا حیوان که استعداد تدبیر روح مخصوص را در خود ایجاد می‌کند و لذا آن روح مخصوص بر آن مجموعه دمیده می‌شود و به آن مجموعه یک شخصیت خاص میدهد، در این رابطه می‌توان گفت این

بدن اصالت دارد و شخصیت خاصی که ربطی به اعتبار ما ندارد در آن مطرح است. ترس از مردہ هم به جهت توجه فطری و شعور معنوی انسان است به عدمی که با دیدن بدن انسان مردہ پیش می‌آید، عدم روح مدبّره، آن عدم در شخصی که مردہ بیشتر برای انسان محسوس است. اصل ترس از مردہ یک نوع بیداری و هوشیاری از روح انسان است که نمی‌خواهد به عدم دل بینند. روح انسان سریعاً می‌فهمد که او مردہ است، از جسم او می‌ترسد چون می‌فهمد که این دیگر چیزی نیست و چون چیزی نیست می‌خواهد از او فاصله بگیرد، البته این فاصله‌گرفتن در انسانِ وهم زده به شکل ترس در خیال او تجلی می‌کند ولی انسان عاقل هم به طور عادی از بدن انسان مردہ فاصله می‌گیرد. عقل و روح می‌فهمند که این بدن و مجموعه سلول‌ها را دیگر نباید بخواهند، این نخواستن برای انسان عاقل یک عکس‌العمل منطقی است و ترس انسان وهم زده همراه با خوف و ترس است. از این زاویه تهمام ترس‌ها یک معنای اصیل نسبت به عدم‌ها دارد. انسان وهم زده با تحریک وهم از عدم فاصله می‌گیرد و فاصله‌گرفتن او همراه با یک نوع ترس است، انسان عاقل به نور عقل از عدم فاصله می‌گیرد و در هر دو حال روح انسان در مورد بدن مردہ متوجه است، اجتماع سلولی که قبل از مرگ بود در حال حاضر اصالت خود را از دست داده است و چیزی نمی‌گذرد که همه‌ی

آن سلول‌ها متلاشی می‌شوند، چون نفس ناطقه که مدبّر آن مجموعه بود از آن مجموعه منصرف شده است.⁴⁷

آن چه که مکمیکند تا بتوانیم راز اصلت دادن به اجتماع حقیقی را درست بشنا سیم این قاعده است که بدانیم «اعتدبار کثرت‌ها به اتصال به عامل وحدتی است که کثرت‌ها را معنی و هویت می‌بخشد» با توجه به این قاعده است که می‌توان گفت: اجتماعاتی که صرفاً اعتباری هستند و در راستای اهدافی و همی در کنار هم جمع شده‌اند نه تنها اصلتی ندارند بلکه زمینه‌ای جهت تجلی انوار معنوی در جمیع خود نمی‌شوند و هیچ مددی از حق برای رسیدن به اهدافی که در راستای آن اهداف کنار هم آمده‌اند، دریافت نمی‌کنند. چون در چنین اجتماعاتی هرکس یک خود جمعی غیر اصیل برای خود حس می‌کند که هرگز نمی‌تواند بر آن خود تکیه کند. اجتماعات توحیدی وحدتشان اصیل است و به همان اندازه استعداد تدبیر سنت‌های الهی را در خود دارند، قرآن در این رابطه می‌فرماید: «...کم مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ عَلَبَثْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»⁴⁸ چه بسا اجتماعات کمی که بر گروه‌های کثیری به مدد الهی پیروز

47 - هجرت اولیاء الـهی از جامعه‌ی مردہ نیز بر همین مبنای است که متوجه می‌شوند آن جامعه استعداد جذب فیوضات الـهی را ندارد.

48 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 249

شدند، و خداوند با صابرانی است که در مسیر زندگی توحیدی پایداری از خود نشان دادند.

گروه ایمانی اندک، کیفیت‌شان بیشتر از گروه کثیر بی‌ایمان است که عذر و حدت‌بخشی را در بین خود نپذیرفته‌اند. جمیعی که در کنار هم باشند بدون آن که قصدشان قرب الله باشد جمیع غیر اصیل‌اند چون عامل و حدت‌بخش جوامع که تو سط انبیاء ارائه می‌شود در آن‌ها پذیرفته نشده است و درنتیجه به حواejی که در پی ایجاد آن حواej، اجتماع را تشکیل دادند، نمی‌رسند و پس از سرآمد فرصلت هلاک می‌شوند.

جوامع غیر اصیل دو مشکل دارند، یکی نیست هستنما هستند، مثل بدن انسانی که تازه مرده است، دیگر این که امید به مددهای الهی و تجلی‌های حدت‌بخش در آن‌ها نیست و به همین اندازه نباید امیدی به بقای حقیقی برای رسیدن به حواej افراد در چنین اجتماعی داشت.

در فلسفه ثابت می‌شود که حدت مساوق وجود است.⁴⁹ جمیعی که عامل و حدت‌بخش حقیقی در بین خود ندارند به واقع به عنوان جمیع، وجود واقعی ندارند، جمع‌شان وهمی است و لذا از خیالی به خیالی می‌پرند و تماماً تحت عنوان جمیع در خیالات زندگی می‌کنند، مثل جمیع که

49 - فیلسوفان وحدت را مساوق وجود میدانند، بدین معنی که حتی نمی‌توان آن‌ها را دو چیز دانست که نسبتشان تساوی است، بلکه یک حقیقت‌اند به دو اعتبار.

طر فدار تیده‌ی در فوت بال هستند. این جمیع را انگیزه‌های وهمی حفظ و جمع می‌کنند و لذا جمعیتی نیستند که هر کس در آن جمیع بتواند در خدمت دیگری باشد بلکه بر عکس، هر کس مزاحم حیات دیگری است، چنانی اجتماعی بستر ربودن حیات افراد است. بر عکس جمیع توحیدی که نظر به تمدن اسلامی دارد، ذات اجتماع در آن حالت و سیلیه‌ی حفظ افراد و حیات برتر افراد است، در همین رابطه رسول خدا^{۵۰} فرمودند: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجِمَاعَةِ» دست خدا همراه جماعت است. معلوم است که جماعت مورد نظر حضرت، جمیع توحیدی است همچنان که می‌فرمایند: «فَإِنَّ الْبَرَكَةَ مَعَ الْجَمَاعَةِ» برکت همراه جماعت است و مدد الهی بر جماعت مسلمین تجلی می‌نماید و آن را از تفرقه حفظ می‌کند. پس تلاش برای نگهداری هر جمیع معنی ندارد بلکه با ید اجتماعات توحیدی باشند تا خود به خود حفظ شوند و افراد از اجتماع‌شان بهره‌ی کافی را ببرند.

تفاوت حزب و مسجد

در راستای تفاوت بین اجتماعاتی که باطن ندارند با اجتماعاتی که باطن دارند می‌توان اجتماعی را که در مسجد تشکیل می‌شود با اجتماعی که در حزب‌های سیاسی دنیا تشکیل می‌شود مقایسه کرد. مسجد، اجتماعی است که افراد جهت یک

امر حقيقی یعنی انس با خدا در کنار هم می‌آیند و لذا خداوند به آن جمع عنایت ویژه دارد تا آنچایی که ثواب نهاد به جماعت را چند برابر ذکر فرموده‌اند.⁵¹ در حالی که اجتماعات و حزب‌های امروزی اجتماعات مصنوعی و وهمی هستند که عموماً افراد برای حفظ حزب خود تلاش می‌کنند و به همین جهت پس از مدتی هیچ بهره‌ی معنوی برای آن‌ها پیش نمی‌آید. پس در جواب این که می‌فرمائید جامعه اصالت دارد یا فرد نمی‌توان به راحتی جواب داد، با یاد گفت: «حق» اصالت دارد و جامعه اگر با انگیزه‌ی ارتباط با حق، اجتماع خود را تشکیل دهد تحت تدبیر انوار الهی قرار می‌گیرد و اصالت می‌یابد. در روش اسلامی اگر پایگاه‌های توحیدی به پا کنیم و پای آن بایستیم چنین جمیعی به برکاتی دست می‌یابد که مسلم در حالت فردی به آن برکات‌نایل نمی‌شوند. مثل کار پیامبر[ؐ] در صدر اسلام، در آن صورت برای اصالت دادن به جمع خود نیاز به تبلیغات نداریم. وقتی هم که جمع‌های ما جمع‌های خیالی و وهمی بود و متلاشی

51 - «فَضُلُّ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرَدِ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ» فضیلت نهاد جماعت بیست و چهار برابر نهاد فُراذی است (عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 121). «فَضُلُّ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْقَرْدِ كُلُّ زَكْعَةٍ بِأَلْفِي زَكْعَةٍ» فضیلت یک رکعت نهاد جماعت برابر دو هزار رکعت نهاد فُراذی است (تحف العقول، ص 417). در این دو روایت تفاوت ثواب، بستگی به کمال جماعت و خلوص نهادگزاران دارد.

شد، نباید نگران متلاشی شدن آن باشیم زیرا خداوند با متلاشی‌کردن آن ما را از مشغولیات و همی نجات داده است. یک جمع در صورت توحیدی بودن متلاشی نمی‌شود بلکه اول خصلت توحیدی اش را از دست می‌دهد و نفس داشتن حزب و گروه مقصد افراد می‌شود و سپس متلاشی می‌گردد. امام صادق ♦ یک موقع به یارانشان می‌فرمایند در سرزمین‌های مختلف بروید و پراکنده شوید برای نشر اسلام، درست است که همه‌ی شیعیان اجتماع و حضور در محضر امام را دوست داشتند ولی در عین جداشدن از محضر امام این‌ها می‌توانند روحشان را در این غربت تعالی ببخشند و با جنبه‌ی نوری امام ♦ ارتباط برقرار کنند و از این طریق دارای جمع توحیدی شوند و لازم نیست که حتماً کنار امام باشند. حضرت علی ♦ می‌فرمایند: «وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَارْحَامِ الْذِيَاءِ سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقُولُ بِهِمُ الْإِيمَانُ»⁵²: من می‌بینم کسانی را که در پشت پدران و رحم مادرشان هستند و آن‌ها یار و همراه ما در همین لشکر، به همراه ما بوده‌اند و ما را می‌بینند. گردش روزگار آنان را روی کار آورد و ایمان به وسیله‌ی آن‌ها نیرومند شود. معنی جمع توحیدی توسط موحدان تاریخ تا این حد گسترشده است که آن‌هایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند خود را در جمع

لشکریان علی♦ احساس می‌کنند، چون انگیزه‌ی اصیلی در میان است و آن انگیزه‌ی رجوع به حق است.

جلساتی که با انگیزه‌ی دینی و توحیدی تشکیل می‌شود دارای وحدت حقیقی است و به همان اندازه اصالت دارد و با سایر اجتماعات مسلمانان که در عرصه‌ی زمین و عمق تاریخ تشکیل شده متصل خواهد بود و همه‌ی برکاتی که به آن اجتماعات رسیده و خواهد رسید به این جلسات نیز میرسد، به شرطی که انگیزه‌ی توحیدی در میان باشد و افراد بین خود و بقیه دوگانگی احساس نکنند. با توجه به این امر باید اجتماعات خود را اصیل کرد تا قلب طالبان توحید به آن جمع کشیده شود و از آن بهره گیرند و در زمانی هم که به اجل خود رسید منجر به هلاکت افراد نگردد. ابادر در جنگ تبوق عقب افتاد، پیامبر فرمودند اگر خیری در او هست خدا او را بر می‌گرداند، هیچ نگران نیامدن او نبودند. زیرا میدانستند جمع توحیدی به خودی خود مطلوب موحدان است و اگر نوری از ایمان در افراد باشد به سوی جمع توحیدی مورد نظرشان کشیده می‌شوند، به جای تبلیغات اجتماعات باشد به توحید آن‌ها پرداخته شود، زیرا شهرت امری است خیالی و جمع هایی که در زیر سایه‌ی شهرت ایجاد می‌شود اجتماعاتی است خیالی و وهمی که نه تنها هیچ اصلاحی ندارند بلکه عمر افراد آن جمع را هدر میدهند. اجتماعات

توحیدی سر و صدایی ندارند ولی همانند نور خدا نقش‌آفریناند همان‌طور که اولیاء اللهی این چنین‌اند. در حدیث قدسی داریم که خداوند فرمود: «أَوْلِيَائِي تَحْتَ قُبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»⁵³ دوستان من زیر قدمه‌ی من پنهان‌اند و کسی غیر از من آن‌ها را نمی‌شناسد. «فریتیوف‌شوآن» در رابطه با نقد فرهنگ غرب می‌گوید: «این‌همه ظهور و تبلیغات و خودن‌مایی، نشانه‌ی سقوط است» این قاعده را می‌توانید به هر جایی تعمیم دهید. هنری هم که تمام توانش به جای اتصال افراد به سنت و عالم غیب، ظهور و نمایاندن محسوسات می‌باشد در سقوط است. انسانی هم که می‌خواهد همه‌ی درون او را افراد جامعه بدانند و نظر به کثرت انسان‌ها دارد سقوط کرده است، همچنان که شهرت از زاویه‌ی این‌که شخص می‌خواهد خود را به بقیه بنمایاند، مساوی بی‌محتو اکردن خود است، اشتهرار یک نوع ظهوردادن باطن است و ظهور و ریان نظر بر کثرت دارد و موجب جداماندن از اصیل‌ترین حقایق است، یعنی جداماندن از خداوندی است که مقامش مقام غیب‌الغیوب است.

جامعه با مبانی توحیدی، خود به خود با برکت و دارای بقاء است و با غفلت از توحید و نظر به کثرت صرف، محکوم به هلاکت است و هرچند هم که با انواع

53 - احیاء علوم دین، غزالی، ج 14، ص 147. امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» سر الصلاة، ص 96.

حیله‌ها برای بقاء خود تبلیغات کند،
موفق نمی‌شود و هلاکت چنین جامعه‌ای
حدمی و تغییرناپذیر است، بدون هیچ
ثمره‌ای.

«السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ»

منابع

قرآن

نهج البلاغة

تفسير الميزان ، علامه طباطبائي «رحمه الله عليه»
معنویت تشیع ، علامه طباطبائي «رحمه الله عليه» انتشارات
تشیع

بحار الأنوار ، محمد باقر مجلسی «رحمه الله عليه»
الكافی ، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله عليه»
وسائل الشیعه ، شیخ حرّا مالی
غرر الحكم و درر الكلم ، آمدی
فصوص الحكم ، محی الدین
مثنوی معنوی ، مولانا محمد بلخی
احیاء علوم الدین ، ابو حامد غزالی
سلسله مباحث امام شناسی ، آیت الله حسینی
تهرانی

کنز العمال ، مثقی هندی
تفسیر علی بن ابراہیم
مصباح الشریعه ، ترجمه عبد الرزاق گیلانی
تحف العقول عن آل الرسول ﷺ ، ابن شعبه
حرانی

التوحید ، شیخ صدوق
إرشاد القلوب إلى الصواب ، شیخ حسن دیلمی
اعتقادات امامیه ، شیخ صدوق و شیخ مفید
مستدرک الوسائل ، حسین نوری طبرسی
نورُ علی نور ، حسن زاده‌ی آملی
◆ کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین
الحكم الظاهرة با ترجمه‌ی انصاری
ینابیع المودة ، قندوزی
صراط مستقیم ، سید حسین بروجردی
احتجاج - ترجمه‌ی غفاری مازندرانی
صحیفه‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»
فضائل الشیعه ، شیخ صدوق
الخصال ، شیخ صدوق
فلاح السائل ، سید بن طاووس
من لا يحضره الفقيه ، شیخ صدوق
الإحتجاج على أهل الدجاج ، احمد بن علی
طبرسی

طرائف الحكم ، ميرزا احمد آشتیانی
 فضائل پنج تن^{مطہر} در صحاح ششگانه اهل سنت ،
 محمد باقر ساعدی
 فرائد السقطین ، شیخ الاسلام حموئی
 تفسیر کبیر ، فخر رازی
 کنز الفوائد ، ابو الفتح کراجکی
 عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار
 المناقب ، ابن المغازی
 الفین ، علامه حلی ، ترجمهی وجدانی
 آل بیت النبی^{علیهم السلام} و آله فی مصر ، احمد ابوکوف
 «بصیرت فاطمه زهرا» ، اصغر طاهرزاده
 تجرید ، قوشجی
 نهج الحق و کشف الصدق ، علی رضا کهنسال
 منتهی الامال ، شیخ عباس قمی
 چ گونگی فعدیت یافتن باور های دینی ، اصغر
 طاهرزاده
 کار روشنفکری ، بابک احمدی
 مفتاح الفلاح ، شیخ بهایی
 عوالی اللالی ، ابن ابی جمهور احسائی
 کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین◆ ، علامه
 حلی ، نسائي
 احقاق الحق ، شهید قاضی نور الله شوشتري
 تفسیر صراط مستقیم ، سید حسین بروجردی
 امالی الصدقوق ، شیخ صدقوق
 إعلام الورى بـأعلام الهدى ، شیخ طبرسی
 تاریخ طبری
 ترجمهی الغدیر
 مروج الذهب ، مسعودی
 انقلاب بزرگ ، علی و دو فرزند بزرگوارش ،
 طه حسین
 مستدرک حاکم نیشاپوری
 مناقب خوارزمی
 ولایت فقیه ، حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه»
 سیطره کمیت ، رنه گنون
 شرح الاسماء الحسنی ، ملا هادی سبزواری
 از برہان تا عرفان ، طاهرزاده

المحجة البيضاء ، فيض كاشاني
الارشاد ، شیخ مفید
عيون اخبار الرضا ♦ ، شیخ صدوق
كمال الدين و تمام النعمة ، شیخ صدوق

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تناحيح
اسفار جلد 8 و 9)
- گزینش‌تكنولوژي از دریچه بینش توحیدي
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتي با خدا از طریق آشتي با خود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عاشورا، اتحادی رو حانی با امام حسین◆
- فرزندم اینچنین باید بود (شرح نامه 31 نهج البلاغه) (جلد 1 و 2)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت‌الله
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدیری فاطمه
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعاي ندبه، زندگي در فرد ايي نوراني
- معاد؛ بازگشت به جديترین زندگي
- بصيرت حضرت فاطمه \checkmark
- جايگاه و معني و اسطه فيض
- هدف حيات زميني آدم
- صلوات بر پيامبر \checkmark عامل قدسي شدن روح زن، آنگونه که باید باشد
- جايگاه جن و شيطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان ديني
- ادب خيال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- انقلاب اسلامي، باز گشت به عهد قدسي